

افغان، افغانستان و مختصري از
کوششهای افغانها برای تشکیل دولت در
هندوستان فارس و افغانستان

پوهاند داکتر محمد حسن کاکړ

سابق استاد تاريخ افغانستان معاصر در پوهنتون کابل



معرفی کتاب

کتاب: افغان، افغانستان و مختصری از کوششهای افغانها برای تشکیل
دولت در هندوستان فارس و افغانستان

مؤلف: پوهاند داکتر محمد حسن کاکړ

سال چاپ: ۱۳۹۸ هجری شمسی

تیراژ: ۱۰۰۰

یادآوری

این کتاب به افتخار صدمین سالگرد استقلال کشور به چاپ رسیده است. بر اساس هدایت جلالتمآب محمد اشرف غنی رئیس جمهوری اسلامی افغانستان به مناسبت صدمین سالگرد استقلال کشور، شمار زیادی کتاب‌ها تالیف، ترجمه و به نشر رسیده است.

شاه امان الله خان و دوستان راه مبارزه‌ی استقلال او، آرزو داشتند تا افغانستان به معنای واقعی کلمه یک کشور مستقل و آزاد از چنگ بیگانه‌گان باشد. آنان بخاطر رسیدن به این هدف مقدس، توجه خویش را به ترقی کشور معطوف نمودند.

برده داری در دوره‌ی امانی منع قرار داده شد. مکاتب در مرکز و ولایات گشوده شد. محصلین به کشورهای خارج فرستاده شدند تا جوانان علوم و مهارت‌های جدید را بیاموزند. رشد مطبوعات سریع گردید، رعایت اصل مساوات میان اتباع شکل قانونی به خود گرفت، زنان و دختران حق تعلیم را به دست آوردند و برای اولین بار کشور ما صاحب قانون اساسی گردید.

به عصری سازی و تفکیک قوای سه گانه دولت توجه معطوف شد تا در جلوگیری از استبداد کمک اساسی صورت گیرد. قوانین و مقررات زیادی تدوین شدند تا حدود صلاحیت‌های هرکس مشخص گردد و جلو خودسری‌ها در امور دولتی گرفته شود. سیستم مالیاتی عصری گردید، مالیات جنسی به مالیات نقدی عوض گردید. روابط سیاسی با کشورهای مختلف ایجاد و افغانستان از انزوای که از سوی مخالفین استقلال کشور تحمیل شده بود، بیرون گردید. اقدامات بخاطر رشد اقتصاد آغاز شد و افغانستان آهسته آهسته به کشوری تحول می یافت که از احتیاج بیگانه گان برآمده باشد. ما اکنون

ضرورت داریم تا تهداب‌های گذاشته شده را ادامه داده و فصل ناتمام را تکمیل نماییم.

چاپ و نشر کتاب‌ها به استقبال صدمین سالگرد استرداد استقلال کشور را می‌توان یک امر بسیار مناسب در راستای معرفی، اهداف و پیام شاه فقید و همچنان ارزش‌های تاریخی و معنوی کشور دانست. از تمام نویسندگانی که به افتخار این مناسبت نیکو در نوشتن، ترجمه و چاپ کتاب‌ها سهم گرفته‌اند، ابراز امتنان می‌نمائیم. در عصر پیشرفته امروز بخاطر داشتن استقلال و حافظت از آن، نیاز است تا فرهنگ و دانایی گسترش هر چه بیشتر یابد، به صاحبان مهارت و تخصص افزوده شود و مردم این سرزمین راه زنده‌گی بهتر را بیاموزند. شاه امان الله در یکی از سخنرانی‌هایش به مناسبت عید قربان گفته بود که: «حالا عصر قلم است، نه عصر شمشیر.» با توجه به این مهم امروز ضرورت است تا در عرصه فرهنگ، چاپ و نشر بیش از هر وقت دیگر توجه شود و آثار نویسندگان کشور را به حیث سرمایه‌های معنوی برای نسل‌های بعد به میراث ماند.

استقلال کشور در ابعاد مختلف قابل تحلیل و بررسی است و ابعاد فکری و فرهنگی آن اهمیت خاص خود را دارد. نشر این مجموعه‌ها آغاز و فصل خوبی برای حمایت از نویسندگان و نشر آثار آنان است.

با احترام

اسدالله غضنفر

مشاور فرهنگی ریاست جمهوری ج.ا.ا.

کابل/۱۳۹۸

فهرست

فصل اول.....	۴
افغان و افغانستان.....	۴
اریانا، ایران.....	۴
کابل، کافو:.....	۷
خراسان.....	۸
افغانستان.....	۱۰
روه، پشتونخوا.....	۱۳
پتان.....	۱۶
افغان.....	۱۶
پشتون، پکتیان.....	۲۰
پکتیکا.....	۲۲
افغان ها و غزنی.....	۲۵
افغان ها و فراه.....	۲۵
افغان ها و غور.....	۲۷
افغان و تاجک.....	۳۰
افغان ها درهند.....	۳۳
ریفرنس ها.....	۳۵
فصل دوم.....	۵۰
افغان ها و تاسیس دولت.....	۵۰
امپراتوری افغان در هند: لودی و سوری.....	۵۰
افغان ها و گورگانیان.....	۵۳

درانی ها و حکومت صفوی در کندهار	۶۰
اولین دولت مستقل غلزائی در کندهار	۶۴
حاکمیت افغان بر فارس	۷۰
امپراتوری افغان در عهد درانیها	۸۵
حاکمیت محمدزائی و ظهور افغانستان معاصر	۹۳
ریفرنس ها	۱۰۷
لست مأخذ ها	۱۱۶
د اروابنهاد پوهاند محمد حسن کاکړ خپاره شوي اثار	۱۳۰

اهداء

به تمام افغان هاى با شهامت و وطنخواه

پیشگفتار

رساله که جلو خواننده محترم قرار دارد نتیجه مطالعات من در تاریخ افغانستان میباشد. در قسمت اول آن کوشیده ام کلمات افغان، افغانستان و سایر نام ها را که به هویت تاریخی افغان ها ارتباط دارد بطور مختصر شرح نمایم. هرچند یک تعداد مقالات درباره بعضی از این موضوعات بصورت متفرق نشره شده است مگر این موضوعات تاکنون بااین تفصیل دریک مجموعه علیحده در قرینه تاریخی مطالعه نشده بود.

قسمت دوم رساله کاملاً تاریخی است. دراین بخش تاجائیکه شواهد تاریخی اجازه داده است از نیمه دوم قرن پانزدهم به اینطرف آن جهت فعالیت های متشکل افغان ها (بمفهوم خاص) در تاریخ مطالعه شده است که آنها برای تنظیم حیات سیاسی و تشکیل دولت در هندوستان، فارس و افغانستان از خود نشان داده اند. چون پیش از قرن پانزدهم هم نام های افغانستان و روه مفهوم سیاسی (طوریکه در بخش اول مطالعه شده است) وجود داشت از آن چنان استنباط میگردد که افغانها درآن وقت کدام نظم واحد سیاسی (هرچند که بشکل ابتدائی بوده باشد) از خود داشتند. این کار انترپولو جست ها است که از مطالعه موسسات موجود سیاسی افغان ها بالای این موضوع مهم روشنی بیاندراند.

بهرحال، چون دراین بخش رساله منابع کتبی خیلی زیاد است اصل انتخاب بصورت بسیار ضیق مراعات گردیده و عوض شرح وقایع به اظهار کلیات اکتفا شده است به جزو قتیکه افغان ها دردهه سوم قرن هژده هم باهل فارس و لشکرهای ترکیه عثمانی مقابله مینمودند. از تذکار کوششات حکمرانان افغان

برای استقرار و استحکام امپراطوری درهند در نیمه دوم قرن هژدهم خوددرای شده است. مگروقتی از تنظیم دولت در داخل افغانستان معاصر سخن رانده میشود از تذکار جنگ ها خودداری شده نمیتواند. دراین دوره اکثراً چنان واقع شده که مستقیم مؤثرات و مداخلات خارجی بوده است. بنابراین دراین بخش تا استحکام یک دولت قوی به اساس اصل مرکزین در دورهٔ امیر عبدالرحمن خان تمام مؤثرات و عوامل خارجی و داخلی و همچنان کوششات وابداعات شخصی حکمرانان افغان در تنظیم و استحکام دولت مرکزی بصورت مختصر در نظر گرفته شده است. به عبارت دیگر این بخش رساله در ضمن شرح مختصر رویدادهای تاریخی صرف آن عوامل و مشخصات مورد مطالعه قرار داده شده است که در نتیجه آن دولت افغان در دوقرن گذشته ظهور و انکشاف نموده است.

الف

این اثر قبلاً در ۱۳۵۷ از طرف پوهنخی ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل طبع شده بود مگر زود ظاهراً به سبب جمله آخرین مصادره شد و بدسترس خوانندگان قرار نگرفت. طبع ثانی رساله اکنون به دولحاظ اضافی هم ضروری میباشد. یکی آنکه افغان ها در مواقع بحران ها ملی، بخصوص بعد از دفع تجاوزات بیگانگان که در اثرآن نظم سیاسی موجود متلاشی میگردد، چطور در کشور خود به تنظیم ویا تنظیم مجدد دولت میپرداختند. و برای این منظور از چه نوع تدابیر و رسوم ملی و اجتماعی استفاده مینمودند. فهم براین موضوع اساسی شاید در حل بحران موجود و برقرار نمودن یک نظم نوین سیاسی مادل و سرمشقی شده بتواند.

دیگر اینکه بعد از تهاجم روس بر افغانستان، بخصوص در جریان انارشی حاضر از طرف بعضی حلقه ها و اشخاص کوشش هائی کرده می شود که بعضی مفاهیم قبول شده واز خود شده تاریخی که هویت افغان و افغانستان رابرای قرنهای تمثیل کرده است، مغشوش گردد. این رساله در این قسمت ممکن راهنمایی برای مغشوش کنندگان و مغشوش شده گان گردد.

محمد حسن کاکړ

پیشاور، سنبله ۱۳۶۷ - سپتمبر ۱۹۸۸

فصل اول

افغان و افغانستان

چون افغانستان یک کشور بسیار قدیم و تاریخی است ازاین سبب این سرزمین در ادوار مختلف بنام های مختلف یاد میشد. اسمای عمده آن عبارت است از اریانا، کافوی چینی (Chinese Kaofu)، خراسان و افغانستان. برای فهم بهتر اصل موضوع اول درباره نام های اریانا، کابل و خراسان بطور مختصر بحث میشود.

اریانا، ایران

به قرار نوشته ویلسن (H.H.Wilson) افغانستان در قدیم با سرزمینی هم ساحه بود که بین فارس و هند قرار داشت و یونانی های قدیم آنرا اریانا (Ariana) میخواندند. این سرزمین درلسان های مختلف بنام های نسبتاً مختلف ولی مشابه همدیگر یاد شد: در فارس قدیم بنام ایریا (Airya) یا ایریانا (Airyana) در سانسکریت بنام ایریا ورته (Arya-Vartta) یا ورشه (Varsha) و درزند به اسم اریانی ویجو (Erieneveejo). این کلمه و همچنان نام ایریا (Arya) که برای منطقه هرات بکار برده میشد، از کلمه سانسکریت ایریا (Arya) بمعنی اعلی و ارجمند مشتق میباشد. به این صورت اریانا بمعنی "کشور مردمان اعلی و محترم" میشود^۱. اریانا بیشتر یک نام جغرافیای بود تا سیاسی. حدود آن هم کاملاً معین نبود. در شرق به دریای سند و در جنوب به بحرهند متصل بود. در غرب یزد و کرمان شامل آن بود ولی

فارس خارج از آن قرار داشت. در شمال کوه های پاراپا میزوس (Parapamisos) سرحد آن بود.

باشندگان اریانا در آثار کلاسیک یونانی بنام های منطقه خوانده شده اند از قبیل پاراپامیزادی (اهل پاراپامیزاد یا مناطق بین هندوکش و سند)، آری (باشندگان اریا - هرات) در نگائی (اهل درنگا یا سیستان)، اراکوزی (مردمان قندهار) و گدروسی (مردمان بلوچستان). مردمان فارس و بکتريا (بلخ - بخدی) هم گاه گاه جز آن خوانده شده اند. تمام این مردمان به لسان های تکلم میکردند که "خیلی باهم قرابت داشت، و قرابت این لسان ها بخدی بود که عموماً مثل یک زبان معلوم میشد.

کلمه آریانا در طول یکنیم هزار سال از دوره اوستا (تقریباً ۱۰۰۰ ق.م) تا قرن پنجم میلادی مروج بود. ولی نویسندگان اولی دوره کلاسیک یونان از آن ذکری نکرده اند. اریانا در نوشته های آن نویسندگان و جغرافیه نویسان یونان قدیم مخصوصاً سترابو (Strabo) آمده است که یا معاصر سکندر کبیر بودند یا بعد از آن ظهور کرده اند.

کلمه ایران پهلوی است و اصلاً از کلمه اریانا ماخوذ میباشد. این کلمه بگمان غالب در اوایل دوره ساسانی (۲۹۸ - ۶۵۱ م) بوجود آمده است. ایران هسته اصلی دولت ساسانی را تشکیل میداد و در منابع جغرافیوی و تاریخی عربی بشکل ایرانشهر بمعنی مملکت ایران آمده است. ۴ درست در قسمتی از این دوره یعنی هنگامیکه ساسانیان بر قسمت بیشتر خاک افغانستان دوره کوشانی تسلط خود را پخش کرده بودند افغانستان را کوشانشهر خواندند. ۵ ولی کلمه ایران در دوره اسلامی مفهوم سیاسی را از دست داد.

در منابع اولی کتبی کلمهٔ فارس که اصلاً از نام یک قبیله اریائی بنام پارسوا (Parsua) مشتق است رواج پیدا کرد، پسان ها عربها کلمه العجم را هم به فارس بکار بردند. کلمه ایران در قرن ۱۱ م به اینطرف با شاهنامه فردوسی احیا شد مگر استعمال آن برای کشور معاصر فارس پیش از قرن ۱۹ دیده نشده است. ۶ واین دراین اواخر یعنی درسال ۱۹۳۵ بود که رضا شاه پهلوی از خارجیان رسماً خواش کرد که نام ایران را عوض کلمهٔ فارس بکاربرند. ۷ ازآن تاریخ به بعد است که ایران نام رسمی کشور همسایه غربی افغانستان قرار گرفته است. ولی ایران بمفهوم سیاسی از کلمهٔ ایران بمعنی لسانی و کلتوری متفاوت میباشد. در حالیکه ایران مفهوم اول محتوای ملی دارد و به فارس قدیم راجع میگردد بمعنی دومی درنظربعضی علما زبانهای مردمان ارین نژاد فلات ایران شامل فارس ، افغانستان، پشتونستان و بلوچستان (تارود سند) سند و خوارزم قدیمی (مناطق وسیع اتحاد شوروی در آسیای مرکزی) وختن قدیمی (منطقه واقع درشرق پامیرات) را دربر میگیرد. ۷ الف دراینصورت کلمهٔ ایران قدیمی تاحد زیادی به اریانا مترادف می شود. مگراین ترادف از مدتی است مخصوصاً برای آن کسانیکه از انکشاف و تطور تاریخی این اسما آگاهی ندارند ابهام تولید کرده است. برای رفع این ابهام دراین اواخر کلمهٔ نسبتی اریانی (Aryani) عوض کلمهٔ نسبتی ایران (بمفهوم زبانی و ثقافتی) بکاربرده شده است. ۷ ب این کارموزون و بجا میباشد چونکه هم بلحاظ تاریخی درست میباشد و هم رفع ابهام میکند. دراین اثرکلمات اریان و اریائی بجای نام های ایران و ایرانی معمول به دوره های پیش از ساسانیان بکار برده میشود.

کابل، کافو:

کابل یک نام بسیار قدیم است. در سانسکریت بنام (Kabha) یاد میشد. نویسندگان کلاسیک یونان انرا کوفن (Kopphen) یا کوفس (Kophes) و کووا (Koa) ثبت کرده اند. اهل فارس وارستوانراخوسپس (Khoaspes) خوانده اند. در قرن هفتم میلادی زایر چینی شون چونگ (در نوشته فارسی مشهور به هیون تسانگ) آنرا کاوفو (Kaofu) ثبت کرده است. اول این نام به دریای کابل داده شده بود. به مرور زمان وادی کابل از جنوب هندوکش تا دریای سند با این نام و کابلستان مسمی گردید. نام شهر کابل هم از همین نام میباشد مگر معلوم نیست که این شهرچه وقت ظهور کرده و مؤسس آن کی است. چون دره های وادی کابل زرخیز بوده و از قدیم الایام مردمان در آن ها زیسته اند و کابل پیش از کشف راه های بحری یک شاهراه بزرگ تجارت بین هند، چین، آسیای مرکزی و فارس بود سلطنت های بزرگی در آن ظهور کرده اند که کوشانیان بزرگ و کابل شاهان مشهورترین آنها میباشد.

کاوفو یا کابلستان برای چندین قرن پیش و بعد از دوره مسیحی تمام مناطق از بامیان و کندهار در غرب تا کوتل بولان در جنوب را دربر میگرفت. این خطه وسیع بده کشوره یا علاقه علیحده تقسیم شده بود از جمله کاپیسا در رأس آنها قرارداشت و علاقه های کابل، غزنی، بامیان، ننگرهار، سوات، پشاور، اپوکین، بنوبولر تابع آن بود. بااین ترتیب، طوریکه بعد شرح میگردد، کاوفو تمام افغانستان را دربر میگرفت. کاوفو بر طبق تحلیل الکزاندر کنگهم باساز نوشته های چینی شاید نام یکی از قبایل پنجگانه یوچی (Yuchi) یا تخاری بوده باشد. گفته میشود که این قبیله وقتی در قرن دوم ق م کابل را اشغال کرد نام خودرا بر آن گذاشت. این نوشته به سبب درست معلوم میشود

که قبل از آن دوره مورخان دوره سکندر از نام کابل ذکر نکرده اند و آنها از شهر ارتو سپانه (Artospana) بمعنی محل بلند نام برده اند و این کلمه با کلمه ترکیبی سانسکرت اردهستانه (Urddhastana) که عین مفهوم را دارد و به کابل اطلاق میشد مطابقت دارد. پسان ها در قرن ۲ م بطلیموس (Ptolemy) این شهر را بنام کابورا (Kabura) بحیث مرکز پاراپامیزادای (Parapamisadae) قید نمود. چنین معلوم میشود که ارتوسپانه مرکزعمده و اصلی منطقه بوده که بعد در دوره تسلط یونانی سکندریه جای آنرا اشغال کرد تا آنکه بعدها شاهزادگان هندوساک آنرا باردیگر احیا کردند. این شهر پیش از قرن هفتم میلادی وقتیکه اوپیان مرکز کاپیسا قرار گرفت ترک داده شد تا آنکه کابل بعد از خراب شدن اوپیان، درحالیکه غزنی قبلاً در نیمه قرن ۱۲ م بکلی ویران شده بود. آهسته آهسته حیثیت سابق مرکزی خود را اعاده نمود مخصوصاً از وقتیکه در ۱۷۷۶ مرکز امپراتوری درانی قرار گرفت. مونت ستوارت الفنستن در اوایل قرن نهم این امپراتوری را بنام سلطنت کابل خواند ولی بعد از انقراض امپراتوری درانی تا مدتی امارت کابل خوانده میشد. بعد از ۱۸۹۳ بسیاری از علاقه های شرقی از آن جدا کرده شده. سند دیگر بلحاظ سیاسی سرحد شرقی آن باقی نمانده و به این ترتیب از وسعت تاریخی کابل کاسته شده است. ۸

خراسان

کلمه خراسان بمفهوم "کشور آفتاب برآمد" یعنی سرزمین شرق که مقصد از آن خاک های افغانستان بود بعد از قرن دهم میلادی ظهور کرده و درصده پنجم میلادی به سرزمین که درمشرق ایران قرارداد داشت بکاربرده میشد.

خراسان در عهد ساسانیان که جزایر آنشهر بود اقلیم چهارم عنوان کرده شده و مناطق ذیل را دربرداشت: مرو، بلخ، تخارستان، هرات، فوشنج، بادغیس، سیستان، و ماورالنهر. بعدها حدود شرقی آن قرار نوشته جغرافیه نویسان عربی به هند رسید.^۹

بناعلی کهزاد، مورخ افغان هم بعد از یک شرح مختصر دربارهٔ اتمولوجی خراسان می نویسد که این نام در دورهٔ های پیش از اسلام در افغانستان معمول و مروج بود. یکی از ابیات فخرالدین گورگانی است.

خراسان را بود معنی خورآیان

که ازوی خوربرآید سوی ایران^{۱۰}

نویسنده ای که از خراسان به تفصیل بحث کرده است مورخ نامی افغانستان، استاد میرغلام محمدغبار، میباشد. او در رساله ای بنام خراسان، مینویسد "خراسان از چهارده قرن است که اولاً در مورد قسمتی از خاک افغانستان و بعدها در مورد کل مملکت افغانستان اطلاق و قرنهای دوام نموده است و هنوز هم در یک قسمت کوچک شمال مغربی آن (ولایت طوس و نیشاپور) باقی است". وی اضافه میکند که "... هم در ایام باستان - و هم در طول دوره اسلامی اسما ولایتی و مراکز مهمه افغانستان و نام های عشیره وی و محلی سلسله های حکمران افغان در مورد ملت و مملکت افغانستان نیز اطلاق گردیده است... از قبیل باختر و باختری - زابل و زابلی - کابلستان و کابلی و سیستان و سیستانی - غزنه و غزنوی غور و غوری..." و قتی که حکومت های قوی مثلاً در دوره های طاهری (۸۲۱ - ۸۷۳)، صفاری (۸۶۷ - ۱۴۹۵) (۹۷۷ - ۱۱۸۶) و غوری (۱۰۰۰ - ۱۲۱۵) بر مناطق خراسان حاکمیت داشتند. حکمرانان آنها بنام امیرهای خراسان خوانده شدند. به این ترتیب از

ورود اعراب تا ظهور طاهریان در قرن نهم میلادی "تمام عمال و نایب الحکومه های عرب که در حصص مفتوحه افغانستان دربار خلفا، دمشق و بغداد مقرر اعزام شده اند بلا استثنا امیر خراسان عنوان داشتند". نام خراسان بمفهوم افغانستان تا قرن گذشته عیسوی هم پهلوی نام های افغانستان، پشتونخوا، سلیمانیه و حتی سرحد هم مروج بود. الفستن در ۱۸۰۹ نوشت که: " اسمیکه بصورت عمومی از طرف ساکنان آن (افغانستان) برای تمام کشور بکار برده میشود خراسان میباشد". ۱۲

تنها در قسمت دوم قرن نهم بود که نام افغانستان بالاخره جای کلمه خراسان را گرفت. و این نقطه یک موضوع مهم این رساله را تشکیل میدهد.

افغانستان

عموماً چنین فکرمیشود که افغانستان یک نام جدید است و برای بار اول در عهد احمدشاه درانی رواج پیدا کرده است بعضی از نویسندگان هم چنین پنداشته اند. بناغلی کهزاد مینویسد: " افغانستان یک نام تازه و بسیار جدید است" و " از ۱۵۰ سال تجاوز نمی کند" ۱۳

مگر این درست نیست. تا جائیکه معلوم گردیده کلمه افغانستان بمفهوم سیاسی آن بحیث یک منطقه اول از طرف مورخ سیفی هروی در ربع اول قرن چهاردهم عیسوی در اثری بنام تاریخ نامه هرات قید شده است. سیفی این اثر را در سال های بین ۱۳۱۸ و ۱۳۲۲ میلادی و یا ۷۱۸ و ۷۲۲ هجری قمری نوشته است. او در این اثر نام افغانستان را پهلوی نام های خراسان، ترکستان و شبرغان ۳۴ مرتبه ذکر میکند. ۱۴ از نوشته او چنین معلوم میشود که افغانستان بعد از تهاجمات چنگیزخان (۱۲۰۵-۱۲۲۷) تحت تسلط کدام

قدرت خارجی قرار نداشت و امرای محلی برآن حکومت میکردند که مهمترین آنها حاکمی بود که مرکز اومستونگ (کوبته امروزی) بود. ولی تمام این امرای افغانستان در دوره حکومت کرت های هرات (۱۳۴۵ - ۱۳۸۱) تابع خراسان ساخته شدند. در تمام این دوره ها سرزمین افغانستان بصورت عمومی عبارت مناطقی بین غزنی و دریای سند بود. به عبارت دیگر مناطق کوهستانی و هموار سلسله کوه های سلیمان واقع بین کابل و دریا سند بنام افغانستان یاد میشد. و این همان منطقه است که افغان ها (پشتونها) در آن در طول تقریباً دو هزار سال پیش از آن (تا جاییکه در تاریخ قید شده و بعد برآن بحث میشود) زندگی داشتند. مورخان بعد از سیفی هروی هم افغانستان را کم و بیش با عین حدود ذکر کرده اند. در قرن شانزدهم میلادی زمچی اسفزاری نوشت که محمد خدابنده الجایتو (۱۳۰۴ - ۱۳۱۷) امر کرد که "کشور هرات با ولایات آن از دریای آموتا شرقی ترین نقطه افغانستان بوی (غیاث الدین) داده شود. ۱۵ در ملفوظات تیموری افغانستان هم کم و بیش به همین حدود آمده است و در آن افغانستان از خراسان، سیستان و کندهار بصورت علیحده ذکر شده است. ۱۶ ولی این تالیف جعلی میباشد. ۱۷ بابر شاه هم وقتی حدود کابل را ذکر میکند افغانستان را در جنوب آن قلمداد مینماید و حدود شرقی آنرا تا پشاور میرساند. ۱۸ در آغاز قرن شانزدهم بعد از ظهور یک تعداد امپراتوری ها افغانستان و خراسان بین امپراتوری های صفوی (۱۵۰۱ - ۱۷۳۲) و گورگانی هند (۱۵۲۶ - ۱۸۵۸) تقسیم گردید. افغانستان تا سلسله کوه هندوکش (بعضی اوقات ماورای آن) جز امپراتوری گورگانی هند شد و خراسان تابع صفوی ها گردید. بعد از آنکه شاه عباس صفوی در ۱۶۲۲ کندهار را از گورگانی ها بدست آورد چشمه مفرسرد مشترک بین این امپراتوری ها قرار

گرفت. ۱۹. مناطق شمال هندوکش که عموماً بنام توران یاد میشد جز قلمروشیبانیان (۱۵۰۰-۱۵۹۸) گردید. با آنکه شاه جهان یکمرتبه مناطق شمال هندوکش را در ۱۶۴۶ تا دریای آمو تسخیر نمود. بعبارت دیگر تا ظهور افغانستان جدید دردوره احمدشاه در نیمه قرن هژدهم این کشور خراسان، ترکستان و بدخشان بالترتیب اجزا قلمروهای گورگانی صفوی و ازبک بود. نام افغانستان طبعاً به تمام این مناطق اطلاق نمیشد. حتی در اوج امپراتوری درانی کلمه افغانستان صرف به آن سرزمین اطلاق میشد که بقول درانی مورخ افغانی "بین هندوستان و ایران و ترکستان" افتاده بود.

دراین وقت کلمه ترکستان ظاهراً بجای کلمه توران استعمال میشد و بین آن و افغانستان سلسله کوه هندوکش حایل بود. ۲۰ از طرف دیگر کلمه خراسان، طوریکه پیشتر گفته شد، تا نیمه دوم قرن نوزدهم هم گاه بگاه برده میشد مگرنام افغانستان تا حد زیادی بجای آن استعمال میگردد تا اینکه در اواخر آن قرن جای آنرا بکلی اشغال کرد.

مگر خود افغان ها تا آن زمان کشور خودرا افغانستان نیمخواندند بلکه آنرا روه و پشتونخوا مینامیدند و این خطه از سایر مناطق که مردمان دیگری در آن میزیستند متمایز بود مثلاً هزاره جات و کافرستان. ۲۱ کلمه افغانستان تا اوایل قرن نوزدهم هم بکثرت درتحریربکار میرفت و بگمان غالب که در وهله اول از طرف دری زبانان بکار رفته باشد تا آنکه در شروع آن قرن افغان ها هم کم کم با آن آشنا شدند. ۲۲

روه، پشتونخوا

پشتون ها کشور خود را روه هم مینامیدند. این کلمه بمعنی کوهسار همین اکنون هم از طرف پنجابی ها و جت های ملتان و دیره جات درمورد مناطق غرب دریای سند یعنی سلسله کوه سلیمان بکار میرود. ۲۳

اولاف که روه را اصلاً یک کلمه غیر پشتون و غالباً پنجابی میداند مگر کلمه روه بمفهوم یک سرزمین در زمانه های خیلی قدیم بمناطق در کوه های سلیمان داده شده که مسکن و ماوای پشتونها بود. روه بشکل اوره (سرزمین پکتیا) برای نخستین بار در جمله ۱۶ منطقه جغرافیائی از قبیل سغده- موروبخدی - هریو وغیره در اوستا قید شده است. ۲۴

شکال هندی این کلمه در مهاباراته (کتاب حماسی هندوها که در حدود ۱۲۰۰ ق م بمیان آمد) لوها (Loha) قید شده است و پانی نی (Panini) گرامردان معروف سانسکرت (در حدود ۳۵۰ ق م)، این کلمه را در روهیتاگری (Rohita-Giri) بمعنی کوه روه قید کرد ولی او این نام ترکیبی را به کوه هندوکش اطلاق نموده است. ۲۵ پسان ها در قرن ۵ میلادی یک زایر بودائی چینی معروف به فه شین (Fa-Hain) روه به بشکل لوی (Lo-I) ذکر نموده و مقصد او آن کوه های کوچک پرازبرف (Little Snowy Mountains) بوده که در بین نگرهارا (Nagrahara) یعنی ننگرهاروپونه (Po-ne) یعنی بنو و دریای سن تو (Sin-Tu) یعنی سند موقعیت داشت. ۲۶ متعاقب آن بقول فرشته روه شامل مناطقی بوده که از سوات در باجور تا شهر سوی (Sevi) در بهکار (Bhukkar) وازحسن ابدال در پنجاب تا کابل و کندهار وسعت داشت. ۲۷

این ساحه با آن حدودی کم و بیش یکی است که در کتاب ریاض المحبت آمده است. در این کتاب مذکور است که روه که سرزمین افغان ها است در غرب محدود است به ایلمن (Ilmen) هلمند امروز در شرق به قاشقار (Kashkar) در جنوب به براهوی بلوچستان و در شرق به کشمیر ۲۸.

در این صورت روه تمام نواحی افغانستان اصلی را دربر میگرفت ولی طوریکه پیشتر ذکر گردید کلمه افغانستان از طرف دیگران بکاربرده میشد در حالیکه نام روه از طرف شاعران پشتو زبان بکثرت استعمال شده است. ۲۹ ولی در اینکه پشتونها چه وخت برای اولین مرتبه کلمه پشتونخوا را برای سرزمین خود استعمال کرده اند به یقین معلوم نیست. بقول بعضی نویسندگان این کلمه نخستین بار در برخ دوم قرن دوازدهم میلادی در ادب پشتو داخل شده است. ۳۰ ولی تثبیت کابل این موضوع به شواهد مشخص تاریخی ضرورت دارد. در نیمه قرن هژدهم احمدشاه موسس امپراتوری افغانستان که خود هم شعر میسرود این کلمه را در اشعار خود بکار برده است. در یک بیت میگوید:

د ډهلی تخت هیرومه چې را یاد کړم

زما د ښکلی پښتونخواه د غرو سرونه

الفستن ، بقول داکترلیدن (Leyden) در ابتدا قرن نهم پشتونخوا را ذکر میکند ولی اضافه میکند که شخص خودش این کلمه را نشنیده است. ۳۱ مگر این نام بقدری بین خود پشتون ها عام بود که نویسندگان خارجی مخصوصاً بیلودراخرآن قرن بکثرت از آن نام میبرند. ۳۲ درباره پشتونخوا دونقطه قابل ذکر میباشد اول اینکه این کلمه مانند کلمات باختر، هریوا، سیستان و غیره اصلاً جغرافیائی بوده یک حکمران واحد مستقل سیاسی از خود نداشت. دوم اینکه کلمه پشتونخوا بمفهوم سرزمین پشتون

که از طرف خود پشتون ها وضع و همواره استعمال میشد بین مردمان همسایه رواج پیدا نکرد. نام را که مردمان کشورهای همسایه به سرزمین پشتون ها دادند و ما پیش بر آن بحث کردیم همان افغانستان است مثلیکه دیگران بهارت را هندوستان گفتند و ایتالوی ها سرزمین ترک ها را در آسیای صغیر ترکیه نامیدند. بهر حال نام افغانستان اول از طرف دیگران مخصوصاً دری زبانان به سرزمین افغان ها در تحریر بکاررفت و آهسته آهسته عام شد. خود حکمرانان افغانستان هم ذکر آنرا در طول قرن نهم در معاهدات رسمی بادل خارج قبول کردند. بعبارت مشخص در معاهدات افغانستان و انگلیس هند برتانوی و روسیه تزاری خطه های زیر تسلط حکمرانان محمد زائی بنام افغانستان قید شد و برای اولین بار در طی سی سال اخیر آن قرن بصورت مشخص بیشتر از طرف وبه وساطت انگلیس ها و روس ها حدود آن تحدید گردید. ۳۳

ازاین بحث مختصر دو نتیجه گرفته میشود. اول اینکه نام افغانستان که اصلاً به یک منطقه نسبتاً کوچک اطلاق میگردد آهسته آهسته خطه وسیع تری را دربرگرفت و قسمت بیشتر خراسان را احتوا کرد و کلمات روه و پشتونخوا را کاملاً عوض نمود. دوم اینکه افغانستان جدید با مشمول ساختن این مناطق دسته های متعدد عرقی را در خود شامل ساخت.

ولی پشتون ها هنوز هم بلحاظ تعداد و قدرت در آن بحیث یک گروه عمده باقی ماندند. خارجیان تمام مردم این خطه را افغان نامیدند. ۳۴ در حالیکه خود مردمان این سرزمین جمعاً خودرا "اهل اسلام" خواندند و هر گروه عرقی نام و هویت اصلی و تاریخی خودرا چون "افغان و هزاره و ترک و تاجک" همچنان حفظ کرد. ۳۵

پتان

افغان ها که در تاسیس و توسعه افغانستان سهم عمده و بارزی داشته اند مشتمل اند بر سه گروه همده درانی، غلزائی و بر درانی (نام اقوام متعدد پشتون های سلسله کوه سلیمان) آنها به سه نام افغان، پشتون و پتان نامیده شده اند. از جمله پتان نام نسبتاً جدید است. درباره توجیه این کلمه روایات متعددی موجود است. بقول فرشته وقتی افغانها از جبال غور کوچانیده شدند در معموره پتنه ولایت بهار سرزمین هند متوطن ساخته شدند. هندی ها آنها را باشم مکان جدید شان یعنی پتان خواندند. ۳۶ زبان شان منجمله مورگن سترن بر طبق استدلال زبانشناسی کلمه پتان را مشتق از پشتان، پشتانه میدانند. ۳۷ مگر این تعبیر فلولوجیکی این کلمه به سببی ضعیف است که این نام قبل از قرن ۱۲ م در منابع تاریخی بنظر نیمخورد و این نام ظاهراً اول به آن افغان هائی داده شد که در قسمت شرق دریای سند در هند متوطن بودند و پسان ها به قسمتی از افغان های جبال سلیمان هم اطلاق گردید. بعد ها نویسندگان انگلیسی کوشیدند این نام را صرف به آن پشتون ها اطلاق کنند که در داخل و مجاورت امپراتوری هند شان میزیستند. ۳۸

افغان

بقول البیرونی، نام افغان به کلمه ای ارتباط دارد که در مهاراراته بنام اسواکا (Asvaka) مربوط منطقه گندهارا که معنی آن "اسپ سواران" میشود ذکرگریده است. افغان ها در آن وقت (مقارن ۱۲۰۰ ق م یعنی زمان بمیان آمدن مهاراراته) در مناطق کوهستانی سلیمان زندگی میگردند و این مورد مشخص تر بحث کرده است. به نظر او کلمه افغان یک اسم مرکب و ماخوذ از

اسمی در سانسکرت به شکل اسواغانه (Asva-Ghana) میباشد که جز اول آن اسوه (Asva) بمعنی اسپ و جز دوم آن غان بمعنی مکان یا مهد میباشد. به این ترتیب افغان، اسواکا، اسواغانه بمعنی "سرزمین سواران" می شود. ۴۰ پس کلمه افغان اصلاً بمفهوم مردم و هم بمفهوم سرزمین بکاربرده میشود و این قرن ها بعد بود که کلمه افغانستان به مفهوم آخرین اختصاص یافت. از این طرز تلقی دراین سرزمین مثالهای متعددی موجود است مثلاً کلمات مهمند، شنوارو خوگینانی که مفهوم های مردم و مهد هردو را احتوای کند. بعد از ان نام افغان در معبد نقش رستم واقع در پرسی پولیس دیده شده است. پروفیسر شپرنگلنگ (Shprengling) مینویسد که کلمه افغان ازنام خاص گوند افرایگان راز ماد (Gondaffar Abgan Razmod) مأخوذ است که درکتیبه نقش رستم به امرشاهپور اول ساسانی (تاریخ وفات ۲۷۳ م) به لسان های پارتی، فارسی میانه و یونانی حک گردیده به این منظور که شاه ظفر خودرا در ادریسه (Edessa) بدنیا اعلام کند. عبارات خود پروفیسر شپرنگلنگ این است "برای ابگان (Abgan) اوگان (Avgan) نویسنده کلمه بهتری را با ستثنی افغان معاصر سراغ کرده نمیتواند." ۴۱ اولاف که رونظرمشابهی پیش کرده علاوه میکند که تکامل کلمه افغان از اپکان (Apakan) و ابگان (Abgan) طبیعی مینماید. ۴۲

ولی پروفیسورفرای این نظر را مشکوک میداند ۴۳ و یک نویسنده معاصر ارمنی آنرا رد کرده علاوه مینماید که کلمات فوق به مردمان قدیمی اذربایجان بکار رفته و این نام به این مفهوم در نوشته های قرن پنجم ارمنی دیده میشود. ۴۴ نظرنویسندگان معاصر درباره کلمه ابگان هر چه باشد این کلمه بمفهوم افغان (پشتون) مناطق سلیمان در منابع مابعد هندی، چینی، عربی و فارسی

بکثرت دیده میشود و بدون شک با کلمهٔ افغان این منطقه مطابقت دارد. در قرن ششم میلادی وراهامیرا (Varahamira) (تخمین ۵۸۷-۵۰۵م) یک منجم هندی در اثر مشهور خود بری هت سمهیتا (Brihat Samhita) کلمه اواگانه (Avgana) را دو مرتبه در پهلوی کلمات دیگر برای مردمان چولا (Chola)، هون های سفید و چینی ها، استعمال میکند. ۴۵ مگردوباره اماکن اواگانه (Avagana) خاموش میباشد. باآنهم چون کلمه اواگانه با کلمهٔ افغان نهایت نزدیک میباشد نویسندگان دیگری افغان ها را با ماوای آنها واضحاً قید کرده اند. ۴۶

یک قرن بعد زایر مشهورچینی شون چونگ (تولد ۶۰۳ م) سی سال تمام در هندوستان و افغانستان شمالی، مرکزی و شرقی سفر نمود و کتابی دردو جلد بنام اسناد بودائی جهان عرب نوشت برطبق نظریه یک تعداد نویسندگان شون چونگ کلمهٔ اپوکین (O.po-Kien) را عوض افغان بکار برده است. بقرار نظراین نویسندگان اپوکینها در جبال سلیمان میزیستند. پرسی سایکس شاید نخستین نویسنده ای باشد که این چنین نقل قول نموده است. و از قول شونگ چونگ مینویسد که اپوکین ها "طبعاً مردمان سرسخت و خوفناکی اند. در سلوک درشت اند ولی در موضوع عقیده و ایمان بر همسایگان برتری دارد." یک تعداد نویسندگان دیگر کم و بیش نظرات مشابه اظهارنموده اند. ۴۷ ولی من نه نام اپوکین و نه نوشته فوق را در آن کتاب شون چونگ یافتم که پروفیسر ساموئیل بیل (Samuel Beal) آنرا ترجمه کرده و در ۱۸۸۸ در لندن نشر شده است. این به سببی که اول سایکس از شون چونگ به غلط نقل قول نموده است. گفتار فوق شون چونگ اصلاً دربارهٔ مردمان بامیان میباشد. آنها شاید اپوکینها بوندند و یا نبودند. علاوه بر آن آنچه شون چونگ

دربارهٔ مردم بامیان نوشته است آن نیست که سایکس آنرا نقل نموده بلکه این : "... اطوارمردم آنها سخت و درشت است. پوشاکه شان عموماً از پشم و پوست بوده... ادبیات مقررات رسومی و پول مروج در تجارت شان عیناً آن است که در کشور تخارا معمول است... لسان شان کمی متفاوت است ولی بلحاظ شکل و قواره خیلی باهم شباهت دارند. ۴۸ دوم اینکه پروفیسر بیل آن قسمت کتاب را که نام اپوکین در آن مذکور است ترجمه ننموده. ولی این قسمت در آن متن کامل شون چونگ دیده میشود که از طرف ستانیلاس جولای (Stanilas Juliean) با انگلیسی ترجمه شده است و موصوف برای این مقصد ۲۰ سال را برای فراگرفتن لسان های چینی و سانسکرت صرف نموده است. پسان ها همین متن اساس کتاب الیکزاندر کنگهم را بنام جغرافیه قدیمی هندوستان تشکیل میدهد. کنگهم مینویسد:

"شون چونگ صرف یکمرتبه در ضمن یک فقره مختصراپوکین را ذکر میکنند و آن را بین فلانه (Flana) بنو و غزنی بسوی شمال غرب اولی و جنوب شرق دومی قرار میدهد. ۴۹ با این صورت اپوکین در نظر شون چونگ اصلاً نام یک منطقه بوده که کنگهم در ضمن یک بحث مفصل آنرا با افغانستان و ساکنان آن یعنی افغانها یکی میدانند. کنگهم میافزاید: "من تقریباً مطمئن ام که مقصد شون چونگ از ذکر کلمه اپوکین افغان بوده است." ۵۰

بعداز فتح افغانستان بدست مسلمانان شاید مصنف نامعلوم کتاب حدود العامه نخستین کسی باشد که از کلمهٔ افغان نام برده است. این کتاب در حدود ۳۷۲ هـ ق ۹۸۲ م نوشته شده است. ازآن ببعد کلمهٔ افغان بقدری عام شد که تمام نویسندگان عربی یا دری که دربارهٔ این منطقه بحث نموده اند حتماً نام افغان را ذکر نموده اند. ۵۱ حتی خود نویسندگان پشتوزبان هم که

در اول آن نام را خارجی می دانستند ذکر آن را در آثار بخود قبول کردند. شاید خان جهان لودی (وفات ۱۶۳۰ م) اولین مصنف پشتون در این سلسله باشد. بعد از آن خوشحال ختیک این نام را بکرات در اشعار آورده است. احمد شاه درانی هم در نامه خود بعنوان سلطان عثمانی مصطفی سوم (۱۷۵۷-۱۷۷۴ م) از "قوم جلیل افغان..." نام برده است. ۵۲

ولی چون این نام اصلاً از طرف دیگران بافغان ها داده شده است رواج آن بین خود مردم مدت هنوز هم بیشتر را دربر گرفت. فریه فرانسوی که در نیمه قرن نهم در افغانستان سیاحت نموده است مینویسد که خود افغان ها نمیخواهند. "...بنام افغان یاد شوند." ۵۳ درطول قرن نهم آنها بین هم خود را به قوم و یا قبیله ای منسوب مینمودند، که بآن تعلق داشتند و در برابر دیگران خود را پشتون می خواندند ولی از مدتی است که این نام بقدری عام گردیده است که نه تنها پشتون ها خود را افغان میگویند بلکه افراد منسوب به هر دسته دیگر عرق بدون ملاحظه لسان، دین و مذهب افغان نامیده می شوند. عبارت دیگر اکنون هرفردیکه در داخل حدود سیاسی افغانستان زندگی میکند و تبعه این کشور میباشد افغان نامیده می شود. این تحول کلمه افغان از مفهوم یک دسته خاص عرقی (پشتون) به مفهوم که تمام افراد کشور را دربر گرفته است در واقع انعکاسی از جامع شدن و کلی شدن مفهوم افغان میباشد.

پشتون، پکتیان

مگرنامی را که افغان ها (بمفهوم خاص اولی) بخود اختصاص داده اند پشتون یا پختون است و این نام در نظر مورخ غبار و مورگن سترن قدیمی تر از افغان

میباشد. ۵۴ این کلمه برای اولین بار در کتاب مذهبی ویدا بشکل پکتاس (Pakthas) ذکر شده است. ۵۵ پدر تاریخ، هیرودتس (تخمین ۴۸۴ - ۴۳۱ م ق) پکتاس ویدا را بشکل پکتیان (Pactiyan) قید نموده است. مگر پروفیسر مورگن ستیرن (G.Morgenstierne) زبانشناس معاصر نارویژی، این را قابل قبول نمیداند. و میگوید که کلمه پشتون ممکن یا پرسویتا (Parsyetae) که شکل قدیمی آن پرسوانا (Parswana) است ارتباط داشته باشد که بطلیموس در جغرافیه خود آنرا عبارت از قومی میداند که در پاراپامیزوس (Parapamisus) میزیست. ۵۷ دلیل مارگن سترن کاملاً صوتی است، برشواهد تاریخی مستند نمیباشد. او چون صوت نرم ش (Sh) پشتون را بر صورت سخت خ (Kh) یا (C) مقدم تر میداند به این نتیجه میرسد که صوت آخرین در وقت هیرودتس موجود نبود و بنا بر آن پکتیان یا پکتوس معرف پشتون ها شده نمیتواند. مگر اولاف که رو ضمن یک بحث مفصل این را تثبیت نموده که لهجه سخت پشتو لا اقل در دوره سکندر هم موجود بود. دو دلیل او این چنین خلاصه می شود. اول اینکه لهجه سخت پشتو در بین مردم یوسف زائی "اسپه زی قدیم" نواحی پشاور معمول بود و نویسندگان یونان قدیم مثلاً ارین نام اسپه زی را در حین ورود سکندر ذکر میکنند و سایر پشتون های این منطقه لهجه اسپه زی ها را بهترین لهجه ها میدانند. دوم اینکه لهجه سخت پشتون در کلمه خوسپس (Khoaspes) یا (Choaspes) (نام قدیمی دریای کنر) قید شده و خو (Kho یا Cho) کلمه یونانی شده خه در پشتو است که معنی آن خوب است و در لهجه مردم اسپه زی و مردمان دیگر پشتون یا اریانی منطقه کنر معمول بود و نویسندگان یونانی چون ارسطو، سترابو و غیره این کلمه را ثبت کرده اند (معنی کنردریای اسپ خوب

می شود.) و این میرساند که لا اقل در دوره سکندر لسانی در ناحیه کنر تکلم میشد که دارای لهجه سخت پشتو بود. همچنان اولاف که رو این نظر مارگن سترن رارد میکند که کلمه پشتون مشتق از پارسوانا (Parswana) است. او میگوید که این کلمه با کلمه پارس (Pars یا Fars) نزدیک تر است تا با پشتون. ۵۸

پکتیکا

اکنون بر میگردیم به کلمات پکتیان و پکتیکای هیروودوتس. داکتر اورل ستاین (Aural Stein) و همچنان اولاف که رو پکتیکا را گندهارا (Gandhara) یعنی کشوری میداند که در طول دریای کابل بین دریاهای کنر و سند که مرکز آن پیشور (Purushapura) قدیمی بود موقعیت داشت. ۵۹ مگر به نظر بیلوساحه پکتیکا وسیع تر از آن بود و سرزمین بین دریای هلمند و سند را دربر میگرفت. در اینجا دو نقطه قابل یادداشت میباشد. اول مانند هر خطه دیگر حدود پکتیکا، پشتونخوا، روه در افغانستان نام های مختلف کم بیش یک منطقه واحد بوده که باشندگان آن متشکل از عناصر اریانی و هندی بودند.

پروفسر ماجومدار (R.C.Majumdar) مینویسد: "شاید کلمه عرقی پختون یا پتان هندی معرف پکتیکا باشد." ۶۰ بیلو که در مورد باشندگان پکتیکا نسبتاً دقیق شده از قول هیروودوتس می نویسد که در پکتیکا در قرن ۵ ق م چهاردسته مردم بنام گنداری (Gandarii)، ایه ری تای (Aparytae)، سته گیدای (Sattagyddae) و دادایکای (Dadicae) میزیستند. سه دسته اول آن پکتین یعنی مهمند، یوسف زائی، آفریدی و ختک بودند. هویت مردمان

آخرین یعنی دادیکا مورد بحث است ولی بیلو میگوید که دسته تقریباً از بین رفته دادی (Dadi) که در اخیر قرن نهم (زمان تالیف کتاب بیلو) بین مردم کاکر میزیستند بگمان غالب از بقایای آنها بوده است. ۶۱ در اخیر قرن چهارم ق م سکندر کبیر در راه عزیمت بهند در کمر و باجور و سوات به سه دسته مردم بنام اسپه زی (Aspazii)، گوراییین ها (Guraeans) و اساسی نی ها (Assacenians) برخورد و در یکی از عملیات از طرف این مردم در شانه زخم برداشت و اگر زره دربر نمیداشت شاید زخم وی خوب کاری می بود. ۶۲ از جمله این سه دسته مردم اسپه زی بصورت مشخص مردم پشتون یوسف زائی اند که بیلو آنها را در جمله گنداری هم یاد نموده است. اسپه زی بنام اسواکا یعنی افغانها (طوریکه قبلاً برآن بحث شد) هم خوانده میشدند. اینها درحین لشکرکشی سکندر در وادی کمر و اساسی نه ها (Assacenians) بهردو طرف دریای سند مسکون بودند و سرحد شمال شرقی منطقه شان تا حدود کشمیر میرسید. ۶۲ الف سترابو (Strabo) اسپه زی را هپه سی (hippasii) ذکر نموده است. ۶۳

اولاف که رو مینویسد که اسپه زی و هپه سی در اصل یکی بوده کلمه یوسف زائی معرب آنها است بقول موصوف همین اکنون هم یک نفر دهنشین عادی یوسف زائی خود را هرگز یوسف زائی نمیخواند بلکه خود را ای سپ زی (Isapzai) یا حتی اسپ زی (Asapzai) میگوید ۶۴. کلمه اسپ زی واضحاً ترکیبی از اسپه وزائی است. این کلمه پشتواست و معنی آن خاندان اسپه می شود. طوریکه پیش تر ذکر شد کلمه افغان هم به اسواکا یعنی اسپ سوار ارتباط دارد. بنابر آن در اینجا صرف بحیث یک نظر تذکر داده میشود که کلمه اسپه زی ممکن با زراسپه ای (Zariaspai) (نام ساکنان شهر قدیمی زراسپه

از مضافات بلخ قدیم) ۶۵ و خاندان اسپه دورهٔ ماقبل اوستا ۶۶ ارتباط داشته باشد ولی تثبیت این موضوع از روی شواهد تاریخی به کاوش های زیاد ضرورت دارد.

در مورد اینکه اسپه زی باشندگان دایمی پکتیکا بودند یک مشکل موجود است و ان این است که از قرن ۴ ق م تا اواخر قرن ۱۵ م و اوایل قرن ۱۶ دیگر یادی از اسپه زی یا یوسف زائی ها در قرن ۱۲ م در سرزمین بین دریا های ترنک و ارغستان میزیستند. و بعد به نواحی کابل مهاجرت کرده ولی در اثر محاربات بالوغ بیک تیموری و بعد بابابرشاه کابل را ترک کرده در وادی پشاور هجرت کردند و مردم دلازاک افغارا که در آن منطقه مسکون بودند یا راندند و یا تابع گردانیدند ۶۷.

بهمین ترتیب مردم پشتون، مهمند و خلیل هم در قرن ۱۳ یا ۱۴ م از وطن شان در قلات غلزائی به غزنی و کابل رانده شدند تا اینکه بالاخره در سرزمین کنونی خود متوطن گشتند ۶۸. در اواخر قرون وسطی یک تعداد زیاد قبایل افغان بنواحی شرق افغانستان و بعضی ها حتی به پنجاب مهاجرت کردند. از این معلوم میگردد که تا قرن ۱۵ م تمام پشتون ها در پکتیکا متوطن نبودند و یک تعداد آنها بصورت قبیلوی اینجا و آنجا درگشت و گذر بودند. شاید بهمین علت باشد که نام آنها در سه منطقه که میتوان آنها را از مامن های اولی شان نامید در آثار و منابع تاریخی ذکر شده است: در مناطق کوه سلیمان، غزنی، غور و احتمالاً هم بلخ. طوریکه در بالا بآن اشاره شد باستثنی بلخ این همان مناطق است که در امتداد خط سیر موسمی مردم کوچی یا پوونده که از جمله آنها میباشد واقع بود ۶۹.

افغان ها و غزنی

از پکتین ها در پکتیکا به اندازه کافی بحث کرده نشد. بعلاوه پکتیکا از ایشان در غزنی هم نام برده شده است. در نیمه دوم قرن دوم ق م اولین شاه کوشانی بنام کوچولو کد فیزس بعد از اینکه علاقه های کاوفو (کابل) و کی پن (کاپیسا) و غیره را فتح کرد حوالی جنوب غزنی پا مردمی بنام بوتوها مقابل شد. این مردم را واله. دوپوسن فرانسوی پختو یا پوختو میداند که عبارت از پختون ها باشد ۷۰. از نوشته های شون چونگ هم استنباط میشود که پشتون ها (غلزائی ها) در قرن ۷ م در حوالی غزنی مسکون بودند. وی مینویسد که لسان و الفبای این منطقه از زبان های مردمان مجاور متفاوت بود و چون وی لسان های ترکی و هندی را میدانست کنگهم از نوشته موصوف به این نتیجه میرسد که مردمان حوالی غزنی پشتون بودند. او مینویسد: "من به این نتیجه رسیده ام که زبان مردم غزنی به احتمال قوی پشتو بود ۷۱. از آن بعد تعداد پشتون ها در این منطقه زیاد شد چنانچه در عهد سلطان محمود غزنوی (۱۰۳۰-۹۹۸) یک تعداد ملک های افغان در خدمت وی بحیث اموا شامل بودند. آنها در تسخیر هندوستان با سلطان کومک کردند و سومنات را تخریب نمودند و "بزودی بحیث ستونهای امپراتوری" حساب شدند ۷۲.

افغان ها و فراه

مقارن همین اوقات فردوسی در اشعار رزمی و حماسی خود بارها از قدرت جنگی مردمی بنام افغان یاد می کنند. از اشعار وی چنین معلوم می شود که افغان ها در فراه هم بود و باش داشتند و در آنجا در قلعه ای برفراز کوه مریاد

متوطن بودند و این قلعه بقول مورخ کهزاد "مملو از جنگ آوران دلاور و بسیار نیرومند افغان بود." ۷۳

فردوسی میگوید:

یکی قلعه بالای آن کوه بود	که آن حصن از مردم انبوه بود
مرآن حصن را نام مرباد بود	ازوجان تا بخردان شاب بود
بدژدریکی بدکنش جای داشت	که در رزم با ازدها پای داشت
نژادش زافغان سپاهش هزار	همه ناوک انداز و ژوبین گذار
دورانش بماننده ران پیل	که رزم جوشان تراز رود نیل
به نیروجداکردی از که کمر	گریزان زورش بدی شیر نر
ورانام بودی کل کوه زاد	بگیتی بسی رزم بودش بیاد

جای دیگری از قول یکی از دونفر گوید:

یکی گفت ای نامور پهلوان	دل کارزار و خرد را روان
نهنگ دمان است و شیر ژیان	به نیروی اوکس نبسته میان
نژادش زاوغان سپاهش بلوچ	ابردشت خوگاه بگزیده کوچ ۷۴

البته فردوسی درستایش ازافغان ها تنها نیست. قرن ها پیش از او دریونان باستان هیروودتس شاید نخستین کسی بوده که از دلاوری پکتین های پکتیکا یادی نموده و آنها را "شجاع ترین مردمان آن حصص" جهان خوانده است ۷۵.

افغان ها و غور

منطقه دیگری که از مامن های اولیه افغان ها یاد شده است غور یعنی (کهستان) میباشد. کلمه غوریاغو پشتو بوده تحریفات آن بمرورزمان غرج و غرش میباشد و در دوره اسلام به غرجستان، غرچستان و غرشتان مسمی گردید^{۷۶}.

غوردتاریخ وافسانه از وقت مهاجرت قبایل آریائی از سرزمین های ماورای هندوکش بطرف هندوستان شهرت پیدا کرده است. در جریان همین مهاجرت بعضی از آنها اول به جانب غرب (بامیان و غرجستان) و سپس بطرف جنوب غرب یعنی غورپراگنده شدند^{۷۷}. چون غوریک منطقه کوهستانی و از چهارطرف محصور بود امرای محلی آن توانستند تا ابتدای قرن ۱۱ م مستقل بمانند و به عقاید پیشین معتقد باشند. در ۱۰۱۰ م سلطان محمود غزنوی غور را فتح کرد و خاندان حاکمی محلی غور بنام شنسب را تابع گردانید. در نیمه قرن ۱۲ م افرادی از خاندان شنسب برخاستند و یک امپراتوری وسیع ولی کم دوام را که از مرو تا دهلی وسعت داشت تاسیس کردند. این امپراتوری در ربع اول قرن ۱۳ م ازطرف چنگیزیان از بین برده شد. مورخین درباره اصل خاندان شنسب (Shansab) یا شن اسب (Shanasb) اختلاف نظر دارند. مردمان قدیمی غورا غالباً به کدام لسان جنوب شرق اریانی حرف میزدند. مگر این لسان که از دری مروج دردربار غزنه متفاوت بود اکنون از بین رفته است^{۷۸}. استاد غبار مینویسد که "زبان آریائی قدیم ولایت غور در مروردهور و نفوذ السنه یونان و هند متروک گردید بالتدریج جای خود را بعلاوه لهجه های محلی به زبان پشتو گذاشت"^{۷۹}. از نوشته های فوق و یک تعداد منابع دیگر واضح است که افغان ها درغور میزیستند^{۸۰} واز آنجا بجای دیگر رفتند.

یکی آن یک روایت بین خود افغان ها است. برطبق این روایت افغان ها درغورمیزیستند و یک شاخه بزرگ آنها یعنی غلزائی درهمین جا بمیان آمده است. این روایت اول درقرن هفده در کتب مشهوری چون خلاصه الانساب و مخزن افغانی برای بار اول ثبت شده است. میگویند شاهزاده ی بنام شاه حسین از خاندان شنسب غور به سبب رویه ناهنجار پدرخانه را ترک داد و بعد از مدتی نزد شیخ بیتنی پشتون در تخت سلیمان رفت. شیخ با او مثل پدر رفتار کرد و دختر نهایت مقبول خود بنام متورا بوی نامزد ساخت ولی شاه حسین بسیار شیفته دختر شد و با او در خفا ارتباط قایم کرد بحدیکه قبل از نکاح شرعی آثار حمل در دختر ظاهر شد و پسر نوزادش غل زوی یا غلزائی (مولود معامله دزدی) نامیده شد و اولاد او بهمین نام مشهور شد ۸۱. مگر این روایت از دو جهت مورد اعتراض قرار میگیرد. اول اینکه بین پشتون ها در همچو یک قضیه مرتکبین عموماً به قتل مجازات میشوند. دوم اینکه در پشتون ها سلسله پدری بر مادری قوی تر است و اولاد بنام نسب پدر مشهور میشوند. علاوه این هم قابل یادداشت است که پشتون ها تا این اواخر مردم غیر زن میگرفتند ولی خود بدیگران زن نمیدادند. شکل صحیح این روایت شاید آن باشد که خان های تزین حصارک و احمدزائی منسوب به قوم غلزائی در ۱۸۸۰ به مامور سیاسی انگلیسی در کابل بنام برتن (F.C Burton) نقل نموده اند. بر طبق این روایت دو روزگاران قدیم افغانی بنام مکرم شاه از پدر خود که پادشاه غور بود رنجید و با شیخی بنام شیخ فتحو (Futho) در بو شیر ایران پیوست تا علم و کمال از او فراگیرد. شیخ که آثار نیکوئی در ناصیه و سجه جوان مشاهده نمود بروی شفقت پدرانه نمود و دختر مقبول خود را بوی نامزد ساخت ولی مکرم شاه بی صبری کرد و دختر

قبل از عقد نکاح شرعی حامله شد و پسر نوزادش غلزائی خوانده شد. پدرمکرم شاه در غوراز قضیه آگاه ساخته شد و تمام آنها به غورآمدند ۸۲. بهرحال این روایت با تمام سادگی آن بین افغان ها از نسل انتقال یافته و با نظرمستشرق روسی پروفیسور دورن (Dorn) (۱۸۲۹) و ویلیم جونز (W.Jones) (۱۷۹۹) مطابقت دارد که افغان ها را از مردمان اصلی و باشندگان پاراپامیزادای (Parapamisidae) نویسندگان یونان قدیم میخوانند ۸۳.

کننگهم هم ضمن بحث بر "افغان روهیله" ولایت روه از "افغانان غوری غور، بین بلخ و مرو" ذکر میکند ۸۴. نقطه دیگری که ازمنسوب بودن افغان ها به غور حکایه می کند مهاجرت سوری ها از غور به هندوستان میباشد. سوری هم نام محلی در غورات و هم خاندان حاکمه شنسب بوده باشد به یقین معلوم نیست. و این خاندان بگمان غالب منسوب به تاجک های آن منطقه می باشد ۸۵.

رابرت تیت که کتاب خود سلطنت افغانستان را بیشتر از روی منابع دری تالیف نموده میگوید "..... قبیله سوری... احتمالاً به آن قبیله سورتعلق دارد که در روزگاران قدیم درغور مستقل بوده و بعدها یا جزئی ازغلزائی ها شده و یا با آنها اتحادی بسته است." ۸۶

فرشته واضحاً مینویسد که سوری ها اصلاً از غوربودند و یکی از اعضای یکی از فامیل های غوری موسوم به محمد سور کشور غور را ترک نمود و در بین افغانان روه مسکن گزید و در آنجا با دختریکی از بزرگان افغان ازدواج کرد و اولاد وی بنام سوری یادشد. ۸۷

افغانان همچنان در اردوی سلطان شهاب الدین غوری داخل خدمت بودند. ۸۸ آنها در تسخیر هند مخصوصاً در مغلوب ساختن راجای سلطنت دهلی و

اجمیر بنام پتهورا (Pithowra) با او کومک کردند و بحکم وی ۱۲۰۰۰ از ایشان از "مناطق کوهستانی غور" و همچنان از کندهارا در نواحی سلسله کوه سلیمان، هشتغر و ملتان متوطن شدند تا پاسبانان امپراطوری بوده از تهاجمات کافران جلوگیری کنند. ۸۹ این مهاجرت ها که اصلاً در دوره غزنوی آغاز یافته بود و برای قرن ها دوام کرد افغانستان شرقی را بحیث مناطق نظامی شده اسلام در آورد. بقولی در خود افغانستان "فیودالیزم نظامی" را بمیان آورد و نیم قاره هند را جهت استثمار اقتصادی و پخش سلطه سیاسی برای قبایل افغان باز نمود. اعطای قطعات زمین بحیث جاگیر (Fief) درازای خدمت نظامی به سرکردگان افغان رواج پیدا کرد که در اثر آن بتدریج قدرت سیاسی افغان ها تا بنگال وسعت یافت مگر چون انرجی و قدرت بشری افغان ها به اندازه زیاد در میدان های هموار هند خیلی صرف شد اقتصاد خود افغانستان از نمو و انکشاف بازماند. ۹۰ و تا اوایل قرن ۱۶ م منطقه غور به قدری از افغان ها خالی شد که بجز در منطقه اوبه ۹۱ واقع در شرق هرات دیگر آثاری از آنها (غلزائی ها) در این جا باقی نماند.

افغان و تاجک

از تحقیقات لسانی، انترپولوجیکی و تاریخی استنباط میگردد که افغان ها و تاجک ها در تاریخ ارتباط اساسی داشتند و در روزگاران پیشین یا در یک محل و یا در نزدیکی همدیگر زندگی میکردند. مارگن سترن مینویسد: "ممکن است محل نخستین پشتو و محل نخستین این زبان های پامیری همخانواده پشتو قرابت جغرافیائی داشته و شاید محل قدیمی پشتو در جایی بوده که از یک جانب با محل منجی و از جانب دیگر با محل سنگلیچی و شفنی قرین

بوده و نیز با یک لهجه ساکاکه نزدیک به زبان معروف به ختنی بوده تماس داشته است.^{۹۲} این زبان شناس دربارهٔ ارتباط پشتو بصورت مشخص میگوید که پشتو در اصل به آن دسته لسان های شمال-شرق اریانی تعلق دارد که معرف آنها امروز لهجه های پامیر و لسان های بخدی کتیه سرخ کوتال میباشد.^{۹۳} از این نوشته ها چنان معلوم میگردد که پشتو باید در روزگاران خیلی قدیم در نواحی بدخشان تکلم میشد ولی در این مورد شواهد قانع کنندهٔ تاریخی در دست نیست.

از طرف دیگر این تثبیت شده است که مامن بسیار قدیمی پشتو مناطق کوهای سلیمان میباشد.^{۹۴} ولی این محل مهند اولین شان نمیباشد. استاد غبار با ساس نوشته بیلودراین مورد یک تیوری جالبی پیش کرده است که بزودی ذکر میگردد. طوریکه قبلاً در تحت عنوان پکتیکا آمده هیرودوتس در قرن ۵ ق م مردمی بنام دادیکای (Dadicae) را که بیلو برای اولین بار آنها را تاجک ها خوانده است، با مردمان افغان گنداری، سته گیدای و اپه ری تای ساکنان ولایت (Satrapy) هفتم یعنی منطقه پکتیکا یکجا ذکر می کند.^{۹۵} تیوری غبار این است " قسمتی از شعبهٔ دادیکای پختانه در همان عهد قدیم از ولایت پاختیا (پکتیا) در شرق شمال و شرق ولایت باختر ریخته و صفحات چترال و بدخشان را اشغال و از آنجا قسماً به ماوراوالنهر پراکنده شدند و همچنان در وادی های وسطی افغانستان و صفحات بلوچستان و سیستان منتشر شدند.^{۹۶} یک قسمت دیگر مردمان دادیکای، طوریکه پیشتر ذکر گردیده، دسته تقریباً از بین رفته دادی (Dadi) است که در آخر قرن گذشته در بین مردم کاکر افغان در قسمت سرحد جنوبی مملکت سته گیدای میزیستند.^{۹۷} اگر تیوری غبار درست باشد تاجک ها تا قرن ۵ ق م در مجاورت

افغان ها در پکتیکا میزیستند و از آن بیعد بتدریج در بدخشان و دیگر مناطق منتشر شدند. شورمان یک انتروپولوجست امریکائی هم یک نظر مشابهی پیش کرده است به عقیده او مردمان سلسله کوههای سلیمان، آنطوریکه الفنستن شرح داده است، مخلوطی از اقتصاد زراعتی و مالداری قدیم است که اکثر در بین بعضی مردمان کوهستانی تاجک بمشاهده میرسد. شورمان بطور مشخص به این نتیجه رسیده است که "افغان اصلی" جز آن دسته بزرگ مردمان کوهستانی اریانی را تشکیل میدهند که تاجک های کوهستانی امروزی بهترین ممثلین و بقایای آنها میباشد. ۹۸ پس تصادفی نیست که این دو دسته مردم در طول تاریخ در مواقع بحرانی مخصوصاً در برابر فشارهای اجنبی جبهه مشترکی داشتند و این اتحادشان عامل عمده حفاظت افغانستان بوده است.

افغان ها در هند

اکثر پشتون ها در نواحی سلیمان در قریه ها و دهکده ها مسکن گزیدند. بعضی از آنها اینجا و آنجا درگشت و گذر بودند تا اینکه بقولی تمام شان در نیمه قرن هفدهم در مواضع فعلی خود متوطن شدند. ۹۹ مدت ها قبل برآن در اوایل قرن ۸ م افغان ها از مناطق کوهستانی بوادی ها و همواری های پشاور، کرم، شنوار و لغمان و هم پسان تر از آن بوادی های سوات و باجور به علت زیاد شدن شان سرازیر شدند. ۱۰۰ علاوه بر آن جنگ های بین راجا جیپال لاهور و معاندین هندوی او در شمال هند سرازیر شدن افغان ها را سهل ساخت. در آن وقت قلمرو اول الذکر از لغمان تا کنگار ایا نگارکوت در همالیه وسعت داشت و لاهور مرکز آن بود. بعبارات دیگر بوادی هائیکه افغان ها در آن ها سرازیر شدند جز قلمرو راجا جیپال بود و او متوطن شدن آنها را بیک شرط قبول کرد و آن این بود که افغان ها باید مانع ورود اردوی حکمرانان سامانی (۸۱۹-۱۰۰۵ م) در هند شوند. افغانان پذیرفتند و تنگنای خیبر را تا ورود سلطان محمود غزنه (۱۰۳۰-۹۹۸) موفقانه حفظ کردند تا آنکه سلطان محمود افغانان را تابع گردانیده باتها جمات متوالی در هند شمال اسلام را در آن دیار رواج داد. ۱۰۱

فتح هند شمالی زمینه را برای متوطن شدن مسلمانان در آنجا مساعد ساخت ۱۰۲ گرچه قبل برآن افراد افغان بحیث تجار بهند رفته بودند. در ۹۸۷ م سلطان سبکتگین غزنوی شیخ حمید لودی را در ملتان بحیث والی مقرر کرده قطعات زمین بوی اعطا نمود. ۱۰۳ این کار نهایت مهم ثابت شد زیرا که تمام قوم شیخ باوی بملتان رفت تا سرحدات اسلام را بمقابل کفار حفظ کرده باشد. مهمتر از آن در قرن ۱۳ م تهاجمات چنگیزیان بر مردمان تاجک و

نفوس هندی در غرب و شرق سلسله کوه سلیمان بود. این دو دسته مردم در اثر حملات متشتت و کم شدند و زمینه برای توسعه افغان ها بهردو طرف مساعد ساخته شد. ۱۰۴ ولی افغان ها بیشتر بطرف هند رو کردند تا غنایم بدست آرند و سلطنت های اسلامی را طوریکه قبلاً بطور مختصر تذکاریاقت، بمقابل کفار حفظ کنند. افغانان به سبب جمیت و کرکترشان به تعداد زیاد در هند در اردو شامل ساخته شدند در مناطق سرحدی گماشته شدند. ۱۰۵ در همین دوره آنها بنام "بازوی هند" شهرت یافتند. بطور مثال افغان ها در دوره سلطنت سلطان ناصر الدین محمود (۱۲۶۹-۱۲۴۶) از شاهان ملوک سلطنت دهلی به تعداد زیادی در اردو استخدام شدند. ۱۰۶ خلف او سلطان غیاث الدین بلبن (۱۲۷۸-۱۲۶۶) در مجاورت دهلی و دیگر مناطق منصب های نظامی را برای افغان ها اعطا نمود. دراین دوره افغان ها اهمیت زیاد حاصل کردند. و مناصب نظامی نفوذ شان را زیاد ساخت و برای انکشاف موثر قدرت آینده شان یک اساس موثری مهیا نمود. ۱۰۷ در دوره اخیر تغلق (۱۴۱۴-۱۲۹۰) در مناطق مختلفی چون ملتان، اترپردیش، سرهند، و میانه دوا به بزرگان افغان جایگرهای مهم نظامی اعطا گردید و به هر یک لقب امیر داده شد.

ریفرنس ها

- ۱- برای تفصیل مزید مراجعه شود به: اریانای قدیم شرح و بیان آثار وعتیقه و مسکوکات افغانستان، اثر ویلسن، لندن، ۱۸۴۱.
- ۲- ویلسن، ص ۱۲۱-۱۲۰، ۱۸۰. غبار، "افغانستان و نگاهی به تاریخ آن" مجله کابل، شماره اول، سال اول، ۱۳۱۰، ص ۶۶-۴۶.
- ۳- برای تفصیل مزید مراجعه شود به افغانستان در مسیر تاریخ، غلام محمد غبار، کابل، ۱۹۶۷، ص ۹.
- ۴- پروفیسر ریچرد فرای (پوهنتون هارورد)، مفاهمه شخصی، ۱۹۷۵، کریمرز، ج. چ.، "ایران" در دایرة المعارف اسلامی، ج ۳، ۱۹۳۶، ص ۱۰۳۸.
- ۵- پتان ها، نوشته اولاف که رو، نشریه میکمیلن، وقایه کاغذی، ۱۹۶۵، ص ۷۹.
- ۶- کریمرز، مقاله قبل الذکر.
- ۷- پروفیسر فرای، مفاهمه شخصی.
- ۷ الف - "ادبیات ایرانی، ای.گرشی وچ، در ادبیات شرق مدونه سی دل ایرک، نشریه ایورگرین، نیویارک، ۱۹۵۹.
- ۷ ب - تاریخ تلفظ و صرف پشتو، مجموعه مقالات دار مستتر، گایگر، بن ونیست، و مورگن سترن، ۲ ج، ترجمه داکتر روان فرهادی، نشریه پوهنخی ادبیات و علوم بشری، کابل، ۱۳۵۶. مترجم در مقدمه این اثر کلمه اریانی را توضیح کرده مینویسد: "درسرتاسر این کتاب کلمه اریانی برای تسمیه خانواده زبان ها که اوستا و پشتو وغیره بان منسوب است بکار رفته است".
- ۸- در بحث کابل از آثار ذیل استفاده شده است.

ویلسن، ۱۷۶. هند قدیم طوریکه بطلیموس شرح نموده، با مقدمه و نوت های S.Majumdar Sastri، کلکته، ۱۹۲۷. جغرافیه قدیمی هند، الیکزاندر کنگهم، لندن، ۱۸۷۱، ۱۹-۱۷. اسناد بودائی جهان غرب، اثر شون چنگ تالیف S.Beal در دو جلد، لندن، ۱۸۸۴. مقاله "شهر کابل" اثر غلام محمد غبار، مجله کابل، شماره اول. سال اول، ۱۳۱ / ۱۹۳۱، ص ۴۸-۴۳. "نام های کابل در ادوار تاریخ" احمد علی کهزاد، اریانا، سنبله، ۱۳۲۳، شماره ۸، ص ۱۰-۸. مقاله "نظری بتاریخ کابل" نوشته حافظ نور محمد، مجله کابل، شماره ۳، سال اول ص ۳۶-۵۸.

۹- مقاله "خراسان" اثر A.Huart، دایرة المعارف اسلامی، ج ۲، ۱۹۲۷، ص ۹۲۶.

۱۰- رساله درفش ملی جمهوری، کهزاد، نشریه موسسه طبع کتب بهیقى، کابل، ۱۳۵۴، ص ۲۹-۲۴.

۱۱- خراسان، غبار- نشریه انجمن تاریخ، کابل، ۱۳۲۶ و ۱۳۴۶.

۱۲- شرح و بیان سلطنت کابل، موت ستورات الفنستن، لندن، ۱۸۴۲، ج ۱، ص ۲۰۰.

۱۳- افغانستان درشا هنامه، کهزاد، نشریه بهیقى، ۱۳۵۵، ص ۲۴۱.

۱۴- تاریخ نامه هرات، اثر سیفی هروی، به مقدمه و نوت های پروفیسر ذبیر صدیقی، چاپ کلکته، ۱۹۴۳، ص ۷۷.

۱۵- روضة الجنات فی اوصاف مدینه هرات، اثر زمچی ستوری بمقدمه و نوت های کاظم امام، تهران، ۱۹۵۹، ج ۱، ص ۴۶۴.

- ۱۶- ملفوظات تیمور ، کتاب اول، ترجمه انگلیسی از میجر W.Davy ، اکسفورد ، ۱۷۸۳، ص ۱۱۲۰ . در ترجمه ذیل دگر از قول تیمور ذکر است که "من کشور افغانستان را که در کوههای سلیمان میزیستند فتح کردم." ملفوظات تیمور در تاریخ هند بقول مورخان آن ، تالیف H.M.Elliot ، لندن، ۱۸۷۱ ، ج ۳، ص ۳۹۹.
- ۱۷- پروفیسر جوزف فلچر، پوهنتون هارورد، مفاهمه شخصی، ۱۹۷۵.
- ۱۸- بابرنامه ، ترجمه انگلیسی از S.Beverig ، لندن، ۱۹۲۱، ج ۱، ص ۲۰۰.
- ۱۹- تاریخ سلطانی ، اثر سلطان محمد درانی، بمبی، ۸۸ / ص...
- ۲۰- درانی - کتاب قبل الذکر، ص ۱۰ . همچنان دیده شود اثر الفنستن، ج ۱، ص ۱۲۴ . جای تعجب است که پروفیسر یک پوهنتون چون پروفیسر کاظم امام در دانشگاه تهران (۱۹۵۹) افغانستان را بحیث یک "ناحیه" و بلوک میخواند نقل قول از کتاب قبل الذکر اسفزاری، ج ۱، ص ۸۹۷، ج ۲، فوت نوت، ص ۱۱۱ .
- ۲۱- افغانستان و افغانها اثر H.W.Bellew ، لندن، ۱۸۷۹، ص ۱۸۲.
- ۲۲- کتاب قبل الذکر الفنستن، ج ۱، ص ۱۲۵ - ۲۰۱ .
- ۲۳- کتاب قبل الذکر که رو، ص ۴۳۹ . کتاب قبل الذکر الفنستن، ج ۱، ص ۲۰۱، پاروقی .
- ۲۴- افغانستان در شاهنامه ، تالیف احمد علی کهزاد، بیهقی کتاب خپرونو موسسه ، کابل، ۱۳۵۵/۱۹۷۶ ، ص ۱۷۵ .

- ۲۵- برای تفصیل مزید مراجعه شود به مقاله "روه در ادب و تاریخ" نوشته عبدالحی حبیبی، مجله ورمه، شماره سوم و چهارم، ۱۳۵۲، ص ۹-۱.
- ۲۶- فه شین، نقل قول از S.Beal، در مقدمه XXXVI کتاب اسناد بودائی جهان غرب، تالیف شون چونگ، لندن، ۱۸۸۴، ج ۱.
- ۲۷- تاریخ فرشته، اثر محمد قاسم فرشته، کانپور، ۱۳۰۱ / ۱۸۸۴، ص ۲۲۰، همچنان دیده شود تاریخ ظهور قدرت مسلمانان در هندوستان تا ۱۶۱۲، اثر فرشته، مترجم انگلیسی J.Briggs، ۱۸۲۹، ج ۲، ص ۹۹.
- ۲۸- از ملحقات Dorn، بر کتاب تاریخ افغان ها، تالیف ملا نعمت الله، لندن، چاپ دوم، ۱۹۶۵، ص ۶۴.
- ۲۹- مقاله قبل الذکر پوهاند حبیبی، ص ۳-۲.
- ۳۰- تاریخ ادب پشتو، اثر پوهاند صدیق الله رشتین کابل، ۱۳۲۵، ص ۱.
- ۳۱- کتاب متذکره الفنستن، ج ۱، ص ۲۰۰.
- ۳۲- یک تحقیق درباره اتنوگرافی افغانستان، اثر بیلو، ۱۸۹۱، ص ۱۹۸. نژادهای افغانستان، اثر همان نویسنده، ص ۵۸. بیلو پشتونخوا را بلحاظ حدود با پکتیا و روه یکی میداند و آن تمام مناطق سلسله کوه های سلیمان و سفید کوه از سند تا دریای کابل و لوگروهلمند را دربر دارد. همین کتاب، ص ۶۰. جم دار مستتر فرانسوی یک اثر خود را در ۱۸۸۸ د پشتونخوا د شعر

هاروبهار عنوان میکند. این اثر را پشتو تولنه در ۱۳۵۶ - ۱۹۷۷ مجدداً طبع نموده است.

۳۳- در اخیر قرن نهم نام خراسان گاه گاه برای افغانستان امروز بکار میرفت مثلاً در خارج متن اصلی "نصایح نامچه" منسوب با میر عبدالرحمن خان (۱۸۸۶) افاده "مردمان افغانستان و خراسان، قید شده است ولی این افاده از طرف مهتم علاوه شده و در خود متن تنها کلمه ترکستان هم گاه گاه پهلوی کلمه افغانستان در عبارت چون "مردم افغانستان و ترکستان" استعمال شده است. سراج التواریخ، تدوین ملا فیض محمد کاتب، ۱۳۳۳ / ۱۹۱۵، کابل، ص ۲۷، ۲۷۳، ۵۴۱. کلمه ترکستان در نشرات رسمی حتی در دهه قرن حاضر هم دیده میشود. ولی در این وقت بنام "ترکستان افغانی" محض بیک ولایت بلحاظ اداری اطلاق میشد و بعد از آن ترک گردید.

۳۴- بیلو در ۱۸۹۱ مینویسد که "... نام افغان به مفهوم وسیع آن بلاتفریق بتمام ساکنان افغانستان بدون ملاحظه نژاد و لسان استعمال میگردد." اتنوگرافی افغانستان، ص ۱۹۷.

۳۵- سراج التواریخ، ۳۷۹.

۳۶- نقل قول در تاریخ درانی، ص ۲۰، ۲۱.

۳۷- تاریخ تلفظ صرف پشتو، تالیف قبل الذکر، ترجمه داکتر فرهادی، ص ۲۱۱.

- ۳۸- برای تفصیل مزید مراجعه شود به مقاله "پتهان (۵) پشتهان" از عبدالشکور رشاد، مجله ورمه، شماره ۳، ۱۳۵۴، ص ۱۳۵-۱۷۲.
- ۳۹- امپراتوری غزنوی ها، اثر جی. بوزورت، ص ۱۱۳، هندوستان اثر البیرونی، ترجمه I. Sochau، ج ۱، ص ۲۰۸۰. مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار افغانیه ۹۷- ۱۲۹۰ ش گرد آورنده، داکتر روان فرهادی، نشریه بیهقی، کابل، ۱۳۵۵، ص ۱۴۷.
- ۴۰- کتاب متذکره افغانستان در شاهنامه، ص ۲۸۸.
- ۴۱- "شاهپور کبیر اول بر کعبه زردشتی" مجله لسان ها و ادبیات عبرانی امریکائی، (شیکاگو)، ج ۱۱Lv، اکتوبر ۱۹۴۰، شماره ۴، ص ۴۱۱-۴۱۲.
- ۴۲- کتاب قبل الذکر پتان ها، ص ۷۹، ۸۰.
- ۴۳- پروفیسر فرای (پوهنتون هارورد) مفاهمه شخصی اگست ۱۹۷۳.
- ۴۴- ظهور افغانستان معاصر، اثر وارتن گریگورین، ۱۹۶۹، نشریه ستفرد، ص ...
- ۴۵- کتاب متذکره در متن ترجمه N.C.M. Iyer، ۱۸۸۴، فصل دوم، نمبر ۱۶، فصل ۱۶، نمبر ۳۸.
- ۴۶- کتاب بری هت سمهیتا، ترجمه V.M.R. Bhat, PS Sastri، بنگلور، ۱۹۴۷، فصل ۲، نمبر ۶۱- فصل ۱۶- نمبر ۳۸.
- ۴۷- تاریخ افغانستان اثر پرسی سایکس، لندن، ج ۱، ص ۱۵۴، ص ۶/۱. مقاله "افغان و افغان نستان" احمد جاوید مجله لمر

شماره ۱۲، ۱۳۴۹ / ۱۹۷۱. افغانستان اثر دی. ولیر ۱۹۶۲، ص ۴۰.

- ۴۸- کتاب قبل الذکر شون چونگ، ج ۱، ۴۹، ۵۱.
- ۴۹- کتاب قبل الذکر کنگهم، ص ۱۸۷.
- ۵۰- کتاب قبل الذکر کنگهم، ص ۸۹.
- ۵۰- برای ذکر کلمه افغان در آثار عربی و دری دوره اسلامی مراجعه شود به مقاله "آریانا" خراسان، افغانستان اثر محمد انور نیر، مجله آریانا، شماره ۲۵۷، سال ...، ص ۷۳-۸۳. مقاله قبل الذکر جاوید، ۲۳-۳۰.
- ۵۱- نامه احمدشاه بابا به سلطان عثمانی، با مقدمه و نوت غلام جیلانی جلالی، کابل، ۱۳۴۶ - ص ۹.
- ۵۲- تاریخ افغان ها، اثر J.P.Ferrier، ترجمه W.Jesse، لندن، ۱۸۵۷، ص ۱۱.
- ۵۳- کتاب قبل الذکر افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۲۰۸، مورگن سترن مینویسد: "گرچه کلمه افغان در کتب قدیم سابقه زیاد دارد مگر کلمه پشتون قدیم تر و اصیل تر است" کتاب قبل الذکر تاریخ تلفظ و صرف پشتو، ج ۱، ص ۲۱۱.
- ۵۴- سلطنت افغانستان، اثر G.P. Tate، کلکته، ۱۹۱۱، ص ۱۰. یکتعداد نویسندگان افغانی کلمه پشتون را مأخوذ از بخدا، بخت، پخت، پکت و پشت میدانند ولی این مشابهت های لفظی وقتی مقنع شده میتواند که شواهد تاریخی آنها را تأیید کند.

- ۵۵- مورخان یونانی ، ترجمه انگلیسی از جی. رانسن، باتحشیه، مقدمه و نوت های اف. گودلفن، دردو جلد، ج ۱ ، نیویارک، کتاب ۵، فصل های ۸۵ و ۱۷۴. کتاب ۳، فصل ۱۰۲ . بعضی نویسندگان کلمات پکتیان و پکتیکا را پکتوس (Paktus) و پکتویکا (Paktuika) قید کرده اند.
- ۵۶- مقاله "افغان" در دایرة المعارف اسلامی، ج ۱، ۱۹۶۰، ص ۲۱۷.
- ۵۷- برای تفصیل مزید مراجعه شود به کتاب قبل الذکر پتان ها ، از اولاف که رو، ۳۸-۳۵ .
- ۵۸- کتاب قبل الذکر نژاد های افغانستان ، ص ۸۰-۶۰ . راورتی. سرزمین روه را عبارت از " ناحیه کوهستانی افغانستان و قسمتی از بلوچستان " یا " سرزمین واقع بین غزنی و کندهار و سند " میداند و ای همان سرزمین است که با پشتونخوا مطابقت دارد. نقل قول در کتاب قبل الذکر جغرافیه هندوستان قدیم ، ص ۸۸.
- ۵۹- اثر کلاسیک درباره هندوستان ، تالیف ماجومدار، کلکته، ۱۹۶۰، ص ۴، فوت نوت .
- ۶۰- کتاب قبل الذکر نژاد های افغانستان ، اثر بیلو، ص ۵۸ .
- ۶۱- لشکرکشی های سکندر ، اثر Arrian، ترجمه انگلیسی از D.Selincouit ، چاپ ۱۹۷۱ ، پنگون، ص ۲۴۰ / ۲۴۱ .
- ۶۲ الف - سکندر کبیر، تالیف بی. ای، ویلر، نشریه پسران پت من، لندن و نیویارک، ۱۹۰۰، چاپ جدید، ۱۹۵۰، ص ۴۲۶ .
- ۶۲- نقل قول در کتاب قبل الذکر پتان ها ، ص ۵۵ .

۶۳- ایضاً. اولاف که رو قول یکی از خان های هوتی (Hoti)، یوسف زائی مینویسد که اسلاف وی غالباً بعد از مسلمان شدن فیصله کردند که کلمه کهن اسپ (Asap) یا (Isap) را به یوسف تبدیل کنند.

۶۴- هندوستان باستان بروایت بطليموس ، تالیف و به مقدمه اس. ماجومدار، کلکته، ۱۹۲۷- ۲۶۷- ۲۶۹- ۲۷۲. کتاب قبل الذکر افغانستان در شاهنامه ، ص ۷۶، رساله "درفش ملی جمهوری" از کهزاد، موسسه نشراتی بهیقی، ۱۳۵۴، ۱۹- ۱۸.

۶۵- به شهادت اوستا و نظر بعضی از مدققین چون در آخر نام شاهان خاندان فوق کلمه "اسوه" موجود است این خانواده راه دودمان اسپه" یا "شاهان اسپه بلخی" یاد میکنند. افغانستان در شاهنامه - ص ۷۷.

۶۶- کتاب قبل الذکر سلطنت کابل، اثر الفنستن، ج ۱، ص ۹- ۱۷. مقاله "افغان" از مارگن سترن، دائرة المعارف اسلامی - ج ۱- ۱۹۶۰- ۲۱.

۶۷- سلطنت افغانستان ، تالیف جی . پی. تیت، کلکته ۱۹۱۱ ص ۱۴.

۶۸- برای تفصیل مرید مراجعه شود "کوچی ها و مسئله اسکان" در تیسیس داکتری این نویسنده بنام "افغانستان در عهد امارت امیر عبدالرحمن خان، ۱۸۸۰- ۱۹۰۱" پوهنتون لندن، ۱۹۷۵.

۶۹- کتاب قبل الذکر افغانستان در شاهنامه - ص ۲۴۱.

۷۰- کتاب قبل الذکر جغرافیه قدیم هندوستان - ص ۴۱.

- ۷۱- تاریخ افغانها ، تالیف نعمت الله ترجمه انگلیسی از Dorn لندن، ۱۹۶۵، چاپ دوم ص ۳۹. عتبی مورخ دوره غزنوی که در اوایل قرن ۱۱ م کتاب خود را نوشت از بودن افغانها در لشکر سلطان محمود حرف میزند. علاوه می کند که سلطان مسعود پسر خود را جهت سرکوبی افغان ها در کوههای نزدیک غزنی فرستاد. کتاب قبل الذکر پتان ها ، ص ۱۱۲ .
- ۷۲- افغانستان در شاهنامه ، ص ۲۹۰ .
- ۷۳- برای تفصیل مزید مراجعه شود به کتاب قبل الذکر افغانستان در شاهنامه ، ص ۲۸۶ - ۳۱۱ .
- ۷۴- کتاب قبل الذکر پتان ها ، ص ۴۲ .
- ۷۵- مقاله "افغانستان و نگاهی بتاریخ آن" غبار، مجله کابل، شماره ۱۱ - سال اول، ص ۴۵ .
- ۷۶- افغانستان در شاهنامه - ص ۳۹۵ .
- ۷۷- مقاله "غوری ها" از بوزورت، در دائرة المعارف اسلامی، ۱۹۶۵ ، ج ۱ ، ص ۱۰۹۹ ، وقتیکه شهزاده مسعود غزنوی برغور حمله و رشد. مجبور شد توسط ترجمان با اهالی غور مذاکره نماید و بیهقی شمه ئی از این مذاکرات مینویسد. "مقاله" افغانستان و نگاهی بتاریخ آن" اثر غبار، مجله کابل، شماره ۱۱ ، سال اول، ۱۳۱۰ ، ص ۴۹
- ۷۸- مقاله فوق غبار ، ص ۴۸ .

- ۷۹- غبار مینویسد "طوایف پشتانه از عهد قدیم جبال غور" در وادیها سرازیر شده اند. "افغانستان و نگاهی بتاریخ آن" اجز ۴، مجله کابل، سال اول شماره ۴، ص ۶۴.
- ۸۰- برای تفصیل مزید مراجعه شود به کتاب قبل الذکر پتان ها، ص ۱۶. مقاله افغان ها "نوشته مارگن سترن، در دایرة المعارف اسلامی، ۱۹۶۰، ج ۱، ص ۲۲۱-۲۱۶.
- ۸۱- "راپور درباره نسب و تاریخ غلزائی ها" شعبه سیاسی سری اکتوبر. ۱۸۸۰، نمبر ۶-۴، نمبر ۵، ارشیف ملی هند در دهلی.
- ۸۲- حواشی دورن برکتاب تاریخ افغان ها، از ملا نعمت الله، طبع دوم، ۱۹۶۵، ص ۷۲. در ترکستان هم در نیمه اول قرن ۱۴ م ذکر افغان ها شده است. به این ترتیب که حکمران ترکستان بنام هلقو و قرا نویین "از فصحای لشکر و فضلالی کشور دو تن را اختیار کردند یکی را سام افغان گفتند و دیگری را شمس منجم پیش شاهزاده جغتای فرستاد." تاریخ نامه هرات، ص ۱۶۳.
- ۸۳- کتاب قبل الذکر جغرافیة قدیمی هند، ص ۸۸.
- ۸۴- مقاله "غوریان" از بودورت، دایرة المعارف اسلامی، ج ۲، ۱۹۶۵، ص ۱۰۹۹.
- ۸۵- تاریخ عروج قدرت مسلمان ها در هند، نوشته فرشته، ترجمه انگلیسی از Briggs، ۱۸۲۹، ج ۲، ص ۱۹۹.
- ۸۶- "غوری ها" نوشته بودورت، در دایرة المعارف اسلامی، چاپ دوم، ج ۲، ۱۱۰۳ (۱).
- ۸۷- کتاب قبل الذکر تاریخ افغان ها، از ملا نعمت الله، ص ۴۰.

۸۸- برای تفصیل مراجعه شود به ظهور افغانستان معاصر از وارتن گریگورین، نشریه سنفرد، ۱۹۶۹، ص ۱۶/۱۵.

۸۹- "راپور قبلا الذکر درباره اصل و تاریخ غلزائی ها" نمبر ۵، ص ۳.

۹۰- کتاب قبل الذکر تاریخ تلفظ و صرف پشتو، ج ۱، ص ۲۵۵.

۹۱- مارگن سترن درباره پیدایش پشتو نظری دارد و آن این است که پشتو شاید از لسانهای اقوام ساکا که بیکی از لسانهای - شرقی اریانی تکلم میکردند نشئت کرده باشد. ("لسان های افغانستان" مجله افغانستان، شماره ۳، ۱۹۲۷ ص ۸۴). ساک ها قبایل کوچی اریائی بودند که پیش از ورود سکندر باسیای مرکزی در قرن ۴ ق م در سرزمین شمال سردریا میزیستند و بعد از آن بر قسمت زیاد اریانای شرقی و هند شمالی مسلط شدند و بعد ناپدید گردیدند. برای تفصیل مراجعه شود به امپراطوری های آسیا مرکزی، مک گورن، ام.، نیویارک، ۱۹۳۹ ص ۴۰. درمورد پیدایش پشتو نظرات زیادی اظهار شده است. نویسنده با آنکه در موضوع تخصص ندارد آن نظرات را در اینجا می آورد چونکه آنها ممثل ارتباط بین پشتو و لسان های پامیر و بالنتیجه ممثل ارتباط بین گویندگان آنها می باشد. اول به نظر خود مارگن سترن یک نظر انداخته میشود. اولاً نظر مارگن سترن صرف یک فرضیه و احتمال (Assumption) است به اساس شواهد تاریخی تثبیت نگردیده است: ثانیاً این نظر درباره لسان های پامیر و پشتو یک سان اظهار

شده است ثالثاً به مارگن سترن به یقین معلوم نیست که قبایل بدوی ساک ها به کدام لسان مشخص شمال - شرق اریانی تکلم میکردند. آنچه نسبتاً به یقین معلوم است این است که پشتو و لسان های پامیر و همچنان لسان ساک ها از زبان های شمال-شرق اریانی بوده است. اگر نظر مارگن سترن صایب باشد باید پشتو و لسان های پامیر یک قرن بعد از ورود سکندر یعنی بعد از سرازیر شدن ساک ها براریانا تشکیل کرده باشد در حالیکه خودش هم دریک جای دیگر از وزن نظر خود میکاهد و مینویسد: " ان شعبه اریانی کهن که جد زبان پشتو بوده به قدیم ترین شکل اوستا که اوستای سرود های گاتا است باید بسیار نزدیک بوده باشد." (کتاب قبل الذکر تاریخ تلفظ ، و صرف پشتو، ج ۱، ص ۲۵۶).

مزید برآن زیر عنوان پشتو - پکتیان بحث شد بعضی کلمات خاص لهجه سخت پشتون مثلاً اسپه زی (Aspazii) و خوسپس (Khoaspes) در نوشته های ارستو و ارین آمده است. لهجه سخت پشتو بگفته خود مارگن سترن نسبت به لهجه نرم پشتو بعد تر بمیان آمده است. عبارت دیگر منطقاً چنین استنتاج شده میتواند که لهجه نرم پشتو باید قرن ها قبل از ورود سکندر و ساک ها در اریانا موجود بوده باشد. پس بدون آنکه قدامت کلمه پکتاس ویدا و پکتیان هیروودوتس هم در نظر گرفته شود نظر فوق مارگن سترن قبول شده نمیتواند. پس در اینجا به ذکر نظریات نویسندگان دیگر میپردازیم. گریرسن (Grierson) به تائید دارمستتر (Darmestater) میگوید که پشتو بدون شک بدسته شرقی فامیل

اریانی تعلق دارد. او با آنکه اعتراف می کند که پشتو از لسان های هندی بسیار متأثر شده است معتقد است که منشا آن انطوریکه فارسی عصری یک مثال عمده آن دسته اریانی غربی است که از فارس قدیمی هخامنشی پیدا شده است بهمان ترتیب پشتو بالسان های متعدد پامیر و بلوچی با اوستای شرقی ارتباط دارد." (نقل قول در کتاب قبل الذکر پتان ها ، ص ۶۵ ، نظر دارمستتر به تفصیل کامل در کتاب قبل الذکر تاریخ تلفظ و صرف پشتو آمده است.) اولاف که رو دراین مورد یک بحث مفصلی تحت عنوان پیدایش پختو دارد. او نظر مارگن سترن را درباره پیدایش رد کرده است میگوید که با آنکه لسان ساک ها بر پشتو اثر دارد کرده است اساس پشتو قدیمی تر بوده حتی تا زمانه های هخامنشی ها میرسد. (پتان ها ، ۶۹-۵۹) دورن هم نظرات مشابهی پیش کرده مینویسد که بنیاد پشتو "اصیل" معلوم میشود. (ص ۷۲ ، از حواشی برکتاب قبل الذکر تاریخ افغان ها ، اثر ملا نعمت الله).

۹۲- از حواشی دورن برکتاب قبل الذکر تاریخ افغان ها ، ص ۶۵.

۹۳- کتاب قبل الذکر جنگ های فارس ، هیرودوتس، کتاب ۳،

نمبر ۹۱.

۹۴- غبار، "افغانستان و نگاهی به تاریخ آن" مجله کابل، سال

اول، شماره ۹، ۱۳۱۰/۱۹۳۱ ص ۸۴.

۹۵- کتاب قبل الذکر نژاد های افغانستان ، ص ۵۸.

۹۶- مغول های افغانستان ، اثر شورمان، نشریه Gravenhage،

۱۹۶۲، ص ۴۲، ۴۵.

- ۹۷- ورما، آر.سی. "سیاست قبایلی گورگانیان" کولکتور اسلامی، شماره ۳، ۱۹۵۲، ص ۲۳.
- ۹۸- تاریخ سلطانی، ص ۲۱.
- ۹۹- تاریخ سلطانی، ص ۲۳، شکرستان افغانی، قاضی رضوانی، پشاور، ۱۹۳۸، ص ۷۱.
- ۱۰۰- سلطنت دهلی، تالیف R.C.Majumdar، بمبئی، ۱۹۶۷، ص ۱۸۱.
- ۱۰۱- سلطنت افغانستان، تیت، ص ۲۰.
- ۱۰۲- نقل قول از I.M.Reisner، در کتاب قبل الذکر مولفه شورمان، ص ۴۵/۴۱.
- ۱۰۳- "لودی ها" از K.A.Nizami، در تاریخ عمومی هندوستان، ج ۵، سلطنت دهلی، ۱۲۰۶-۱۵۲۶ تالیف و تدوین M.Habib، دهلی، ۱۹۷۰، ص ۶۶۸.
- ۱۰۴- ایضاً ص ۶۶۷.
- ۱۰۵- ایضاً ص ۶۶۷.

فصل دوم

افغان ها و تاسیس دولت

امپراتوری افغان در هند: لودی و سوری

درست هنگامیکه افغان ها در هند صاحب مناصب نظامی و زمین شده بودند بهلول لودی، موسس خاندان لودی و امپراتوری افغان ها در هندوستان، در سرهند بر اریکهٔ وقدرت رسید. موصوف در ابتداء سلطان محمد شاه (۱۴۱۴ - ۱۴۵۱) منصوب بخاندان سید سلطنت دهلی را علیه معاندش سلطان محمود خلجی ماوا با یک اردوی کومک نمود. درازاء این خدمت لقب خان خانی بوی داده شد. سپس در ۱۴۵۱ وی خاندان سید را منقرض ساخت و خود بنام سلطان بهلول لودی حکومت را بدست گرفت و یک امپراطوری وسیع را تشکیل داد. امپراتوری او از پنجاب تا سرحدات ایالت بهار وسعت داشت و شامل شهرهای مهمی بشمول دهلی بود. ۱. درعهد او افغانان روه به دوعلت باصطلاح "چون مور و ملخ" به هند وارد شدند. اول آنها "درملک خود تنگ معیشت" بودند. دوم سلطان بهلول میخواست حاکمیت خود را بوسیلهٔ آنها مستقر و مستحکم کند و بگفتهٔ خودش "مربرای اعدای واهل هناد چیره دستی روی نماید و مملکت هند بدست آرید". ۲. بنابراین سلطان بهلول پیش از وفات خود یک نوع اتحادیهٔ افغان ها را در هند تاسیس کرد و ایالات مقبوضه را بین آنها تقسیم نمود و بهر یک لقب امیر اعطاء نمود. از جملهٔ کارنامه های او احیای سلطنت دهلی توسعه سرحدات آن و اعادهٔ حیثیت آن بعد از سال های زیاد انحطاط بود. ۳. خاندان وی برای ۷۵ سال برسر اقتدار ماند، تا آنکه بابر در ۱۵۲۶ آنرا منقرض ساخت. ولی سقوط خاندان لودی ختم حاکمیت

افغانان بر هند نبود زیرا که بعد از مدت کمی شیرشاه سوری برسر اقتدار آمد. طوریکه قبلاً تذکر یافت سوری ها اصلاً از غور بودند ولی جد شیرشاه بنام میان ابراهیم سوری در وقت سلطان بهلول لودی از شیرگر در نزدیکی دریای گومل ۴ مهاجرت کرده در توابع رهتاس در هند مسکن اختیار نمود و در آنجا جایگیری برایش داده شد. ۵ سال ها بعد بین سوری ها و لودی های هند شیر شاه که نام اصلی او فرید خان بود اول در پتنه مرکز امراء لودی خود را سرآمد اقران ساخت. درست در وقتیکه همایون پسروجانشین بابر با یاغیان مخصوصاً با برادر رقیب خود شاهزاده کامران در مجادله بود شیرشاه بربنگال، بهار و رهتاس که یکی از محکم ترین استحکامات بهار بود قبضه نمود. همایون بغرض دفع این خطر جدید بمقابله پرداخت ولی در یک تعداد جنگ ها که بین اردوهای شیرشاه و همایون واقع شد اخیر الذکر شکست خورد م مجبور شد در ۱۵۳۰ از راه پنجاب، سند و بلوچستان به فارس فرار کند. شیرشاه که بعد از آن لقب شاه را اختیار نمود به توسعه حکومت پرداخت و یک تعداد زیاد حکمرانان محلی را که هنوز هم مستقل بودند مطیع ساخت تا آنکه خود در ۱۵۴۸ در حین تسخیر حصار کالنجر از انفلاق بارود وفات نمود. ۶ شیرشاه بحیث یک شخص بر تمام حکمرانان افغان که قبل و بعد از او به قدرت رسیده اند امتیاز دارد. بارزترین کارنامه های او بشمول تاسیس و تنظیم یک سیستم نسبتاً مرکزی حکومت و اداره موثر آن در واقع معراج کارنامه هائی است که قبلاً لودی ها شروع کرده بودند. آنچه او اضافه نمود عبارت از اصلاحات در زمینه های اداره مالیه و قضا بود، ۷ بطوریکه این اصلاحات زمینه را "در این ساحات برای کارنامه های امپراتور بزرگ گورگانی اکبر خیلی مساعد ساخت". ۸ شیرشاه که دوره سلطنت مختصر او "که یکی از بهترین

دوره هائی است که هند از آن برخوردار بوده... چنان یک سیستم اعلی اداری را بمیان آورد که پسان ها بحیث اساس اداری گورگانی قرار گرفت." ۹۰ ولی بعد از وفات شیرشاه بین امراء افغان اختلافات بروز کرد و سلطنت او به سبب جنگ های داخلی تجزیه شد. ۱۰ همایون متواری از این انارشی استفاده کرده بکومک جنرال لایق ترکی خود بنام بیرم خان در ۱۵۵۵ افغان ها را در نوشاره سرهند شکست داد و سلطنت خاندانی خود را دوباره برقرار نمود. این شکست مغلوبیت های بعدی لودی ها- سوری ها و نیازی ها در مجاورت پانی پت و همچنان دربنگال و اوریسه افغان ها را بالاخره به اطاعت گورگانی ها مجبور نمودند. آخرین و سخت ترین قیام افغان ها در هند علیه گورگانی ها بقیادت خان جهان لودی (۱۶۳۰-۱۵۸۰) برپا شد. موصوف اول بحیث یک افسر بزرگ جهان گیر (۱۶۰۵ - ۱۶۲۷) چندین قیام را فرونشاند ولی بعد خود علیه شاه جهان (۱۶۲۷ - ۱۶۵۸) قیام نمود. با کشته شدن او در معرکه جنگ نزدیک کالنجر افغان ها که بعضی از آنها هنوز هم در بعضی حصص هند مستقل بودند تشکیلات نظامی و قدرت سیاسی خود را در هند از دست دادند. ۱۱ افغان های قسمت مرکزی هند در اواخر قرن هژدهم و اوایل قرن نهم قیام نمودند. در این وقت قدرت مرکزی گورگانی رو به انحطاط بود و کمپنی هند شرقی انگلیسی مناطق هند را یکی بعد از دیگر تسخیر میکرد. انگلیسها بالاخره در نومبر ۱۸۱۷ به این افغانها اتحاد بستند و سرکرده شان امیر خان را بحیث نواب تانک (Tonk) به رسمیت شناختند. ۱۱ الف

افغان ها و گورگانیان

در دورهٔ حاکمیت گورگانیان در هندوستان و افغانستان که با بابرشاه (وفات ۱۵۳۰) آغاز یافت، افغان ها به مخالفت پرداختند اول بابرشاه ۱۵ سال تمام کوشید افغان های منطقه کابل را مطیع نماید و به این منظور به لشکرکشی های متعدد پرداخت. بعضی اوقات آنها را مجبور کرد از اواطاعت کنند و مالیات ها را به جنس بپردازند ولی بصورت عمومی تا وقتیکه بابر در ۱۵۲۶ دهلی را فتح کرد افغان ها استقلال خود را حفظ کردند و تنها وقتی مالیات ها دادند که بتادیه آن مجبور ساخته شدند. چون بابر نتوانست مالیات های منظم داشته باشد تا با آنها دولت را تنظیم نموده اردوی بزرگ را تشکیل کند بناچار افغانستان را ترک کرد و بر هندوستان تاخت با آنکه شخصاً به کابل علاقهٔ فراوان داشت. با آنها و حاکمیت افغانستان را بحیث میراث به پسران خود گذاشت و با تاکتیک های آمیخته با مصالحت و متکی بر قدرت برای جانشینان خود سرمشقی گذاشت. مگر این "موفقیت کوچک" او هم وقتیکه بعد از وفات او افغان ها شاهزاده کامران را علیه پسر و خلف او همایون شاه حمایت کردند "هیچ شد". ۱۲ مرحلهٔ دوم مخالفت افغان بحاکمیت گورگانیان توام با آغاز تحریک مذهبی و اجتماعی روشانیه بود. ۱۳ مؤسس این تحریک بایزید انصاری (۱۵۲۵-۱۵۸۱) نام داشت. او دریک فامیل تعلیم یافته در جلندر پنجاب بدنیا آمد. ایام صباوت را در کانیکرام وزیرستان گذشتاند و سپس به توران و هندوستان سفر کرد و به مطالعهٔ ادیان مختلف پرداخت. گاهی هم تجارت اسب مینمود. ظلمی را که والیان (صوبه داران) مغلی در کندهار و کابل بر مردم روا داشتند در بایزید احساس بغاوت و قیام را تحریک نمود. بعد از مراجعت به وزیرستان علیه گورگانیان به تبلیغ پرداخت و

مشهور شد و چنین استدلال نمود که چون گورگانیان ظالمند مذهب بافغان ها اجازه میدهد خود را از قید شان آزاد کنند. برای این منظور او چنان دکتورین شدت او اعمال زور را فارمولیزی کرد که عصاره آن جایز بودن از بین بردن مردمان جاهل و دشمنان نفس خود و خدا بود. این چنین مردم را او "مرده" نامید و به عقیده او اموال مردگان باید بین وارثان تقسیم گردد. ۱۴ مگر عجب است که با آنکه او بین اهل سنت و جماعت میزیست به مذهب اسماعیلی گرائید ۱۵ بحدیکه بقول یک نویسنده تحریک روشانی نسبت به سنت طرفدار تشیع بود. ۱۶

بایزید گمان غالب میخواست تحریک وی روحیه مبارز اسماعیلی ها داشته باشد. ۱۷ او در این کار موفق شد زیرا که "روحیه مذهبی این تحریک این قبایل افغان را متعصب ساخت و آنها بدون آنکه پروای خون و حیات خود را داشته باشد با اردوی امپراتوی گورگانی جنگیدند. ۱۸ تنها این نبود. "بایزید توده های مردم را بچنان اصول جلب کرد که بعقیده او برای پیروانش مفید بود مثل رهایی از رعایت شریعت اطاعت او با مرد پیر و دیگر کسی نی، قانونی بودن ضبط اموال تمام غیر روشانی ها بالاخره چشم داشت حاکمیت بر تمام جهان. ۱۹ بقول یک معاصر رقیب بایزید خود را "مهدی" خواند. ۲۰ بایزید یک شکل ابتدائی یک تشکیل فوق قبایلی (ظاهراً نخستین این نوع در بین افغانهای کوه سلیمان) را در بین افغان ها بمیان آورد و عشر را بنام خراج بر پیروان خود وضع کرد و خمس غنائم جنگ را گرفت. به اینصورت یک بیت المال را به منظور تمویل لشکر کشی ها و حمایه از فقرا و غازیان تشکیل نمود. ۲۱ همچنان بایزید یک اردوی مرکب از چند هزار سواره و پیاده را تشکیل کرد و اعلان نمود: "هند را فتح خواهیم کرد هرکس اسپه دارد بیاید

دارائی شاه اکبر از ماست. ۲۲ بایزید بعد از رهائی از یک حبس مختصر در کابل به تبلیغ علیه گورگانی ها پرداخت و از تیراه و هشتقر قطعات کوچک نظامی را به هر سو فرستاد تا آنکه در ۱۵۸۱ از بسیار خستگی و آفتاب زدگی بمرد. تا آنوقت عکس العمل علیه تحریک وی تقطیر شده و سه دسته مخالفین قد علم کرده بود.

۱- غیروشانی ها (ملک حمزه، اهل تیراه و دیگران) به سبب ضیاع اموال و عدم حمایت از تحریک روشانی با گورگانیان همکاری کردند.

۲- پیرها و علما بقیادت اخوند درویزه و سید علی ترمذی مشهور به پیر بابا علیه بایزید انصاری به تبلیغ شروع کردند. آنها اورا "پیرتاریک" خواندند در حالیکه پیروانش اولی "پیرروشن" می گفتند. بعدها مورخان دوره گورگانی با استفاده از این اصطلاح تحقیر آمیز پیروان این تحریک را "تاریکیان" وبدعت گذاران لقب دادند مگر بایزید جواب مخالفان ایدیالوجیکی خودرا بسرعت و جرئت میداد بطوریکه تمام این مشاجره باعث آن شد که در داخل چوکات اسلام نظرات نوی بمیان آید و لسان پشتو که این مشاجره در آن هم عملی میشد انکشاف کند.

۳- مهمتر از همه گورگانی ها بودند که علیه این تحریک قوای نظامی خودرا بسیج کردند. روشانی ها وقتی به امپراتوی گورگانی چیلنج دادند که بقیادت امپراتوری گورگانی (۱۵۵۶-۱۵۰۶)، جهان گیر (۱۶۰۵-۱۶۲۷) و شاه جهان (۱۶۲۷-۱۶۵۷) در معراج قدرت قرار داشت.

امپراتوران فوق گورگانی علیه تحریک روشانی عموماً با اقدامات اختناق آورد بعضاً مصالحت امیز متوصل شدند بطور مثال اکبر هرگز بالای پشتونها مالیات ها تحمیل ننمود. ۲۳ ولی علیه روشانیان لشکر فرستاد و آن وقتی بود که پسرو

جانشین بایزید جلال الدین (او در ۱۴ سالگی قیادت تحریک را بدست گرفت و چونکه تمام برادران کلانش در جنگ ها کشته شده بودند) که خود را شاه پشتون ها اعلان کرده بود. ۲۴ پیروان خود را در عملیات علیه گورگانی ها رهبری میکرد. جلال الدین بلحاظ فعال بودن یک زعیم بی همتا بود.

پیروان اواز پشاور تا کابل قیام کردند و خطوط مواصلات بین کابل و هند را قطع نمودند. تنها یوسف زائی ها ۲۳ مرتبه برضد گورگانی ها برخاستند. ۲۵ روشانی ها در اوقات مختلف پشاور را محاصره کردند و از کابل و غزنی عمال گورگانی ها را راندند. در تنگی کرپه (Krapa) را جابیر بل (Birbal) صاحب روحانی هندی امپراتور اکبر را کشتند و به تعداد ۸۰۰۰ عسکر امپراتوری را در یک تنگنای سخت بقتل رساندند. ۲۶ بعد از مدت کمی آنها یک لشکر دیگر گورگانی را بقیادت سید حمید بخاری در نزدیکی بکرام (Bikram) مغلوب نمودند. بعد از همین شکست اردوی مقابل بود که روشانی ها "بدیدن خواب یک آینده درخشان پرداختند و پلان های حاکمیت بر افغانستان و هند را بدل پرورانیدند. ۲۷ مگر در آخر اردوی بمراتب بیشتر و منظم تر گورگانی تمام قیام ها را برهبری جلال الدین (وفات ۱۶۰۰) و جانشینان (خلیفه ها او چون احدات عبدالقادر و کریم داد فرونشاندند بطوریکه تا دهه ۱۶۳۰ تحریک روشانی بلحاظ سیاسی از بین رفت و صرف بلحاظ مذهبی باقی ماند. بسیاری از رهبران تحریک در جنگ ها کشته شدند و تنی چند تسلیم شدند. در خلال جنگ های متعددی که بین طرفین واقع شد هر دو طرف اسیران زیاد جنگی بدست اردو بحیث غلامان بفروش رساند. اردوی گورگانی معمولاً بعد از هر پیروزی فصل های زراعتی را از بین میبرد مواشی را غارت مینمود و قریه ها را می سوختاند. شدت وحدت کارزار بحدی بود که بعد از یک فتح "گورگانی

ها بر طبق عنعنه تیمور لنگ از افغان ها کله مناری ساخت." ۲۸ پشتونها مناطق سلیمان در مرحله سومین و آخرین مقاومت علیه حاکمیت گورگانیها احساسات سیاسی و ملی را اشکار نمودند. ممثل این دوره شاعر و مبارز مشعور خوشحال خٲک (۱۶۳۱ - ۱۶۸۹) است. او در مبارزات و همچنان در آثار شعری خود "نظری را منعکس ساخت که پشتون ها باوجود انشعاب شان به قبایل بلحاظ داشتن علایق..... ملت واحدی را تشکیل میدهند." ۲۹ از اوست:

د افغان په ننگ مې وټرله توره

ننگیالی د زمانې خوشحال خٲک یم

این مرحله در حقیقت باقیام یوسف زائی ها آغاز گردید در ۱۶۶۷ آنها حتی موقعیت های نظامی گورگانی ها را در آنطرف دریای سند اشغال کردند. ۳۰ در ۱۶۷۲ افریدی ها و مهمند ها بقیادت ایمل خان و دریا خان قیام کردند. ایمل خان " ذاتاً جنرال بود خود را شاه اعلان نمود، سکه بنام خود ضرب کرد و تمام قبایل پتان را با اشتراک در تحریک ملی دعوت نمود." ۳۱ چهار سال تمام مقاومت افغان ها را از کابل تا پشاور زنده نگاهداشت. ۳۲ در ۱۶۷۲ پشتون ها بقیادت او در محاذ خیبر "یک تعداد زیادی عساکر و افسران امپراتوری را کشتند..... درحالیکه هزاران شان غلام ساخته شدند." ۳۳ امپراتور اورنگزیب (۱۶۵۸ - ۱۷۰۷) به سبب وخامت اوضاع شخصاً از حسن ابدال در پنجاب نظارت لشکرکشی ها را بعهدہ گرفت. و برای یکسال و نیم از ۱۶۷۴ لشکرها را بقیادت جنرالهای ورزیده چون اضغر خان و شجاعت خان را علیه افغان سوق داد. مگر این جنرال ها در جنگ های متعدد یکه بوقوع پیوست بیشتر شکست خوردند و کمتر موفقیت حاصل کردند. خود شجاعت

خان در جنگ کشته شد و اورنگزیب بدون آنکه بلحاظ نظامی موفق شده باشد بدهلی مراجعت نمود. ولی سرانجام او آنچه را که بزور شمشیر بدست آورده نتوانست از راه دیپلوماسی حاصل کرد. وقتیکه عملیات نظامی موثر واقع نشد اورنگزیب به اعطای "تحایف، معاشات و جایگیرها" توسل کرد. افغان ها مجاز شدند وقتیکه علناً در قیام نباشند آزادی داخلی داشته باشند. ۳۴ برای عبور آزاد کاروان ها بین آسیای مرکزی و هندوستان تادیه ۶۰۰۰۰۰ روپیه بحیث معاش سالانه به این اقوام قبول شد. ۳۵ علاوه برآن "حقوق اخذ حق العبور از طرف مردمان کوهستانی - افریدی ها، شنواری ها - یوسف زائی ها و ختک - بر ترافیک تجاری بین هندوستان و کابل عملاً از طرف حکومت گورگانی قبول گردید و این حکومت در اثر تجارب دریافت که اعطای رشوت به این اقوام نظر به مجبور کردن شان به قوت ارزان تر تمام میشود. ۳۶ بتدریج یوسف زائی ها، بنگش "قبایل تیراهی" و حتی یک پسر خوشحال ختک هم به دولت بابری هند پیوستند و تا اخیر آن قرن تمام قیام ها خموش شد. ۳۷ کسیکه این سیاست مصالحت امیز را با تدبیرقابل و صفی عملی کرد امیرخان، صوبه دار کابل بود. امیرخان "سرکردگان افغان را که سرها و گردن های خود را بلند تر از آسمان میگرفتند در حال محبت پیچاند بعد یکی آنها رضاکارانه خود را در ریسمان اطاعت بستند. با سحر تفکرسائب اوسرکردگان آن اقوام جال مخالفت ها را بین هم گسترش دادند و باهم دراویختند. ۳۸ علت اساسی و اصلی که این "اقوام مدام باغی" ۳۹ نتوانستند یوغ اسارت حکومت بابری هند را از سردور کنند و خود دولت مستقل تنظیم و تاسیس نمایند نبودن حاصلات اضافی زراعتی در ملک شان بودند، تنظیم یک تشکیل فوق قبایلی برای این اقوام، که بین خود کم و بیش حیثیت برابر

داشتند و یکی بدیگر سر تسلیم فرود نمی آورند و در عین حال بین خود مخالفت ها و حتی دشمنی ها هم داشتند، لازم داشت که آنها منابع و محصولات اضافی را گرد آورند و تا حدی از آزادی خود بگذرند. مگر آنها اولی را نداشتند و حاضر به ترک دومی نبودند. بهمین علت بود که بایزید سعی کرد که تشکیل خود را، باوصف آنکه خیلی ابتدایی بود، ثمرغنائیم اعمار نماید. این کار فوراً ضدیت بین او و دولت بابری و مردمان غیر روشانی تولید کرد و تمام آنها باتفاق علماً تحریک روشانی را درخود کشور ضعیف ساخت مخصوصاً وقتیکه امتیازات مادی و آزادی برای پشتون ها قبول شد پشتون ها بجز در آن دورهائیکه بقیادت جلال الدین و ایمل خان می جنگیدند دردیگر اوقات بین هم کاملاً متفق نبودند و هم به سبب کمبود مواد غذایی نمیتوانیستند جنگ را برای مدت زیادی دوام دهند.

ولی باوجود آن وهم باوجود غربت و اسلحه های ابتدائی شان (تیر، کمان، شمشیر و احتمالاً هم تفنگ های فتیله ای که بابرشاه رواج داده بود) وفقدان تشکیل یا با یک تشکیل ابتدائی اینان تقریباً برای یکنیم قرن با اردوی بزرگتر و منظم تر یکی از امپراتورهای قوی وقتیکه "منابع نا محدود" دردسترس داشت جنگیدند. واضع نیست پشتون ها روی چی منظور خاص جنگیدند... البته بدون شک آنها مخالف تسلط دولت بابری هند بودند ولی برا آینده خود پلان مشخص نداشتند. بگمان غالب آنها آنچه میخواستند حاصل کردند: امتیازات مالی و آزادی داخلی. مگر مجادلات شان اهمیت وسیع تری داشت. ۱- دولت بابری هند در مجادله با افغان ها دکن (جنوب) را از لشکر خالی کرد و این کار به هندوهای باغی که بقیادت پیشوای نامی شان

شیواجی میجنگیدند موقع داد مخصوصاً بعد از ۱۶۷۶ به یک سلسله موفقیت ها نایل گردند.

۲-افغان ها در راه تحقق ارمان امپراتوران بابری هند جهت مسخر ساختن مناطقی در توران در آنطرف هندوکش مانع بزرگی واقع شدند. حکمرانان ازبک مخصوصاً عبدالله خان با افغان ها کومک های مالی دادند. ۴۰

۳-عواقب دوررس این جنگ ها چنان بود که احمدشاه درانی وقتیکه در ۱۷۴۷ بحیث شاه انتخاب شد عمال دولت بابری هند را بدون کدام جنگ از افغانستان راند.

درانی ها و حکومت صفوی در کندهار

بعد از ناکامی پشتون های سلسله کوه سلیمان در اینها و غلزائی ها علیه سلطه اجانب برخاستند و مساعی ایشان بالاخره منجر به ظهور یک افغانستان مستقل و تشکیل یک امپراتوری بزرگ گردید.

درانیه (قبل از ۱۷۴۷ نام شان ابدالی بود) اصلاً در نواحی کوه کسی Kissay در مجاورت تخت سلیمان میزیستند. از آنجا در طول سال های متمادی بتدریج بنواحی شرق کندهار درارغستان سرازیر شدند و عمده بشکل کوچی در خیمه ها میزیستند و تا اوسط قرن ۱۶ م بحیث یک گروپ عمده در آن منطقه باقی ماندند. از آن بعد آن همواریهای سرسبز را که بین مناطق غلزائی، بلوچ و کاکر در ژوب قرار داشت از دیگران متصرف شدند. درانیه با آنها روی مسایل ناشی از چراگاه ها آب و زمین های زراعتی در جار و جنجال بودند. مخالفت ایشان مخصوصاً با غلزائی ها شدید تر بود و این به سببی که غلزائی

بلحاظ تعداد و قوت با آنها همپایه بودند ولی در حدود ۱۶۲۴ م این دو دسته عمده پشتون ها بین هم بموافقه رسیدند. در آن سال سلطان ملخی توخی غلزائی و سلطان خودکی درانی بین اقوام خود یک سرحد مشترک تعیین نمودند. برحسب این موافقه مناطق واقع در شمال شرق وادی گرم آب به غلزائی ها تعلق گرفت و سرزمین های واقع در جنوب و غرب ان از آن درانیها گردید. ۴۱ بعد از تعیین این سرحد مشترک درانیها بطرف غرب رو کردند و در نزدیکی شهر کندهار شهر صفا را بنا نهادند. به اینصورت درانیها جز قلمرو صفویان فارس شدند. و یک بیگلربیگی (Beglerbegi) یاوالی صفوی بر آنها حاکمیت میکرد. ولی شاه صفوی به بیگلربیگی هدایت داد که درانیها را در تنظیم امور خود آزاد گذارد. ۴۲ اعطای این امتیاز در واقع یک رسم دیرینه بود. از زمانیکه کندهار در ربع اول قرن هفدهم جز امپراتوری صفوی شد شاه عباس صفوی درانی ها و غلزائی ها را در امور داخلی آزاد گذاشت و با آنها روش نرمی در پیش گرفت. بهمین سبب بود که این اقوام صفوی ها را با وجود اختلاف در مذهب بر دولت باری هند ترجیح دادند. ۴۳ درانیها غالباً مالیات های دیوانی بحکومت میپرداختند ولی چون سرکردگان شان در تحصیل مالیات ها با بیگلربیگی کومک مینمودند - و به اینصورت رولی در امور حکومتی بازی میکردند بر قدرت خودافزودند. اعطای همچوامتیاز به سرکردگان برسرکندهار موجود بود که در اثر آن این ولایت در سابق چندین مرتبه بین آنها مبادله شده بود. اقوام افغان عموماً میتوانستند با حفظ موازنه بین این دو دولت قوی تا حدی آزاد باشند. ۴۴ در چنین اوضاع بود که سرکردگان دسته های متخاصم درانی در سیاست بین امپراتوری ها سهم گرفتند. والقاب و عناوین بزرگی از آنها حاصل کردند. بطور مثال شاه جهان

لقب "شاهزاده" را به شیرخان سدوزئی اعطاء نمود و شاه صفوی لقب "میرزا" را که در آن وقت معادل شاهزاده بود وبمعنی "امیرزاده" است به شاه حسین اعطاء کرد. ۴۵

بین درانیها مانند سایر اقوام پشتون ظهور دسته های متخاصم سیاسی جز حیات عادی بود ولی در بین آنها رسم برآن بود که زعامت قوم به اولاده سدوخان یعنی سدوزئی ها تعلق داشته باشد و این رسم از وقتیکه شاه عباس صفوی (۱۵۸۸ - ۱۶۲۹) سدوخان را بحیث رئیس تمام ابدالیان با قدرت زیاد داخلی انتخاب نموده بود و مروج شده بود و ابدالیان به قدری به سدوخان احترام و اطاعت داشتند که زعامت در سلسله او تاحدی میراثی شد با آنکه عشیره سدوزائی یک شعبه بسیار کوچک شاخه بزرگ پوپل زائی ابدالی بود. ۴۶ تا پایان قرن هفدهم درانیها موقف خودرا خوب مستحکم نموده بودند بو بیگلربیگی خواست با آنها روابط خویشی قایم نماید ولی پیشنهاد وی طوری بود که با عنعنه و حیثیت آنها سازگار نبود. درانیها آن را اهانت شمردند و نمایندگان بیگلربیگی و دسته ای از لشکریرا که او علیه شان فرستاده بود کشتند. با آنهم شاه حسین صفوی (۱۶۹۴ - ۱۷۲۲) نخواست درانیها بیشتر تحریک گردند. بر گرگین بیگلربیگی جدید، هدایت داد با آنها روش نرمی در پیش گیرد. مگر انتخاب گرگین به ولایت کندهار بحیث بیگلربیگی یک نقطه برگشت در روابط درانی ها و صفوی ها و در حقیقت بین تمام اقوام آن منطقه و صفویها بحساب میرود. گرگین که در کشور داری و اداره نام و شهرت داشت و قبلاً در ولایت خود، جورجیا، بغاوت هم کرده بود به سببی به کندهار اعزام شد که آن ولایت معمور که بحیث منطقهٔ سرحدی اهمیت فراوان داشت در معرض خطر تازه دولت بابری هند قرار گرفته بود. دولت بابری هند رسماً اعاده

آنها تقاضا کرده بود و امکان آن موجود بود که گورگانیان برای اعاده کندهار عملاً اقدام کنند. ۴۷ بهمین سبب بود که گرگین باصلاحیت زیاد به معیت یک اردوی بزرگ (بیشتر از ۲۰۰۰) اداره کندهار را بدست گرفت و در صدد آن شد که بمنظور رفع خطر احتمالی خارجی ازادی داخلی عنعنی افغانان را سلب نموده تمام قدرت را بخود و حکومت منتقل نماید. در خود فارس در همین اوقات جهت انتشار و تقویه مذهب رسمی فارس کوشش‌هایی بعمل می‌آید. افغانهای سنی مذهب مثل سایر سنی‌های داخل امپراتوری صفوی سخت زیر فشار گرفته شدند. تعمیل این دوا مرکه مخالف رسم و سیستم اداری معمول بود البته با اعمال زور و قدرت ضرورت داشت و حکمران کندهار (گرگین) کسی بود که در اداره ولایت و پیشبرد سیاست از زور فراوان کارمیگرفت. بنابراین او طوری با افغانها رفتار کرد مثلیکه آنها یاغی باشند. عساکر او "با آنها بمثل دشمن مغلوب سلوک نمودن (بطوریکه افراد منسوب به) هیچ مقام، عمر و جنس در امان نبودند. ۴۸

البته گرگین در ابتدا با درانیها روش نرمی در پیش گرفت ولی آهسته آهسته یکدسته را علیه دیگر استعمال نمود تا آنکه دسته قوی تر به قیادت دولت خان سدوزائی (جد احمد شاه مشهور) را ازبین برد.

بعد از آن دسته مخالف را که عطا و عزت خان سدوزائی زعیمان آن بودند تشویق نمود که قوم خود را در نزدیکی شهر متوطن سازند. آنها چنان کردند ولی دیری نگذشت که اردو بی خبر بر آنها تاخت بعضی از آنها کشته شدند. دیگران به خراسان در ایران تبعید گردیدند و باقیمانده بمناطق دوردست بکوا و شوراوک فرار کردند. ۴۹

اولین دولت مستقل غلزائی در کندهار

غلزائی ها بعد از اخراج درانیه از کندهار بحیث یگانه قوم عمده دراین منطقه باقی ماندند. بقول الکزادر کنگهم مامن اصلی غلزائی شامل وادی های بالائی بین دریا های کرم و گومل بود که غزنی و قلات غلزائی در غرب آنها قرار داشت. ۵۰ طوریکه پیشتر درباره غلزائی ها بحث کرده شد منطقه فوق که جز از روہ یا پشتونخوا است یکی از مراکز اولی غلزائی ها میباشد و مردمانیکه در قرن ۷ م درحوالی غزنی به پشتو تکلم میکردند و پیشتر در تحت عنوان افغان ها و غزنی بآن اشاره شد غلزائیها بودند. استنباط کنگهم از نوشته شون چونگ درباره موجود بودن غلزائیها در غزنی در قرن ۷ م تیوری خلج بودن غلزائی ها را نفی میکند که بر طبق آن گفته میشود که خلجهای مهاجر در غزنی در اخیر قرن ۱۰ م نسب و لسان خود را بکلی فراموش کرده غلزائی شده بودند. ۵۱ غلزائیها در عهد سلطان محمود غزنوی شهرت زیاد یافتند و آن پادشاه را در لشکر کشی هایش درهند همراهی کردند. ازان بعد آنها مناطق بین جلال آباد و قلات را اشغال نمودند. ۵۲ چون غلزائی ها در بین کابل و کندهار میزیستند موقع بیافتند آغاز رقابت بین صفویان و دولت بابر هند برسر کندهار در سیاست بین المللی وارد شوند و "یک قدرت را علیه دیگر استعمال کنند." ۵۳ عقیده عمومی بر آن بود که دربار دهلی میخواست بوسیله غلزائی ها کندهار را بدست ارد و دربار شاه حسین صفوی نمیدانست چطور از سرکشی آنها جلوگیری نماید. ۵۴ اورنگ زیب برسر کندهار با صفویان مخالف شد و غلزائیها را تحریک کرد بحدیکه آنها یک منبع دایمی مشکلات برای فارس "۵۵ گردیدند.

در آغاز قرن هژدهم میرخان مشهور به میرویس سرکرده غلزائی ها بود. او در بین قوم نهایت محترم و خوب متمول بود. سرمایه او در تجارت با هند در دوران بود، ۵۶ و از پول در راه مقاصد سیاسی آزادانه استفاده میکرد. در سفرهای هند، فارس و عربستان در مسایل کشور داری و همچنان درباره کشورهای مجاور معلومات کسب نموده بود. بوسیله یک خانم سدوزائی خود با درانیها در ارتباط بود، بحدیکه در دسته بندی های شان سهم میگرفت.

بعد از اخراج درانیها از کندهار یک دوره مختصر روابط حسنه بین گرگین و میرویس آغاز یافت. میرویس بحیث کلانتر کندهار رول داشت و گرگین درباره امور مهمی چون تحصیل مالیاتها و اعزام لشکر به محلات دوردستی با او مشوره میکرد. ۵۷ در همین وقت "نفوذ و قدرت او به سبب سخاوت فوق العاده و روش های مهذبانه و جذاب اوافزونی گرفت" بحدیکه گرگین خان "ازشکوه او رشک برد کوشید منکوبش کند و ثروت او را امصا دره نماید." ۵۸ به بهانه ئی او را باصفهان تبعید کرد و او را بحیث یاغی به شاه معرفی نمود. منظور گرگین این بود که شاه او را "در حبس اندازه و اجازه مراجعت برایش ندهد." ۵۹ در عین حال گرگین سعی کرد قوم او را هم منکوب کند. ولی برخلاف توقع میرویس در اصفهان با تدبیر و روش سیاستمدارانه توانست حسن نظر شاه ضعیف الاراده و در باریان منقسم بدودسته متخاصم و توطیه کار را حاصل کرده اجازه مراجعت بکند رها دریابد. مشاهده وضع روبانحطاط امپراتوری و ضعف حکومت و دربار صفوی احساس استقلال طلبی را در میرویس هنوز هم قوی تر ساخت. بعد از مراجعت به کندهار برای حصول استقلال مجاهده نمود. به این منظور سرکردگان قوم را با خود متحد ساخت ولی با گرگین در ظاهر روش دوستانه در پیش گرفت. گرگین هم بر او اعتماد نمود و مثل سابق با او در

امور مشوره میکرد. بزودی میرویس به مصلحت بلوچ ها پلانی علیه گرگین طرح کرد. بموجب این پلان شخص میرویس به گرگین خبرداد که بلوچ ها یاغی شده افغان ها را غارت کرده اند. گرگین فوراً با قطعه ای از محافظین خود بسوی بلوچها روان شد و بامراو میرویس هم با سه هزار افغان مسلح به آنسو شتافت مگر قبل از آنکه اردوی صفوی رسیده باشد میرویس و همراهان او گرگین و محافظین او را در ۱۷۰۹ در ده شیخ ارغستان از بین بردند. ۶۰ متعاقباً اردوی فارس مقیم شهر کندهار یا بقتل رسید و یا رانده شد. سپس میرویس در یک مجلس بزرگان قوم را مخاطب ساخت: "هر آنچه شما بخاطر دین میکنید... درسنگ مرمحک خواهد شد و تاروز حشر تمام مردم آن را تجلیل خواهند توانست". ولی دسته ای از آنها از عواقب کار درهراس بودند و گفتند: "امپراتوری فارس وسیع و مقتدر است. لشکر و خزانه فراوان دارد. ما مردم غریب با کدام وسایل با آن مقاومت خواهیم توانست" آنها در تشویش بودند که حکومت صفوی برای اعاده حیثیت خود حتماً با اقدام انتقامی دست میزند و بنا برآن "... مصلحت را در آن دیدند که موضوع با اطلاع شاه هندوستان رسانیده شود و در صورت لزوم از او کمک مطالبه گردد. ۶۱ این سرکردگان حتی گفتند که در صورت فشار حکومت فارس به هندوستان مهاجرت کرد ولی میرویس بانطقی جذاب معمول خود آنها را چنین مخاطب ساخت: "ازدیر وقت است اهل فارس از حدود انصاف و عدالت تجاوز کرده اند و بطرق مختلف عزت و ملت مارا جریحه دار ساخته اند." ولی اکنون امپراتوری شاه ضعیف و در حال تجزیه بوده قدرت مسلح شدن را ندارد." با آنهم اگر شما قدرت مقاومت را در خود نمی بینید و برای جلب معاونت به شاه هندوستان فرار میکنید باید ثروت خود را به دیگران ندهید و خود را بدون کدام علت قوی

تابع کدام قدرت دیگر نسازید." ۶۲ میرویس در عین حال برای رفع تشویش و تشبیح آنها فتواهائیرا که جهت طرد کردن سلطهٔ اجانب از علمای عربستان و ماوراءالنهر و هندوستان حاصل کرده بود با آنها نشان داد و به این ترتیب شک و تردد آنها را از بین برد آنها بعد از آن میرویس را بحیث زعیم خود انتخاب کردند و کثیرترین آنها به جنگ آماده شدند. ۶۳ سپس میرویس با اقدامات دیپلماتیکی هم متوسل شد. درضمن نامهٔ مفصلی از قیام مردم به سبب ظلم گرگین و انتخاب خودش بحیث زعیم کندهار با شاه فارس اطلاع داد و برایش توصیه نمود که به سخنان معاندین گوش ندهد و با الفاظ خودش باید "... دراین امرخطیر احتیاط بکاربرد و اگر موضوع بمن سپرده شود من تمام توجه خودرا بآن معطوف خواهم نمود و ممکن حزم و احتیاط و کمی تاخیر ممثر ثمر گردد." ۶۴ مگر میرویس از فارس مطمئن نبود و جلب دوستی حکومت بآبری هند را لازم دید. در اواخر ۱۷۰۹ در نامه ای که با وزیران آن کشور فرستاد نوشت: "ما افغان ها نسبت بدیگر کشورهای مسلمان به دوستی و همسایگی پادشاه هندوستان فخر میکنیم و بنابر آن امیدواریم عندالضرورت بخاطر مذهب خود باما مساعدت خواهد کرد. ۶۵ مگراو علاوه کرد که اکنون ما بکدام کومک نظامی ضرورت نداریم صرف طرفداری شاه از ما کافی است. واگر موافقه شان باشد ما با ستعانت خدا خواهیم توانست دشمنان مذهب را منکوب نمائیم. شاه هندوستان بزودی جواب فرستاد که "قناعت بخش" خوانده شد. میرویس پس از آنکه از هندوستان مطمئن شد و خطر احتمالی از آن طرف رفع گردید نهایت مسرور گشت وبا اجرای امور نظامی و ملکی داخلی مشغول شد. ۶۶

عکس العمل حکومت صفوی در برابر وقایع کندهار در دو تشکل ظاهر شد. در مرحله اول برای اعاده نظم سابق نمایندگان نزد میرویس فرستاد ولی میرویس به محمد جامع نماینده آن گفت: "خودت چنین میپنداری که عقل و فراست تنها در زن صفتی موجود است و هرگز به کوهسارهاییکه این کشور را احاطه کرده است عبور نکرده است. بگذار شاه خودت، طوریکه میخواهد، بامازور آزمائی کند. اگر او، طوریکه خودت میگوئی، قوی باشد تنها بااعمال، نه الفاظ تهی، باطرح های ما مقابله خواهد نمود." ۶۷ میرویس به دومین نماینده صفوی، محمدخان، والی هرات، که دوست قدیمی و مصاحب سفر حج او بود هم جواب مشابهی داد و گفت: "خدارا شکر کن که خودت به سبب دوستی برما حق مهمانی پیدا کرده ای و اگر نه باید مجازات میشدی برای اینکه مارا تحقیر میکنی ومارا بعد ازاینکه زنجیرها را گسسته ایم به عبودیت دعوت میکنی. ولی به یقین بدان که ساعت انتقام فرارسیده و افغان های غیور برای مجازات نمودن اهل فارس وسایل انتخابی خدا میباشند. شمشیرهای ما اکنون کشیده شده و تا وقتیکه شاه شما خلع نگردد و کشور شما فتح نشود درغلاف نخواهد شد." ۶۸ تنها بعد ازآن بود که مرحله دوم عکس العمل آغاز گردید و حکومت صفوی بقدرت نظامی متوسل شد. اول خسروخان والی گرجستان و برادرزاده گرگین را به قیادت ۱۲۰۰۰ عسکر به کندهار اعزام نمود. او تا حدی موفق شد و افغان ها را هزیمت داد. و شهر کندهار را در ۱۷۱۱ محاصره هم کرد و تسلیمی بلاشرط را تقاضا نمود ولی سرانجام خود او با عده بیشتر عساکرش از طرف افغان ها بهمکاری بلوچ ها بقیادت میرویس ازبین رفت. لشکر دوم صفوی به قیادت محمد رستم خان هم به سرنوشت مشابهی دچار گردید و میرویس تاوفات خود در ۱۷۱۷ کندهار را بحیث یک

زعیم بالاختر اداره نمود. متأسفانه دربارهٔ اینکه میرویس چی نوع دولت تاسیس نمود معلومات در دست نیست. بگمان اغلب او طرز سابق را که بر طبق آن اقوام در امور داخلی آزاد بودند رعایت نموده باشد. دربارهٔ اینکه میرویس چی نوع لقب اختیار کرد اختلاف موجود است. بقول سلطان محمد درانی میرویس "اگر چی رتبه شاهی داشت کوس سلطنت بنام خود نواخت." ۶۹ یک مورخ معاصر مینویسد که میرویس صرف بایک لقب ساده وکیل اکتفا نمود. ۷۰ هان وی (John Hanway) در ۱۷۶۲ نوشت که میرویس لقب شاهی را با تمام نشان های مطاع بودن اختیار نمود. خطبه بنام او خوانده میشد و در سکه وی یک مصرع فارسی حک بود: "این سکه، بامر میرویس، امپراتور جهان و یک حکمران بسیار عادل در کندهار، محل سکونت او ضرب گردید." ۷۱ بهرحال، معلوم نیست نام افغانستان در عهد او به سرزمین زیرلوای او بکار برده شده باشد. ولی میرویس بدون شک "پیش قدم آزادی افغان" ۷۲ میباشد و اگر او شخصاً سلطنت فارس را منقرض نمود ضربه نخستین بر پیکر آن حواله کرد و همچنان مردانی تربیه کرد که بذریعۀ آنها مامول او برآورده شد. نه تنها دوستان بلکه مخالفان هم به تدبیر و شجاعت فوق العادهٔ او قایل بودند. ۷۳ "اهل غلجائی او را از بزرگان وقت و عصر میدانند" ۷۴ و مردم عامۀ افغان تا هنوز هم جهت عرض ارادت و اخلاص مقبرۀ او زیارت میکنند و میگویند:

حاجي ميرويسه جنتي شي

مور د گرگين له ظلمه تا خلاص کړي يو نه ۷۵

حاکمیت افغان بر فارس

دربارهٔ حاکمیت افغان بر فارس آثار زیادی موجود است و تمام آنها به نویسندگان ایرانی و یا خارجی منسوب است. در این باره آثار دسته اول از طرف خود افغان ها تا حال دیده نشده است. تنها تاریخ سلطانی یکنیم قرن بعد از غلبه بر فارس نوشته شده است مگر این اثر در این مورد مواد کمی دربر دارد. متأسفانه از خود و غلزائی ها که در فارس حکومت کرده اند یادداشت نمانده است. شاید به همین علت ها باشد که در تمام آثاری که دربارهٔ غلزائی ها بمیان آمده نظر آنها رعایت نگردیده است. جامع ترین کتاب درباره غلبه افغان بر فارس که منسوب به لاکهارت یک نویسنده معاصر انگلیسی میباشد هم در مورد غلزائی ها نظر افاقی ندارد. در آثار نویسندگان تنگ نظر ایرانی این دوره رستاخیز افغان ها بنام "فتنه افغانه" خلاصه شده است. مگر این نویسندگان این حقیقت را پوشیده می‌گذارند که قرن ها قبل و بعد از غلبه افغان بر فارس تا رویکار شدند خاندان پهلوی در ربع اول قرن بیستم خاندان های خارجی الاصل بر فارس حکومت کرده اند و خاندان هوتکی افغان مستثنی نمیشد. با آنهم این نویسندگان تاریخ سلطه افغان بر فارس را که بسیار مختصر ولی خیلی پر حوادث و مهم میباشد فسخ نموده اند. این نویسنده میکوشد این نوشته مختصر دربارهٔ غلبهٔ افغان بر فارس را بر اساس نوشته کورشنسکی (T.J.Krushinski) تهیه نماید. یک تعداد آثارها بنام های مختلف به کورشنسکی منسوب میباشد. ولی تمام آنها عین مطالب را به تفصیل کم و بیش دربر دارد. کتابی که این نویسنده از آن استفاده کرده است اصلاً تاریخ سیاح نام دارد و کورشنسکی آنرا در وقت شاه اشرف هوتکی جهت استفاده وزیر اعظم ترکیه عثمانی ابراهیم پاشا در قسطنطنیه نوشته که در ۱۷۲۹ در

آنجا نشر شده است. ترجمه انگلیسی این اثر در ۱۸۴۰ از طرف مت فورت (Mitfort) از یک نسخه لاتینی (ترجمه J.C.Clodius) درلندن بنام داستانهای یک سیاح یا تاریخ جنگ های افغان با فارس منتشر شده است. کروشنسکی اصلاً یک اسقف پولیندی بود که بین ۱۶۹۵ و ۱۷۲۵ مدت ۱۸ سال تمام در اصفهان زندگی نموده است. وی ناظر رویدادهای فارس در دوران افغان ها بود و چندین لسان میدانست. چون این مبحث تماماً از روی اثر او درست کرده شده از تذکار صفحات و غیره خوداری شده است بجز در آن موارد خاص که از آثار دیگران استفاده شده است. سنوات از کتاب لاکهارت گرفته شده است. ۷۵ الف میرعبدالعزیز برادر و جانشین میرویس چون از "جنگ های متعدد زحمت ده" به ستوه آمده بود آنچه بدست آمده بود قانع بود. او میخواست حتی بحکومت صفوی باج قبول کند مشروط براینکه حکومت کندهار در خاندان خودش میراثی شناخته شود ولی بزودی نزاع برسر موضوع برخاست. بآنکه میرویس درباره اتحاد و اتفاق سخت وصیت کرده بود. یک دسته بزرگ جنگ به قیادت محمود (تولد ۱۷۰۲ م) پسر کلان میرویس بمیان آمد. در اواخر ۱۷۱۷ محمود عم خود را به تهمت "نقض عهد تجدید جنگ با فارس" کشت. محمود باین عمل خود که درواقع حصول قدرت بود رضای عامه را حاصل نمود و خود بحیث زعیم پذیرفته شد بآنکه در چهار سوق اظهار کرد که "من او را از بین برده ام." آنچه با محمود دراین مقتدر شدن در اماتیکی و کودتائی او کومک کرد مخالفت افغان ها با مفکوره تابع بودن مجدد بفارس بود. این حقیقت هم به محمود کومک کرد که او معتمد پدر بود و در نتیجه حصه گرفتن "در تمام جنگ های او" در امور نظامی تجارب زیادی اندوخته

بود. ولی حصول قدرت در نتیجه این قتل در خاندان میرویس رخنه عمیق تولید کرد که پسانها یک علت عمده سکوت این خاندان را فراهم آورد. محمود در مدت کوتاه حکمرانی (۱۷۱۷ - ۱۷۲۵) جنگ های زیادی کرد. بعد از یک محاربه بی نتیجه با درانیها در موضع دلارام برسر فراه که در آن اسد الله سدوزائی، سرکرده درانیها هم بقتل رسید، محمود برطبق وصیت پدرش به فارس متوجه شد. این به کریدت محمود است که برای این امر خطیر نه تنها حمایت قوم خود را بلکه حمایت هزاره های امامی و بلوچها را هم حاصل کرد. محمود اواخر تابستان ۱۷۲۰ یک لشکر مرکب از ۱۱۰۰۰ نفر را برای عبور از دشت سیستان برشته‌ها و اسپ ها رهبری کرد و بکرمان رسید. هرکس نمیتوانست این سفر سخت را انجام دهد و ۲۰۰۰ نفر به کندهار مراجعت کردند. قسمت بزرگ در اخیر همان سال شهر کرمان را به کومک اقلیت زردشتیان آن شهر بدون جنگ اشغال کرد. مگر آنها بزودی این شهر را در اثر مقابله موفق یک لشکر بزرگتر فارس بقیادت لطف علی خان ترک کردند. جای تعجب است که این پیروزی برای فارس بدبختی ها ببار آورد. درباریان اصفهان به کومک مجتهد بزرگ آن کشور شاه حسین صفوی را علیه اعتماد الدوله (صدراعظم) و داماد او، لطف علی خان که تازه در کرمان علیه افغان ها موفقیت حاصل کرده بود، تحریک کردند. آنها تهمت بستند که این دومامور بزرگ صفوی بنای "بغاوت" را گذاشته اند، درحالیکه آنها که اهل سنت و جماعت بودند درواقع اشخاص باکفایت و مقربین شاه بودند. اعتماد الدوله بامر شاه کورگردید و لطف علی زندانی شد. از نتایج فوری این واقعه تجزیه لشکر صفوی در کرمان وبغاوت مردم لزگی در داغستان بود. افغان ها که از جریان خبر داشتند در زمستان سال ۱۷۲۱ بزودی باز به کرمان رسیدند و آن

شهر را به استثنای حصاران در تصرف آوردند. در این وقت به محمود خبر رسید که حکومت صفوی در اصفهان قادر بر آن نیست که در قعر زمستان لشکر بزرگی علیه او تهیه کند. بنابراین او فوراً تصمیم گرفت و لشکر خود را براسپان قوی و چابک بسوی اصفهان سوق داد. ولی هنوز هم منظور او اشغال اصفهان نبود بلکه میخواست حکومت صفوی نتواند مواد خوراکی و سایر ضروریات را برای نگهداشت یک لشکر بزرگ ذخیره کند. بنابر آن لشکر محمود از محلات و علاقه های مختلف تا شیراز، لورستان و اصفهان مواد خوراکی و علوفه بزور بدست آورد. حکومت صفوی بعد با عجله با ترتیب یک لشکر پرداخت لشکر جدید آن مرکب از اهل فارس گرجستان و اعراب بود که قیادت آن به رستم علیخان اعتماد الدوله جدید و خان سنی اهوز سپرده شد. لشکر صفوی که درگلنا آباد نزدیک اصفهان موقعیت گرفت نظر به لشکر افغان ها هم بزرگتر بود و هم توپ ها عالی تر و بهتر در دسترس داشت. ولی افغان ها بلحاظ تشکیل و داشتن لیدران و قوماندانان تفوق داشتند. این دو لشکر بتاريخ ۸ مارچ ۱۷۲۲ باهم بمقابله پرداختند. اول رستم خان قوماندان غلامان شاهی موفقانه بر افغان ها تاخت. نزدیک بود مرکز لشکر افغان بقیادت محمود عقب نشینی کند مگر امان الله و نصرالله قوماندان های جناح راست و چپ در این هنگام شجاعت قابل وصفی نشان دادند. و روحیه لشکر افغان احیا و تقویه شد. در همین وقت قطعه ای از لشکر افغان بر آن قطعه ای از لشکر صفوی حمله کرد که سرکرده آن اعتماد الدوله بی کفایت بود. اعتماد الدوله فرار نمود. قطعه اعراب هم بعد از آن فرار کرد. و سپس همینکه قوماندان قطعه توپچی صفوی کشته شد تمام اردوی صفوی عقب نشینی اختیار کرد. اردوی صفی ۴۲۰۰۰ و از افغان ها کمتر از نصف آن بود با آنها تلفات اردوی فارس بیشتر از تلفات

افغان بود. ۷۶ افغان ها در گلنآباد یکی از بزرگترین جنگ ها را در تاریخ خود کمائی کردند. این جنگ محمود را در جمله جوان ترین فاتحان زمان خود قرار داد (در آنوقت محمود ۲۰ ساله بود). محمود بعد از گلنآباد ظاهراً ب فکر اشغال اصفهان نبود. زیرا که اردوی او بعد از حصول غنایم زیادی خواهان مراجعت ب وطن بود ولی مردم فارس و حکومت صفوی بقدری سراسیمه شده بودند که محمود تصمیم گرفت اصفهان را هم فتح کرده بر شاه صفوی پیشنهاد شده بود مقید به شرطی دانست و آن این بود که باید شاه دختر خود را با و به نکاح بدهد. شاه هنوز باین کار حاضر نبود و آنرا کسرشان میدانست. بعد از آن محمود بر اصفهان که در وقت اوج ۶۵۰۰۰۰ نفوس داشت مارش نمود. ولی عوض حمله مستقیم بمحاصره آن پرداخت. و متوقع بود که شهر بدون جنگ تسلیم خواهد شد. محمود در این تدبیر موفق شد. ولی به قیمت حیات هزارها انسان. حقیقت این بود که بعد از گلنآباد حکومت صفوی از بین رفته بود و قدرت متشکل آن دیگر جز تاریخ شده بود. شاه خود را در قصر محاصره کرده و محافظان نظامی چندین مرتبه بر مردمانیکه برای امان خواهی و چاره جوئی بقصر و می بردند فیر نمودند و بسیاری را کشتند. بمحاصرین شهر از طرف حکمرانهای محلی کومک نرسید. والی گرجستان از کومک فرستادن عذر خواست. مردمان شهر قزوین در نزدیکی اصفهان بتعداد ۸۰۰۰ نفر را برای شاهزاده طهماسب تهیه کردند ولی باواختر دادند که او در صورت پیروزی ممکن بر طبق عنعنه بامرشاه نابود شود. مردم تجارت پیشه ارمنی جلفای اصفهان چون ب فکر حفاظت ثروت خود بودند با افغان ها دستیاری کردند و بر طبق تقاضای آنها بتعداد ۵۰ دوشیزه فرستادند. کردهای سنی به بهانه اینکه میخواهند با عثمانیان متجاوز مقابله کنند از شهر بیرون

شدند. این اقدام آنها بموافقه ها صورت گرفت. خان سنی اهوز که در این وقت یک شخص مهم در شهر بود با افغان ها اتحاد بست. مگر آنچه بالاخره روحیه محاصرین را شکست قلت مواد غذایی و انتشار امراض بود. اصلاً در شهر مواد کافی خوارکی ذخیره نشده بود با آنکه امکان آن در طول سه ماه اول محاصره موجود بود. قحطی شروع شد. اول گوشت شتر، اسب و خربقیمت گزاف بفروش رسید مگر این "ذخیره" زود بانجام رسید و مردم شروع کردند به خوردن "گوشت گربه ها و شگ ها تا وقتیکه در اصفهان میسر شد". مردم در سرک ها و خیابان ها متشتت شدند. دوشیزگان و زنان شوهردار که تا این فرصت در بستر و مزین به جواهر و مروارید بودند از خانه ها بیرون رفتند و بیهوده در طلب نان گشتند زیرا که هیچ کس زیورات شان را نمیخواست و دربذل آنها قادر به اعطای نان نبود تا آنکه سرانجام آنها خسته شده گریه کنان بر روی خاک افتادند و هلاک گشتند. بعضی از متمولین و اشراف چون دیدند که دیگر نمیتوانند باهل و عیال نان و خوراک بدهند خود و وابستگان خود را مسموم نمودند، تعداد کسانی که از قحطی مردند "حتماً به یکصد هزار میرسید."

محمود که از این حال اطلاع یافت لشکر خود را کمی از شهر بیرون کرد تا که "شهر از ویرانی کامل درامان شده باشد". به افسرهای خود امر کرد که "بر مردم حمله نکنند". شاه بالاخره چاره را حصر دید و خواست تسلیم شود. اول یکی از دخترهای خود را بزنی به محمود فرستاد. بعد از آن خود بتاريخ ۲۳ اکتوبر ۱۷۲۲ در فتح آباد بنفع محمود استعفی داد اورا چنین مخاطب ساخت:

"پسرم! چون مشیت الهی بر این است که دیگر من شاه نباشم و چون اکنون فرصت آن فرارسیده که خودت بر تخت فارس جلوس کنی من با تمام اخلاص

و صمیمیت امپراتوری را بتو میگذارم: ۷۷ بعد از آن هریکی از وزرای صفوی که در معیت شاه مخلوع بودند "قبای سلطان جدید را بوسیدند و خاضعانه وعده اطاعت و بیعت دادند". شاه محمود بعد از ورود با جلال و باشکوه در اصفهان امر داد که مواد خوارکی از اردوگاه به شهر آورده شود. بزودی در شهر قحطی به وفرت تبدیل شد. محمود در حکومت تغییرات مهمی نیاورد و شاه مخلوع رابحیث مشاور مقرر کرد. ولی در راس هر وزارت خانه یک افغان را بحیث ناظر مقرر نمود و دفتر دیوان بیگی را بافغانی سپرد که او "از صلاحیت خود به چنان عدالت و نرمی کار گرفت که تمام اهل فارس ازوستایش نمودند." ولی منصبداران و عساکر افغانی پول هنگفتی بدست آوردند.

مگر بزودی حادثه ای در قزوین (نفوس ۱۰۰۰۰۰) سبب شد که افغان ها واهل فارس باهم سخت دشمن گردند. اهل قزوین شب هنگام (۸ جنوری ۱۷۲۳) قطعه ای از اردوی افغان را که آنجا و اینجا متشتت بودند اگاهانه مورد تاخت قرار دادند و ۴۰۰۰ آنها را کشتند. در اصفهان انتقام گیری آغاز شد و "تمام آنهائیکه قدرت سلاح حمل سلاح داشتند کشته شدند و اشراف و نجبا از دارائی خود محروم ساخته شدند." شاه مخلوع زندانی شد و بتعداد زیادی از شهزادگان بقتل رسیدند. علاوه بر آن شاه محمود شش درجه مختلف اجتماعی را در بین ملت ها و اقوام فارس ایجاد کرد و آخرین مقام را به اهل فارس و اولین مقام را به افغانها قایل شد. اهل درگه زین دراردو استخدام شدند و از کندهار صرف دومرتبه قوت الظهر بشاه محمود فرستاده شد معاش بار دو مستقیماً تادیه نمی شد و عساکر باغنایم امرارحیات میکردند و خمس غنایم را بدولت میپرداختند. به این ترتیب شاه محمود تا جنوری ۱۷۲۵ به کومک جنرال های باکفایت ولایق خود چون امان الله و نصرالله توانست

شیراز، گل پایکان، کاشان و دیگر جاهارا تابع گرداند. تنها در یزد بمانعی برخوردار ولی رقیب او شهزاده طهماسب آزاد و درحال فرار بود.

مگر بعد از واقعه یزد شاه محمود دفعتهً بریاضت پرداخت و شاید قرار معمول ۴۰ روز ریاضت کشیده باشد. در آن هنگام او تنها آفتاب غروب یعنی بوقت شام نان خشک و آب صرف میکرد. از این چنین معلوم میشود که شاه محمود هنگام ریاضت روزه میگرفت. علت ریاضت کشیدن او واضح نیست او درحالی بریاضت پرداخت که حاکمیت او کاملاً تثبیت نشده بود و به رهبری شخصی او ضرورت قوی موجود بود. مگر از مطالعه حیات شخصی او ما میتوانیم به بعضی نتایج برسیم. شاه محمود در زندگی شخصی معتدل، متقی و بزن خود وفادار بود. قرآن را می خواند بر غربا رؤف و مهربان بود. تعصب مذهبی نداشت، هزاره های امامی در جمله محافظان شخصی او بودند و نصرالله یکی از جنرالان لایق او زردشتی بود. شاه محمود وقتی با اهل فارس به خشونت و سختی رفتار کرد ازین نبود که آنها امامی بودند (البته این یکی از علت ها بود) بلکه عمدهً به این جهت بود که آنها در قزوین یک قطعه از اردوی او را از بین بردند. پدرش حاجی بود و برادر کهترش حکمران کندهار بنام "درویش" شهرت داشت. واین میرساند که او به تصوف عقیده داشت. علایم میرساند که خود شاه محمود هم به آن "تمرینات روحی" معتقد بود که "مسلمانان هندی که آنها نظربه مسلمانان سایر کشورها بیشتر بدان گرویده بودند. بکندهار (دوباره) رواج داده بودند. ۷۸ مقصد ازاین "تمرینات روحی، طریقه های اسلامی یا تصوف است. بگمان غالب مقصد شاه محمود از ریاضت کشیدن طلب پوزش از خدا نسبت به آن خونریزی بود که بامر خودش صورت گرفته بود. ولی سر انجام شخصاً به خونریزی گرائید زیرا که ریاضت زیاد "به عقل او

صدمه رسانید." ۷۹ شاه محمود بعد از ریاضت بردوست و دشمن مظنون شد. چنین پنداشت که هرکس دشمن اوست. نه تنها براهل فارس شدت روا میپنداشت بلکه خود افغان ها هم از او مصئون نماندند حتی شخص خودش هم به عین سرنوشت مبتلا شد و مرحله ای رسید که او "دست ها و شانه های خود را با دندان ها" میدرید.

سرکردگان افغان بتاريخ ۲۶ اپریل ۱۷۲۵ جرگه کردند و اشرف را که عموزاده و همسال محمود بشاهی گزیدند. در شخص شاه اشرف صفات جنرالی محمود و سیاستمداری میرویس تجمع کرده بود. ولی موقف او ضعیف تر از موقف شاه محمود بود. شاه جدید از کندهار قوت الظهر توقع کرده نمیتوانست چون او محمود را که سبب اخلال دماغ مرگ و حیات به او بی تفاوت شده بود از بین برد. شاید حس انتقام گیری هم در آن موثر بوده باشد چونکه محمود پدر اشرف را قبلاً کشته بود) و مصاحبان او را از دارائی شان محروم گردانید. حکمران کندهار که برادر عینی محمود بود با شاه اشرف دشمن شد ولی شاه اشرف که "هرکس با او احترام قایل میشد" یعنی افغان های مقیم اصفهان با او احترام داشتند و در بین مردمان فارس نام خوبی کمائی کرده بود روش نرم را در برابر تمام آنها در پیش گرفت. بتمام مناطق وهم به آنهایکه هنوز هم مقاومت میکردند مکاتب عفو فرستاد. در این مکاتب شاه اشرف "ازین کشور زیبای فارس" سخن راند. شاه اشرف مخصوصاً به دلجوئی شاه مخلوع پرداخت. در عین اینکه یکی از دختران او را بزنی گرفت خودش را از حبس رها کرده ناظر امور قصر مقرر نمود و امر دفن شدن تمام شاهزادگان صفوی را که بامر محمود بقتل رسیده بودند در شهر مذهبی قم با اجرای مراسم عنعنی صادر نمود. شاه اشرف همچنان برای تدوین کتابی

بنام تذکرة الملوك امر صادر کرد که امروز یک منبع بسیار مهم دربارهٔ فارس میباشد. ولی مساعی او جهت دستگیری شاهزاده طهماسب نتیجه نداد و آن وزرا بامر او در اصفهان بقتل رسیدند که به شاهزادهٔ موصوف اخطار داده بودند. مگر مدعی تاج و تخت باعده محدودی از همراهانش به کوهای مازندران فرار کرد.

شاه اشرف در این وقت مجبور شد با خطرهای بزرگ خارجی مقابله کند. روسیه و ترکیه عثمانی بعد از تسلط محمود بر اصفهان در ۱۷۲۴ باهم معاهده بسته بودند برطبق این معاهده آنها خواستند مناطق نزدیکی فارس را بخاکهای خود ضمیمه کنند و با طهماسب در "راندن افغان از فارس" کمک نمایند مشروط براینکه او مواد معاهده را بپذیرد. روسیه بدینصورت تمام مناطق ساحلی غربی بحیره کسپین را اشغال کرد و ترکیه عثمانی گرجستان، ارمنستان و قسمتی از آذربایجان را در تصرف آورد. احمد پاشا والی عثمانی بغداد، حتی آن مواضع در همدان را هم اشغال کرد که فقط سه روز از اصفهان فاصله داشت مگر شاه اشرف جهت مقابله به این خطرات هم در ساحه نظامی و هم در میدان دیپلوماسی به فعالیت های قبایل وصفی متوسل شد. در اواخر ۱۷۲۵ هیئتی به سرکردگی عبدالعزیز به قسطنطنیه فرستاد. رئیس این هیئت کوچک اصلاً یک قاطرچی افغان بود که به سبب اجرای کارهای بزرگی نامی کمائی کرده بود. شاه اشرف و میانجی (سرکردهٔ علمای افغان) مکاتب عنوان سلطنت عثمانی و وزیراعظم ابراهیم پاشا و مفتی اعظم و دیگر وزراء در فبروری ۱۷۲۶ بجرئت زیاد "ترک هارا برای اینکه مانند افغانها در تخریب رژیم شاهی (صفوی) تمام مساعی خود را بخرچ نمیدهند، توضیح کرد. ۸۰ چون افغانان دولت مخالف قدیمی عثمانی یعنی صفوی را سقوط داده بودند برای

وزرای عثمانی مشکل بود حقانیت حرب افغانها را ثابت کنند. آنها درعوض براین اصرار کردند که چون خود را امام و شاهنشاه خوانده است و چون کثرت امام در شریعت جایز نیست او یاغی محسوب میگردد. عبدالعزیز در مقابل جواب داد که چون سرزمینهای مسلمانان خیلی وسیع شده دلیلی موجود نیست که عوض یک اما دو امام موجود نباشد. واگر با آنها وجود دو امام ناجایز باشد او حاضر است ثابت کند که امام او بلحاظ نسب و حیثیت بر سلطان عثمانی تفوق دارد به این دلیل که بگفته او (عبدالعزیز) شاه اشرف "به قوم جلیل قریش منسوب میباشد." ۸۱ با آنها، طوریکه فکرمیشد، مفتی اعظم ضمن یک فتوا حکومت عیمانی را حمایت کرد و اشرف را یاغی اعلام نمود. عبدالعزیز ظاهراً در ماموریت خود ناکام شد ولی استدلال جسورانه او باعث شدن مکاتب و فتوا اذهان عامه را بطرفداری افغانستان بقدری زیر تاثیر آورد که در حرب های آینده بنفع شان تمام شد.

احمدپاشا با یک لشکر بزرگ (۷۰۰۰۰ تا ۸۰۰۰۰) باز مناطقی را تا نزدیکی همدان اشغال کرد. شاه اشرف در نومبر ۱۷۲۶ با لشکر خود (۳۲،۰۰۰) که مرکب از افغانان، اهل فارس و درگه زین ها بود بمقابل لشکر عثمانی اخذ موقع نمود. چنین گفته میشد که در مقابل همچو یک لشکر "سقوط افغانها ناگزیر است." ۸۲ ولی اگر لشکر عثمانی بلحاظ کمیت بزرگتر بود موقف آن بلحاظ اخلاق ضعیف تر بود. شاه اشرف به مصلحت میانجی از این ضعف عثمانیان استفاده اعظمی کرد و "کوشید تخم بغاوت را در اردوی عثمانی تولید کند." ۸۳ کمی پیش از تقابل اردوها او یک هیئت علما را به کامپ احمد پاشا فرستاد. این هیئت علما با بیانات فصیح و اعمال متقیانه خود بقدری عساکر عثمانی را زیر تاثیر آورد که احمد پاشا "گمان

خیانت کرد." طوریکه واقع شد، متصل بعد از آنکه هیئت رخصت شد قطعه ای از عساکر کرد وغیره لشکر عثمانی را ترک کرد و با افغان ها پیوست. احمد پاشا از ترس اینکه مبدا احساسات بجانبداری افغان در تمام اردوی اوسرایت کند خواهان مقابله فوری شده به عملیات آغاز کرد. ولی وقتیکه افغان ها قطعه پیش قراول (۶،۰۰۰) اورا ازبین بردند سخت افسرده گشت. متعاقباً حملات بزرگ او درهر طرف از طرف افغان ها دفع گردید و احمدپاشا با بی نظمی زیاد به عقب نشینی مجبور شد و لوازم زیاد را با ۱۲۰۰۰ مرده درعقب گذاشت. شاه اشرف چون بخوبی میدانست که برای استحکام موقف خود درفارس به حسن نیت عثمانیان نیاز دارد نخواست احمدپاشا بیش تراز آن تحقیر گردد. درحالیکه اوفرار مینمود برایش پیغام صلح فرستاد و در آن از مبادله اسیران جنگ و لوازم غیرحربی پیشنهادی نمود و درضمن برایش نوشت که "چون او بحیث یک حکمران قانونی قلمروهای خودرا در تصرف آورده است لذا مناسب نمیداند بحیث یک قطاع الطریق عمل کند و اموال برادران خودرا مصادره نماید." ۸۴ ولی عثمانیان مصمم بودند این لکه را باوجود "عمل سخاوت" اشرف ازبین برند. تا ۱۷۲۷ آنها یک لشکر دیگررا که عمده مرکب ازعیسویان بود تشکیل نمودند ولی این لشکر جدید "از گذشتن از سرحدات امپراتوری انکار نمود." ۸۵ و نخواست با احمد پاشا که او قبلاً با یک لشکر بزرگ (۶۰۰۰۰) مرکب از عناصر عرب و کرد در نزدیکی همدان اخذ موقع کرده بود یکجا شود. عثمانیان دراین وقت با مسایل بزرگ تروخطیرتر دردیگر حصص امپراتوری - مخصوصاً بارس ها، دوچار بودند. علاوهً آنها ازاین در هراس بودند که چون اشرف خود را "قریش" خوانده است ممکن به کومک عرب ها "صاحب مدینه و مکه گردد و خودرا سرکرده جهان

اسلام اعلان نماید. "۸۶ پس وزیر اعظم ضمن پیغامی به احمد پاشا اکیداً اصرار کرد که با اشرف صلح نماید. در اکتوبر ۱۷۲۷ چنین یک معاهده بین طرفین در همدان بامضاء رسید. عثمانیان اشرف را بحیث "شاه قانونی قلمرو فارس" شناختند و اشرف فتوحات عثمانی ها را در فارس برسمیت شناخت و سلطان عثمانی را بحیث "سرکردهٔ مسلمانان و جاه نشین واقعی خلیفه" قبول نمود. شاه اشرف به این ترتیب، بقیمت خاک فارس موقف خود را از خطر عثمانیان مصئون ساخت ولی در این اثنا علیه او یک جبهه مشترک بین نادرافشار و شاهزاده طهماسب در خراسان صورت میگرفت که سرانجام به حاکمیت افغان بر فارس خاتمه داد.

در خراسان از وقتیکه اصفهان به تصرف افغان ها در آمد سرکردگان محلی برای کسب قدرت در تلاش بودند. ابدالی ها در هرات برخاسته بودند. و ملک محمود سیستانی بر مشهد قبضه کرده بود. فتح علی خان قاجار در استرا آباد فعالیت مینمود و ازبک ها اکثراً بر خراسان تاخت و تاز مینمودند. در این هرج و مرج دسته های راهزنان اینجا و آنجا در فعالیت بودند. در بین این دسته ها شخصی بنام نادر قلی افشار (تولد ۱۶۲۸) شامل بود که برای مدتی با والی خراسان در راندن ازبک ها همدست شده بود ولی بعد از ۱۷۲۲ خود صاحب یک دسته جداگانه شده بود و نامی را در مقابل با ابدالیان هرات کمائی کرده بود. نادر قلی وقتیکه شهزاده طهماسب در ۱۷۲۵ درمازندران پناهنده میشد قدرت زیاد پیدا کرده بود ولی او هنوز هم یک شخص یاغی بود. برخلاف شهزاده طهماسب که وارث قانونی تاج فارس بود قدرت حقیقی نداشت. نادر قلی به این امید که خود در زیر سایه وارث قانونی ممکن روزی بقدرت برسد در ۱۷۲۷ به سفارش فتح علی خان قاجار در خدمت شاهزاده طهماسب

بحیث یک جنرال شامل شد و شاهزاده گناهان او را بخشود مگر نادرقلی بزودی باجازه غیر مستقیم شاهزاده فتح علی خان را که رقیب خود میدانست به این بهانه ازبین برد که او خیال بغاوت و خیانت بمقابل شاهزاده درسر دارد. نادرقلی با اینکار درحقیقت شاهزاده بی اختیار را تنها بر خود متکی ساخت با آنکه در محضر عام سخت از اطاعت و تابعیت به شاهزاده سخنها میگفت. شاهزاده چون باینفکر که خاندان او در ابتدا به کومک ترکمن ها منجمله افشار بقدرت رسیده بود اکنون نادرقلی قلباً با او کومک خواهد کرد. بهرحال، پیروزی بعد از پیروزی در جنگ ها نصیب نادرقلی شد تا اینکه در اواخر ۱۷۲۸ مشهد را به کومک یک لشکر نسبتاً بزرگ (۱۸۰۰۰) اشغال نمود. این اشغال قدم نخستین در راه احیای حکمرانی صفوی حساب میشد و شاهزاده طهماسب در آزاء این خدمت او را طهماسب قلی خان نامید. بعد از آن طهماسب قلی خان بزودی تمام خراسان را اشغال کرد ولی او امر حمله بر اصفهان را که از طرف شهزاده پیشنهاد شده بنرمی رد کرد و گفت بهتر است او با شاه اشرف در حالی مصاف دهد که لشکر او بعد از طی یک سفر ۳۰۰ میلی خوب مانده شده باشد. طهماسب قلی خان بعد از آن که به کومک دهقانان محل باستهکام و انتظام لشکر خود مصروف شد و آنرا برای جنگ علیه شاه اشرف آماده میساخت. ۸۷.

شاه اشرف بعد از عقد معاهده صلح باستهکام حکومت مشغول بود و در عین حال کرمان، یزد و غیره مواضع را باطاعت مجبور ساخت.

دراوایل سپتمبر ۱۷۲۹ با تمام لشکر (۳۰۰۰۰) مرکب از غلزائی ها، هزاره ها و درگه زین ها به سوی خراسان روان شده خصم نو را پیش از قوی شدن نابود کند. مگرموقف اشرف اساساً قوی نبود. حکومت او باجود موفقیت های تازه

و اتخاذ روش نرم او در برابر اهل فارس خارجی خوانده میشد. بهمین سبب بود که قبل از حرکت بطرف خراسان آن عده از اهل فارس که مستعد استعمال اسلحه بودند از شهرها رانده شدند. تنها عثمانیان حکومت اورا قانونی میشمردند. عموزاده خود او حکمران کندهار "اشرف را بیشتر بحیث دشمن و کمتر بحیث دوست میخواند." و او قبلاً مساعی اشرف را جهت پخش کردن سلطه او بر کندهار را ناکام ساخته بود. اشرف حتی از رسیدن قوت الظهر از کندهار هم محروم بود. اساس قدرت و حکومت اشرف در یک کشور بیگانه تنها لشکر تحت رایت او بود و بس. درآوانیکه اشرف بسوی خراسان روان بود طهماسب قلی خان با لشکر (۲۵۰۰۰) خود در نزدیکی شهر "دامغان در جنوب استرآباد موقع گرفت. شاه اشرف مصاف دادن را درآن محل به سبب " موقعیت مساعدتر لشکر فارس "۸۹ مصلحت نمیدید. ولی جنرالهای او چنین استدلال کردند که اگر درمقابل تاحیر واقع شود دهقانان و مردم محل چنین فکر خواهند کرد که ما ضعیف هستیم آنها درآنصورت از دادن مواد خوارکی انکار خواهند کرد وبعد ازآن ما "مجبور خواهیم شد تحت شرایط نامساعدتری بجنگیم." ۹۰ لشکر اشرف بتاریخ ۲ اکتوبر ۱۷۲۹ برلشکر طهماسب تاخت ولی اثر بر آن کرده نتوانست. بعد ازآن شاه اشرف لشکر خود را تقسیم کرد و از چهار طرف بر خصم حمله نمود.

لشکر طهماسب قلی خان بعد ازآنکه حملات متواتر افغان را بانظم کامل دفع نموده خود به حمله پرداخت و پیروز شد. افغان ها بسوی اصفهان عقب نشینی کردند. اگرچه لشکر افغان حین عقب نشینی در مرچه خوردنزدیکی و چندین مواضع دیگر در جنوب فارس با لشکر طهماسب قلی خان مصاف داد ولی هر دفعه تحت شرایط نامساعدتر تا آنکه در اوایل ۱۷۳۰ دیگر نامی از لشکر باقی

نماند و بکلی تجزیه شد. خود اشرف با عده ای از همراهانش در حالیکه بسوی بلوچستان روان بود درعرض راه نزدیک زرد کوه از طرف آن دسته اشخاص کشته شد که حکمران کندهار بآن مقصد مامور ساخته بود. ۹۱ حکمرانی افغان در فارس به ترتیب فوق پایان یافت. در ۱۷۳۸ نادرشاه حکمرانی غلزائی را در کندهار هم خاتمه داد. غلزائی ها دیگر هرگز براریکه قدرت نرسیدند، بآنکه در قرن ۱۹ تلاش هائی هم به این منظور کردند. مگر ظهور غلزائی ها بحیث یک قدرت مستقل، غلبه آنها بر فارس و سقوط فوری آنها سرمشقی برای درانی ها شد. درانیها چون غلزائی ها اول در هرات علم استقلال بلند کردند و سپس در کندهار بقیادت احمدشاه به فتوحات پرداختند و یک افغانستان مستقل و امپراتوری را تشکیل دادند. ولی احمدشاه برخلاف شاه محمود و شاه اشرف، خود را از مرکز اصلی قدرت جدا ساخت. و همینکه مقاصد فتوحات او برآورده شد بمركز خود مراجعت کرد. همچنان احمدشاه، برخلاف شاه محمود و شاه اشرف، بیشتر در هندوستان شمالی لشکرکشی کرد یعنی در منطقه ای که از باشندگان افغانستان اصلی قوت الظهر حاصل کرده میتوانست. علاوه این حقیقت که چون محمود و اشرف و بعد از آنها نادر افشار تاحدی زیادی فارس را از ثروت منقول خالی ساخته بودند واضع میسازد که چرا احمدشاه متواتراً برهند که ثروت آن هنوز کاملاً دست نخورده بود، تاخت.

امپراتوری افغان در عهد درانیها

همین که معلوم شد حکومت صفوی دیگر نمیتواند کندهار را از میرویس بدست آرد درانیها هم با آنکه در مرحله اول با صفوی ها همکاری کرده بودند علم استقلال را در هرات بلند نمودند و اعمال صفوی را از شهر راندند. متعاقباً

آنها به تمام آن ولایت مسلط شدند و در غوریان، بالامرغاب، بادغیس و او به حاکمان مقرر کردند. درانیها به این ترتیب اساس دولت را در هرات ریختند مثلیکه غلزائی ها این کار را در کندهار کرده بودند. در این وقت زعیم تمام قوم درانی اسد الله سدوزائی بود ولی، طوریکه قبلاً ذکر گردید، در ۱۷۲۰ بین آنها و غلزائی ها برسر فراه در دل آرام جنگ درگرفت. درانیها شکست کردند و زعیم شان کشته شد. درانیها بعد به شهر مشهد متوجه شدند ولی از اشغال ان عاجز ماندند. با آنها درگرد و نواح ان به فعالیت پرداختند بآنکه چندین دسته مخالف بین آنها ظهور کرده بود. در ۱۷۳۰ نادرشاه تصمیم بر منکوب شدن درانیها اتخاذ نمود و درمارچ ۱۷۳۱ بعد از یک سلسله موفقیت ها که به مشکل نصیب او شد (در جنگ کافرقلعه نادر زخمی شده بود) بسوی هرات روان شد در این وقت رهبر درانی ها ذوالفقار سدوزائی، برخلاف رقیبان وی الله یارخان و دیگران، مخالف هر نوع مصالحت با نادر قلی بود. مردمان فارسی زبان و یکدسته از مردمان غلزائی که از کندهار بمقصد مخالف با نادرانجا رفته بودند طرفدار درانیها بودند. مردمان امامی شهر با تیمنیها طرف نادر را گرفتند. با آنها او نتوانست بسبب غیر موثر بودند توپ های ضعیف خود شهرقوی و حصین هرات را بگشاید. هرات برای ۱۱ ماه در محاصره بود تا آنکه در فبروری ۱۷۳۲ گشوده شد. نادرشاه باوجود مخالفت سخت درانیها به قتل عام آنها مبادرت نکرد. صرف بعضی از رهبران درانی را درحبس انداخت و دیگران را در مناطق بین سمنان و مشهد متوطن ساخت. ۹۲ درانیهاییکه درمعیت نادرشاه بودند خدمات خوبی انجام دادند. آنها برهبری عبدالغنی خان الکوزائی علیه قیام کننده گان دامغان یعنی لگزائیها و همچنان بمقابل اردوی عثمانی درمجاورت دریای دجله بنفع نادر

جنگیدند. نادرشاه در آزاء این خدمات شان اسیران آنها را رها کرد و برای شان وعده کندهار را بعد از استرداد آن از غلزاییها داد. در ۱۷۳۸ وقتی این کار انجام گرفت نادرشاه بدرانیها اجازه مراجعت به هرات و کندهار داده و زمین هائی را که یکوقت ملکیت شان بود برایشان مسترد نمود. این زمین ها قرار هدایت او توسط عبدالغنی خان الکوزائی بین عشایر عمده درانی تقسیم گردید. ارغنداب الکوزائیها، زمینداور به الیزائیها، ارغستان به اچکزائیها و سایر مناطق به بارکزائیها و غیره تخصیص داده شد. ۹۳ بزرگان درانی بمثل سابق تا قتل نادرشاه در ۱۷۴۷ در فتح آباد خوشان در خراسان به قطعات خود در لشکرکشی های او برهبری نور محمدخان الیزائی (عبدالغنی خان الکوزائی وفات کرده بود) سهم داشتند. بین این بزرگان شخصی بود بنام احمدخان سدوزائی، امپراتور آینده افغانستان.

درانیها تا قتل نادرشاه از نواحی مشهد به کندهار و هرات مراجعت کرده بودند. سران آنها و آنهائیکه در خدمت نادرشاه بودند بزودی با آنها پیوستند و برآن شدند که سرکرده ای از خود داشته باشند و این بخاطریکه متوطن شدن عشایر درانی در مواضع جدید مخصوصاً با نظرداشت مخالفت غلزائی ها به یک حکومت قوی و موثر ضرورت داشت و سرکردگان درانی که در خدمت نادرشاه بودند در مسایل کشورداری مخصوصاً در امور نظامی تجارب زیاد اندوخته بودند. بنابراین بزرگان عشایر عمده درانی چون جمال خان بارکزائی، نورمحمد خان الیزائی، نصرالله خان نورزائی، مهابت خان پوپل زائی، موسی خان اسحق زائی و غیره در ۱۷۴۷ در زیارت شیر سرخ نزدیک نادرآباد جرگه شدند مگر تا مجلس هنم هیچ یکی از آنها بحیث مطاع انتخاب نشد و موازنه بین کاندیدان متعدد همچنان برقرار بود. ظاهراً هیچ یکی از آنها نمیخواست

چنان شخص انتخاب گردد که بلحاظ کرکتر متمایل به دکتاتوری و بلحاظ قومی دارای کثرت و قوت ویا از هردوبهره مند باشد. اینان دیگر حاضر نبودند باز مطلق العنانی چون نادرشاه افشار بر آنها حاکم باشد. بهمین سبب بود که درانی ها نه برجمالخان راضی بودند و نه برنور محمد خان الیزائی به سببی که اولی سرکرده بزرگترین عشا بود و دومی سریع الاشتعال و متمایل به دکتاتوری بود با آنکه اوتا آنوقت بحیث میرافغان سرکرده تمام شان بود. بالاخره بعداز جرگه نهم یک شخص روحانی بنام صابرشاه لاهوری احمدخان سرکرده عشیره کوچک سدوزائی را بمقام رهبری کل پیشنهاد باسانی پذیرفته شد بدون آنکه خود احمدخان، مانند سرکردگان دیگر، قبلاً خودرا کاندید کرده باشد. آنچه شاملین جرگه را بموافقت وا داشت عمده شخصیت اجتماعی و پسندیده احمدخان و موفقیت های او درلشکرکشی های نادرشاه بود. ملاحظات دیگری هم دراین انتخاب موثر بود از جمله مقام ممتاز اخلاف سدوخان که احمدخان از جمله آنها بود و نیمه میرائی بودن زعامت تمام قوم در خاندان او (در دوره سلطه نادرشاه سدوزائی هاین مقام راز دست داده بودند). علاوه برآن پیشنهاد صابرشاه مظهراراده و میشت الهی تلقی گردیده مخصوصاً وقتیکه صابرشاه ضمن یک وعظ مختصر بآنها اخطار داد که در صورت نفی احمدخان شاید به قهر و غضب خدا مبتلا شوند.

این سرکردگان به این فکر هم شدند که چون احمدخان به یک عشیره کوچک منسوب میباشد خلع او برای آنها، در صورتیکه او بدکتاتوری گراید، مشکل نخواهد بود. ۹۴ به این ترتیب احمدخان بحیث احمدشاه درانی، باخوشه گندم بحیث تاج برسراز جرگه بیرون شد و درحالیکه امپراتوری صفوی منقرض شده بود و امپراتوری بابری درهند روبانحطاط بود به تشکیل و تنظیم دولت

افغانی پرداخت و به لشکرکشی‌ها آغاز نمود. ولی دولتی را که احمدشاه بمیان آورد درواقع ادامه‌ و شکل انکشاف یافته دولت‌هایی بود که درانیها در هرات و غلزائی‌ها در کندهار قبلاً تاسیس کرده بودند. دولت احمدشاهی در اثر جرگه و مشوره بمیان آمد لاقلاً در دوره سلطنت خودش باساس جرگه دوام کرد. علاوه برآن، مؤسس آن، برخلاف سایر مؤسسیین امپراتوری‌ها چون شاه اسمعیل صفوی یا با برگورگانی و یا نادرشاه افشار، به مصلحت و مشوره (باآنکه ازخواص و نخبه گان بود)، نه از راه شدت و قوت، باریکه قدرت وجهانیان رسید. درجریان ۲۶ سال سلطنت احمدشاه (۱۷۴۷ - ۱۷۷۳) وقایع مهمی درافغانستان رخ داد. مهمترین آنها البته مستقل شدن وزیریک مرکزواحد قرارگرفتن افغانستان اصلی از سند تا هندوکش تحت یک حاکمیت یک خاندان افغان یعنی سدوزائی بود. الحاق دیگر مناطق بان چون کشمیر، پنجاب، سند، بلوچستان، خراسان فارس، ترکستان و بدخشان یک افغانستان امپراتوری را بمیان آورد. خواحمدشاه شاهنشاه عنوان داشت (احمدشاه درهند بیشتر به این لقب یادمیشد) و امپراتوری او بنام امپراتوری درانی خوانده میشد. مناطق امپراتوری باج میپرداختند و بعضی ازاقوام و مناطق خودافغانستان یا هیچ مالیات نمیداند ویاخیلی ناچیز میپرداختند. مصارف دولت بیشتر ازغنایم فتوحات و باج بدست می آمد. ۹۵ بدینصورت ضرورت تحمیل مالیات‌های سنگین برمردمان خودافغانستان پیدا نشد و درنتیجه ضدیت بین حکومت و رعیت حاد نگردید. بعلاوه چون سیستم اداری مبنی براصل عدم مرکزیت بود والیان و بزرگان اقوام در اداره مناطق و اقوام تاحد زیادی آزاد بودند. عمال دولت بیشتر در شهرها حکومت میکردند و در راس ادارات ملکی و لشکری درانیها قرار داشتند. این روسای عشایر درانی در عین

حال بنام سردار سردگی آن قطعات نظامی را هم بعهده داشتند که هم خود آنها و هم بزرگان قومی در وقت ضرورت به حکومت تهیه میکردند و درازاء آن از دولت یا معاشات میگرفتند و یازمین بنام تیول حصول میکردند. دولت یک قطعه بسیار کوچک اردوی منظم دایمی بنام غلام شاهی یا غلام خانه دردسترس داشت که بر طبق عنعنه مرکب از بعضی اقلیت ها و غلام های دربار بود. کارهای دفتری لسان دری اجراء میشد و عمال دولت دری زبانان بودند با آنکه زبان دربار و اعیان و ارکان عالی رتبه دولت و قسمت بیشتر مردم پشتو بود. علاوه برآن دولت احمدشاهی دارای خصوصیات ذیل بود.

۱- دولت احمدشاهی شخصیت خودشاه بیشتر از هر چیز دیگر در حفظ موازنه عمومی حایز اهمیت بود. سیاستمداری احمدشاه دراین بود که اواین موازنه را بطوری حفظ کرد که بااستثنای چند مورد از زور و شدت کارنگرفت. بهمین سبب بود که در دوره او بجزیک چند توطیه ناکام که از طرف بعضی سرداران جاه طلب منجمله نور محمد الیژائی صورت گرفت دیگر برضد او قیام برپا نشد مگر جانشینان او از حفظ این چنین موازنه عاجز ماندند و دولت احمدشاهی در نتیجه متزلزل شد.

۲- سرداران درانی در در دولت احمدشاهی، طوریکه قبلاً تذکار یافت، بابدست آوردن امتیازات بیشمار نظامی، سیاسی و مالی بموقف ممتازی رسیدند. علاوه برآن، آنها باحصول غنائیم جنگی در لشکرکشی های بیشمار تمول زیاد اندوختند و بصورت عمومی بحیث ستون فقرات دولت احمدشاهی یک طبقه متمول ممتاز اشراف درباری را تشکیل دادند و بحدی مقتدر شدند که خطری بدولت محسوب شدند. این خطر در عهد تیمورشاه (۱۷۷۳ - ۱۷۹۳)، پسروجانشین احمدشاه، وقتی محسوس شد که بیشتر سرداران

درانی برادر ورقیب تیمورشاه را بمقابل او حمایت کردند. تیمورشاه که در محیط های غیر درانی تولد و تربیه شده بود برای غیر موثر ساختن این خطر مرکز سلطنت را بکابل نقل داد و مناصب عالی دولتی را بعناصر غیردرانی اعطا کرد و خود بیشتر براقلیت های شهری اتکاء نمود. این اقدامات را که تیمورشاه اصلاً بمنظور استحکام حکومت مرکزی اتخاذ کرد باعث یک سلسله قیام ها از طرف درانیها وسایر پشتون ها شد (مردمان غیر پشتون در دوره سلطنت او قیام نکردند). تیمورشاه تمام این قیام ها را بشمول تجاوزات بیگانگان برامپراتوری افغان منکوب و دفع نمود ولی دولت امپراتوری درعهد همین شاه روبه انحطاط نهاد و در وقت پسرانش تجزیه شد و خاندان سدوزائی در ربع اول قرن نهم سقوط کرد.

۳-دوام و استحکام دولت احمدشاه بیشتر وابسته به حسن نیت والیان و بزرگان قوم بود وحکومت مرکزی از اداره مستقیم مملکت عاجز بود. مگر والیان بیشتر شاهزادگان بودند و تعداد شان زیاد بود. شاهان بخاطر استحکام حکومت با خاندان های متفذ روابط ازدواج قایم مینمودند و علاوه برآن کنیزهای زیاد نگاه میکردند. بعبارت دیگر هر یکی از شاهان اولاد متعدد داشت و برادران اندر ازم جدا تربیه و بزرگ می شدند و شاهزادگانیکه در ولایات حاکم و باهم برادراندر بودند بعد از فوت شاه برسر تاج و تخت معمولاً جنگ و جدل میکردند. چون کدام پرنسب معین جانشینی سیاسی مراعات نمیگردید راه برای همچو جدل ها بازبود و این جدل ها که باعث جنگ های داخلی دوامدار میشد و متنفذین اطرافی و بزرگان قومی هم درآن ها طرف میگرفتند مخصوصاً بعد از فوت تیمورشاه خطرناک گردید بحدیکه یک علت عمده سقوط امپراتوری و خاندان سدوزائی را فراهم آورد.

۴- چون منابع عایداتی افغانستان اصلی غیر مکفی و از مناطق امپراتوری نامنظم و کم دوام بود این وضع اساس دولت احمدشاهی را متزلزل ساخت ولی این تزلزل تدریجی و غیره محسوس بود. احمدشاه با تمام درایت و قدرت خود نتوانست عواید مکفی ثابتی برای دولت تهیه کند و دولت او، طوریکه قبلاً ذکر گردید، بیشتر با غنایم جنگی و باج ها از مناطق امپراتوری تمویل میشد. باج های خارجی حتی در ایجاد دوتنظیم حکومت در همان سال اول جلوس او هم نهایت موثر بود (در آن سال دومیلون روپیه که بحیث باج به نادر افشار فرستاده میشد در کندهار به تصرف احمدشاه درآمد). بنابراین وقتیکه در دوره اخلاف او مناطق امپراتوری مخصوصاً پنجاب و کشمیر که عواید هنگفتی از آنها بدست می آمد اجانب افتاد افغانستان سخت بمضیقۀ مالی دوچار شد و منازعات و جنگهای داخلی حاد گردید اخلاف او تاریخ چهارم قرن نهم یا نخواستند ویا نتوانستن با وضع مالیات ها بر زمین های معاف شده و تزئید مالیات ها بر زمین هائیکه مالیات های ناچیز می پرداختند برای دولت عواید ثابت و کافی تهیه کنند. در عوض آنها محصولات گمرکی و محصولات بر اهل کسبه را زیاد ساختند. این سیاست سبب شد که زمینداران بزرگ کما کان مقتدر باشند و تاجران و اهل کسبه همواره زیر فشار بوده تجارت از انکشاف بازماند مخصوصاً وقتیکه تجارت عنعنی ترانزیتی به سبب انکشاف تجارت بحری ناچیز شده بود و افغانستان از این ناحیه خیلی متضرر شده بود. عمدۀ به سبب همین علت بود که شهرها بعد از احمدشاه از انکشاف بازماند. فشار دول خارجی مخصوصاً با آغاز قرن نهم هم تاثیرات مخربی براوضاع داخلی وارد کرد که بااضافه عوامل فوق دولت و حاکمیت خاندان احمدشاهی بالاخره در ۱۸۱۸ در کابل از بین رفت.

حاکمیت محمدزائی و ظهور افغانستان معاصر

باآنکه جمال خان بارکزائی در ۱۷۴۷ در جرگه شیرسرخ بنفع احمدشاه از کاندیدی منصرف شده بود بارکزائی ها در دورهٔ سدوزائی ها اهمیت زیاد پیدا کردند و بزرگان آنها رول بزرگی در امور مملکتی بازی نمودند. بارکزائیها بدوعلت یک قبیله مهم درانی شمرده میشدند. اول، تعداد آنها زیاد بود؛ دوم، آنها بعد از متوطن شدن درحوالی گرشک صاحب زمین های وسیع و ثروت و مکنت شده بودند. عبارت دیگر بزرگان بارکزائی که شاخهٔ محمدزائی یک عشیره مهم آن بود بمقایسه پوپل زائی که شاخهٔ سدوزائی یک عشیره کوچک آن بود صاحب پشتوانهٔ قوی تر بودند.

سردار پاینده خان، پسر جمال خان محمدزائی بارکزائی، مهمترین حامیان درانی تیمورشاه بود. تیمورشاه لقب سرفرازخان باواعطا کرد. سرفرازخان حین وفات تیمورشاه بقدری صاحب نفوذ و امتیاز شده بود که زمان شاه به کومک او به پادشاهی رسید و شاه جدید او را بحیث امیرالامرا، مقرر نمود. مگروقتی شاه زمان (۱۷۹۳ - ۱۸۰۱) خواست بمثل پدر خود بمنظور استحکام حکومت مرکزی از نفوذ و اقتدار سرکردگان قومی بکاهد و افراد مربوط به خاندان های غیر مهم و کوچک را بمناصب عالی ارتقاء دهد بین او و سرفرازخان روابط تیره شد بحدیکه اخراالذکر به کومک عده ای از بزرگان دولتی در ۱۷۹۹ برای خلع شاه توطئه چید. توطئه کشف شد و طرح کنندگان بشمول سرفرازخان کشته شدند. سرفرازخان بمثل تیمورشاه پسران فراوان داشت. پسر ارشد او فتح خان برضد شاه با برادر رقیب او محمود پیوست زمان شاه کوروخلع گردید و شاه محمود دوبار به کومک فتح خان پادشاه شد (۱۸۰۳-۱۸۰۱ و ۱۸۰۹ - ۱۸۱۸). فتح خان که نام "تاج بخش"

کمائی کرده بود بحیث یک وزیر بسیار مقتدر در اداره افغانستان دست آزاد داشت. اوبرادران متعدد خود را در محلات مختلف مملکت و امپراتوری بحیث حاکمان مقرر نمود و خود برای دفع خطرهای سکه وقاجار و معاندین داخلی به لشکرکشی های متعدد پرداخت و امپراتوری روپانحطاط احمدشاهی را تاحد زیاد رونق داد. در همین سلسله در ۱۸۱۸ برای دفع خطر حکومت قاجار به هرات شتافت. در آنجا اول حکمران آن ولایت را عزل نمود و بعد در موضع کافرقلعه با لشکری بمقابله لشکر قاجار پرداخت. در اول فتح نصیب او شد ولی حین هزیمت لشکر مقابل گلوله ای بدهن او اصابت کرد. او را همراهانش بیهوش از میدان خارج کردند و لشکرهای رقیب تا خیبر از موقف همدیگر به مواضع خود بازگشتند. این موقعی بود که شاهزاده کامران از قدرت روز افزون وزیر فتح خان و برادران متعدّدش سخت درهراس شده بود و او بقرار نوشته ی معتقد شده بود که "وزیر فتح خان پلان داشت تاج و تخت از آن باکزائی ها گردد ولی آنها اول میخواستند تمام افغانستان زیر لوای یک شخص واحد درآید" و کامران چنین میپنداشت که مقصد "نضهت فتح خان بغاوت میباشد." ۹۵ الف بنابر آن شاهزاده کامران باجازه "پدرنیمه کودن" خود درصدد از بین بردن وزیر فتح خان شد. همان بود که وزیر فتح خان روزی در دربار او بغتتاً کور ساخته شد. شاهزاده کامران تند خو و کوتاه بین بود. برای خنثی ساختن خطر بارکزائی ها بچنان عمل ناعاقبت اندیشانه دست زد که اسباب فوری سقوط خاندان او را فراهم آورد. بعد از کورشدن و کشته شدن متعاقب وزیر فتح خان آخرین رشته همکاری بین این دو خاندان از بین رفت و برادران مقتدر وزیر مقتول متفقاً برضد حاکمیت سدوزائی برخاستند و بزودی شاه محمود را از کابل به هرات اخراج کردند. کابل، پشاور و کندهار بدست

برادران وزیر فتح خان افتاد و حاکمیت ۷۱ ساله سدوزائی در کابل پایان رسید (۱۸۱۸) ۹۶

بارکزائی ها در حالیکه افغانستان روبه تجزیه بود بر سراققدار آمدند. از مدتی بود که عوامل خارجی و داخلی افغانستان را در حال انحطاط و تجزیه قرار داده بود. موثرات داخلی که با منازعات بین شاهزاده گان سدوزائی برسر تاج و تخت شروع شده بود با آغاز مجادلات بین آنها و برادران بارکزائی قوت گرفت و بعد از سقوط خاندان حاکمه با آغاز مجادلات دیگر بین برادران بارکزائی هنوزهم جدی تر و خطرناک ترشد. بآنهم دراین گیرودار سردار محمد عظیم خان، برادر وزیر فتح خان، از ۱۸۱۸ تا ۱۸۲۳ بنام تمام افغانستان در کابل بحیث وزیر اعمال قدرت مینمود بآنکه یک شاه پوشالی سدوزائی بنام ایوب شاه تاج برسرداشت. ولی بعد از وفات این سردار کابل، کندهار و پشاور بر طبق پلان سردار شیردلخان بازکزائی به سه واحد علیحده تقسیم شد. این وضع از ۱۸۲۳ تا ۱۸۲۶ دوام کرد. حکومت مرکزی از بین رفت و سرداران مسمی به پشآوری کابلی و کندهاری بالترتیب برولیات متذکره حکمرانی مینمودند. چون ولایت کابل بلحاظ قوت بشری، وسعت خاک و داشتن منابع بر سایر ولایات امتیاز داشت و هم کابل مرکز امپراتوری افغانستان و مدبرترین تمام برادران بود، به توسعه حکومت موفق شد و از ۱۸۲۶ تا ۱۸۳۶ مناطق غزنی، کوهستانی، لوگر و جلال آباد را بآن ضمیمه ساخت. در ۱۸۳۶ علما و بزرگان ضمن مراسم بسیار ساده برای مؤثر شدن مقابله و جهاد باسک های متجاوز پنجاب لقب امیرالمؤمنین راباو دادند. خطبه بنام او خوانده شد و سکه بنام او ضرب گردید. به این صورت سردار دوست محمدخان بحیث اولین امیر

خاندان محمدزائی بربرادران رقیب تفوق پیدا کرد. بعد در صدد تامین تمام افغانستان شد مگر مداخله انگلیس ها در ۱۸۳۹ بحکومت او خاتمه داد. مؤثرات خارجی هم در تجزیه افغانستان از مؤثرات داخلی کمتر دخیل نبود. این خطرات مستقیماً بعد از تاسیس دولت قاجار در فارس در ۱۷۷۹ و از سک ها در پنجاب در ۱۸۰۰ متوجه افغانستان شد. این دولت های جدید التاسیس به حمایه و تحریک دول استعماری اروپا یعنی روسیه و برتانیه به تجاوزات علیه افغانستان پرداختند. مگر سک ها برهبری رنجیت سنگ با اشتغال ملتان در (۱۸۱۸)، کشمیر (۱۸۱۹)، دیره جات (۱۸۲۱)، پشاور (۱۸۳۳) و سند (۱۸۴۳) متجاوز ثابت شدند. یک قسمت افغانستان اصلی بدین ترتیب در زیر سلطه اجانب رفت. قاجارها خراسان فارسی را اشغال کردند (۱۸۰۳) و هرات را هم زیر نفوذ آورند. با آنکه آن ولایت هنوز هم دردست حکمرانان مستقل افغانی، سدوزائی قرار داشت. ترکستان و بدخشان از کابل جدا و بین میران محلی تقسیم شد. در ۱۸۳۹ خود کابل در مرحله اول جنگ اول افغان و انگلس مورد تاخت و اشغال قوای انگلیسی و یک شاه فراری سدوزائی بنام شاه شجاع قرار گرفت. انگلیس ها این تهاجم را ظاهراً دفع خطر روس بافغانستان از راه فارس و درنهایت دفع خطر به هندوستان وانمود کردند ولی غایه اصلی آنها گسترش سلطه برافغانستان بنام یک شاه پوشالی بود. حکومت از همان وهله اول بنام شاه شجاع آغاز یافت. امیردوست محمدخان اول بمقابل قوای بزرگ مهاجم به فرار مجبور گردید و به بخارا پناه برد. لیکن در ۱۸۴۰ دوباره بافغانستان آمد و در محل پروان لشکر جمع نمود و یک قطعه قوای نظامی انگلیس را شکست داد. لیکن چون چانس کامیابی نهائی خود را کمتر و حیات خود را در معرض خطر دید، بدشمن تسلیم شد و

متعاقباً به هندوستان تبعید گردید. آهسته آهسته نمایندگان سیاسی انگلیس خود بحکومت کردن شروع کردند. در دو سال اول در قسمت مالیات ها و تشکیل قطعات منظم اردو و بنام جانباز و حاضر باش و غیره اقدامات هم کردند. ولی وقتی چهره اصلی انگلیس ها و سبب واقعی حمایت آنها از شاه شجاع اشکار شد بقول نویسنده غربی "تمام مملکت برضد غاصبین انگلیس بخشم و غضب برخاستند." ۹۶ الف بقول یک نویسنده ایرانی در این جنگ "...ننگی عظیم در افغانستان بر سپاه انگلستان وارد آمد همانا مانند وی در ممالک آسیا هیچ دولتی را روی نداده." ۹۷. افغانها به قیادت غازی محمد اکبرخان مشهور اول در کابل روسای سیاسی و نظامی اردوی آن دولت قهار را ازپا در آوردند و بعد اردو و وابستگان هندی آنها که جمعاً به ۱۶۵۰۰ نفر میرسید در راه مراجعت بین کابل و جلال آباد نابود کردند. ۹۸ انگلیس ها از فکر کنترل نمودن افغانستان مصرف شدند ولی پشاور را که متصل بعد از فوت رنجیت سنگ اشغال کرده بودند نگاه کردند. باتمام این انارشی ها و خرابیها وارده از جنگ باز دولتی به قیادت امیر دوست محمد خان (۱۸۴۳ - ۱۸۶۳) که بعد از ناکامی انگلیسها محترمانه و بدون کدام شرط و قید با افغانستان مراجعت کرده بود از سر تنظیم گردید. چون در این کشور عنعنه کشور داری قدیمی بود و اسلام وجود یک سرکرده را برای دفاع و تنظیم حیات جامعه اسلامی حتمی میدانست امیر دوست محمد خان قسماً بکومک پسر خود، وزیر اکبرخان، موفق به تامین تمام کشور از پشاور تا دریای آمو بشمول ترکستان، بدخشان، کندهار (۱۸۵۶) و هرات (۱۸۶۳) شد. این بار انگلیسها هم بغرض طرد نفوذ قاجار و در نهایت بغرض حفاظت هندوستان در تامین کندهار و هرات و استحکام دولت با او کومک های دیپلماتیکی و مادی

نمودند، طوریکه از معاهدات دوستی جانبین منعقدۀ سالهای ۱۸۵۵ و ۱۸۵۷ مشهور است. انگلیسها درعین حال باین کومک خود روشی راطرح کردند که مقصد آن متوجه ساختن افغانستان بطرف ولایات شمالی و غربی و تقلیل فشار جهت استرداد آن ولایات درشرق بود که انگلیسها بر آنها قبضه کرده بودند. ایشان دراین روش موفق هم شدند زیرا دوست محمدخان مسئلۀ استرداد مناطق از دست رفته در شرق را بعد از یک لشکرکشی مختصر در ۱۸۸۴ در موقع سقوط دولت سک ها بصورت جدی تعقیب نکرد با آنکه اصلاً روی همین موضوع لقب امیرالمؤمنین باو داده شده بود. انگلیسها درجریان قیام هند (۱۸۵۷) سخت پریشان شده بودند و درداخل افغانستان تقاضا برای استرداد همین مناطق موجود بود. دوست محمد خان به تامین کشور واستحکام خاندان ودولت پرداخت. مثل تیمورشاه ولایات عمده را بین پسران خود تقسیم ویک اردوی منظم و دایمی تشکیل نمود. سیستم دولتی او براصل عدم مرکزیت بنا بود باآنکه خودش برطبق عنعنۀ یک امیر مطلق العنان بود. او در دورۀ دوم سلطان خود در اداره کشورو تحکیم حاکمیت بمقابل برادران و برادرزادگان یاغی تدبیرو دیپلوماسی را براعمال قدرت و زور مرجع دانست مگر مخالفین غیر خاندانی را بشدت کوبید و مجاهدین نامداری چون نائب امین الله لوگری وغیره ارازبین برد. ازیکطرف پسران حاکم او در اداره ولایات خود اختیارات وسیع داشتند و هریکی چون شاه کوچکی اعمال قدرت مینمود وولایت خود برا بمنزلۀ ملکیت شخصی میدانست. از طرف دیگر سرکردگان قومی و اطرافی مثل سابق دراداره ولسهای مربوط خود دست نسبتاً آزادی داشتند. بهمین سبب بود که بعد از مرگ امیر دوست محمدخان مثل دوره شاهزادگان سدوزائی یک دورۀ دوامدار جنگهای داخلی (از ۱۸۶۴ - ۱۸۶۸)

بین پسران او برسر تاج و تخت آغاز یافت. جنگهای متعددی رخ داد و ادعاداران و امیران متعددی آمدند و رفتند تاآنکه امیر شیرعلی خان باردوم در اواخر ۱۸۶۸ به پادشاهی رسید و تا ۱۰ سال دیگر مثل پدر خود و در بعضی ساحات بیشتر از او به تأمین افغانستان و تحکیم خاندان و دولت موفق شد. امیر شیرعلی خان از چند جهت یکدولت عصری تشکیل کرد. کابینه ای به سرپرستی صدراعظم، نورمحمدشاه فوشنجی، بمیان آورد. یک مجلس مشورتی برای مدتی تاسیس نمود و بودجه دولتی را تنظیم کرد. در دوره او عواید دولت بر مصارف زیادت مینمود و یک اردوی منظم دایمی به تعداد ۵۶۰۰۰ تشکیل داده در کارخانه دولتی تفنگ های عصری و توپ ها ساخته میشد. مالیات ها به نقد حصول میشد مگر تحصیل آنها بمثل سابق بیشتر بعهد بزرگان قومی بود. علاوه بر آن این بزرگان در برابر معاشات دولتی در وقت ضرورت سوارکاران تهیه میکردند و در اداره و تنظیم امور اقوام و محلات خود مثل سابق تاحدی زیادی آزاد بودند. عمال حکومت شهرها و مناطق مجاور را بصورت مستقیم و سایر مواضع را بصورت غیر مستقیم اداره مینمودند. افراد در برابر دولت تا حدی زیادی آزادی داشتند و در گشت و گذر در وطن و خارج مقید بقیدی نبودند. در این دوره در نتیجه امتزاج اصل معتدل مرکزیت در نظام دولتی و وجود آزادی فرد جامعه افغانستان بدون تناقض های حاد بسوی عصری شدن و وتکامل پویان بود ولی فشارهای خارجی مخصوصاً سیاست جدید پیشروی حکومت هند برتانوی جهت رسیدن به مناطق ستراتیژیکی هندوکش دولت افغانستان را از بین برد و انگلیس ها بار دوم در ۱۸۷۸ مراکز شهری و مناطق مهم جنوب هندوکش را بشمول کندهار، کابل و جلال آباد اشغال کردند. امیر شیرعلی خان پس از آنکه در برابر

قوای مهاجم مجبور به ترک پایتخت گردید پس از مدت کوتاهی درمزارشریف فوت کرد و انگلیس ها در صدد آن شدند که پسر او امیر محمد یعقوب خان (۱۸۷۸ - ۱۸۷۹) را مثل شاه شجاع سدوزائی برای پیشبرد سیاست خود استعمال کند و بنام امور حکومت را خود در افغانستان اجراء نمایند. مگر در سپتمبر ۱۸۷۹ افراد و افسران نظامی و مردم کابل کوگ ناری، سفیر انگلیسی مقیم بالاحصار را به هیت معیتی او کشتند. انگلیس ها باز به لشکرکشی در افغانستان پرداختند. امیر را با آن ارکان درباری که مخالف سرسخت انگلیس ها بودند بهند تبعید کردند و چنان سیاستی در پیش گرفتند تا افغانستان را بکومک آن عده از سرداران دربار که بنام "کمناری زائی" و "لاتی" مشهور شده بودند و بعضی از اقلیت های شهری اداره کنند. درعین حال اینها افغانستان را به سه واحد مستقیل کابل، کندهار و هرات تقسیم شده اعلان کردند. از جمله حکومت کندهار را دریک خاندان محلی بارکزی میراثی اعلان کرده حاکمیت آنرا تضمین نمودند.

سیاست حکومت هند برتانوی برای این مفکوره غلط بنا بود که افغانستان صرف یک افاده جغرافیوی و جایگاه مردمان غیر متجانس و حتی مخالف همدیگر است که فقط تصادف آنها را بدون آنکه بین خود علایق و وجوه مشترک داشته باشند جمع نموده است. انگلیس ها بنا برآن تصور میکردند که تجزیه افغانستان کاریست آسان و مردم از ظلم خاندان شیرعلی بیزار شده بحکومت "قانونی و عادل" انگلیس ها رو خواهند آورد. درحالیکه "کمناری زائیها" به نمایندگان سیاسی انگلیس در برابر معاش ها تسلیم و انگلیس ها از موفقیت سیاست خود در افغانستان مطمئن شده بودند. جرقه های مقاومت ملی از اطراف مملکت مخصوصاً غزنی، وردگ، کوهستان، لوگر،

ننگرهای، نجراب و پکتیا بلند شد. در دسمبر ۱۸۷۹ از ۴۰۰۰۰ تا ۶۰۰۰۰ مردم مرکب از دهقانان، ملک ها، ملاها، افراد و افسران اردوی تجزیه شده امیرشیرعلیخان بقیادت ملا مشک عالم اندری، جنرال محمدجان وردگ، میربچه خان کوهستانی، محمد عثمان خان تگابی، غلام حیدر خان چرخي وغيره بکابل هجوم آوردند و بعد ازاینکه با دست های خالی یا با سیلابه ها یا با تفنگ های دهن پرو یا تنها به بیرق های قومی و مذهبی قطعات لشکری منظم و بمراتب مجهزتر انگلیس را به قوت ایمان و احساسات سرشار دفاع از وطن، ناموس و مذهب در مواضع مختلف و گرد و نواح شهر کابل شکست دادند آنها را بالاخره در چاونی محکم شیرپور معصور کردند ولی اینها نتوانستند محصورین را به تسلیم شدند مجبور نماید مثلیکه وزیر اکبرخان، سردار سلطان احمدخان و محمدشاه خان بابکرخیل انگلیس ها را در جنگ اول افغان و انگلیس از پا در آورده بودند. حقیقت این بود انگلیس ها بلحاظ سیاسی و تخنیکی و داشتن تجارب در جنگ ها (دراغانستان وسایر نقاط دنیا) و با داشتن تشکیلات و دسپلین نظامی از افغان ها بصورت غیر قابل مقایسه در جلو بودند و لشکرشان در شیرپوربکومک توپ ها و تفنگ های عصری بعد از نه روز محصور بودن درحالیکه استفاده جویان و ماجرا جویان در کامپ غازیان بی انتظامی بزرگی در شهر تولید کرده بودند به بیرون شدن موفق شدند. مگر این عقب نشینی غازیان معنی این را نداشت که آنها از مقابله و جهاد منصرف شده اند. برخلاف، آنها یک حکومت موقتی بنام سردار موسی جان، پسر خورده سال امیرمحمد یعقوب خان مخلوع، در غزنی تشکیل نمودند و برای طرد کردن انگلیس ها بنای ترتیبات دامنه داری را گذاشتند. محرک و پیشوای واقعی جهاد دراین مرحله، غازی محمدجان خان وردگ،

بود. او در حالیکه به طبق رسم افغان ها قرآن در گردن داشت و سرش برهنه می بود به معیت یکدسته مجاهدین سوار به منظور متحد ساختن اقوام مختلف و هجوم بردن ثانی برکابل و طرد انگلیس ها و فعالیت های بی نظیری نمود و هنگامه جهاد را با تمام قدرت و شور دو تمام مناطق بین کلات و منگل شخصا و توسط نمایندگان خود تا خروج انگلیسها زنده نگاهداشت. به این ترتیب مجاهدین بقیادت او عملاً با انگلیس نشان دادند که بخلاف تصور آنها علایق قوی ملی، دینی تاریخی و منافع مشترک مردم افغانستان را سخت باهم بسته است. در اثر کوششات همین مجاهدین بود که در کابل حکومت پوشالی از بین رفت و در خود انگلیستان در نتیجه طرز حکومت دموکراتیکی و انتخابات عمومی حکومت برسر اقتدار توسعه جویی محافظه کار برسر مسئله افغان سقوط کرد و حکومت لبرال اخراج قوارا از افغانستان (بدون کندهار) اعلام نمود. درهمین وقت بود که سردار عبدالرحمن خان، یکی از نواسه های امیردوست محمد خان که مدت ۱۱ سال در سمرقند در حال تبعید به سر برده بود، به بدخشان وارد شد و در حالیکه او از یکطرف با غازیان مراده قایم کرد از طرف دیگر با انگلیس ها در اثر دعوت شان داخل مفاهمه شد تا آنکه در ۲۰ جولای ۱۸۸۰ مردم افغانستان او را در چاریکار بحیث امیر انتخاب کردند. مقارن همین وقت یعنی ۲۷ جولای افغان ها بقیادت سردار محمد ایوب خان غازی یک لشکر انگلیس را در محاذ میوند کندهار بکلی منهزم نمودند. انگلیس ها چون دیدند که قواه منظم شان برای بار اول در یک میدان هموار انتخاب خودشان شکست خورد و در نتیجه آن ترتیبات سیاسی و حکومت پوشالی شان در کندهار از بین رفت انتخاب سردار عبدالرحمن خان را بحیث امیر آنچه خودشان "افغانستان شمالی" می خواندند باسانی پذیرفتند. اول از

کابل و بعد در اپریل ۱۸۸۱ از کندهار هم خارج شدند با آنکه حکومت آن ولایت را قبلاً دریک خاندان بارکزائی میراثی اعلان کرده حفاظت آنرا رسماً تضمین کرده بودند. مگر روابط خارجی افغانستان را بر طبق یک موافقهٔ قبلی با امیر عبدالرحمن خان بخود منحصر نمودند. امیر عبدالرحمن خان (۱۸۸۰ - ۱۹۰۱) درحالیکه دولت افغانستان ازبین رفته بود و اقتصاد کشور متلاشی شده بود بکشورداری آغاز نمود. در ظرف چهارسال اول اتحاد مجدد تمام کشور را از خیبر تا آمو بشمول بدخشان، ترکستان، میمنه و هرات تامین نمود. سلطنت او دو خصوصیت عمده دارد: استقرار و استحکام یک دولت شاهی باساس اصل مرکزیت و تکمیل تهدید سرحدات کشور.

امیر عبدالرحمن خان تشکیل یک اردو دایمی و عصری را بحیث یک وسیله موثر و قوی بمنظور دفاع ازخاک، استرداد مناطق از دست رفته و استقرار و استحکام دولت و سلطنت خاندانی حتمی دانست. تااواخر سلطنت یک اردو بزرگ دایمی (تقریباً ۱۰۰۰۰۰) مجهز به اسلحه عصری بشمول توپ های ثقیل و تفنگ ها بسوی کشورهای عصری جهان تشکیل کرد و کوشید تمام افراد ذکور مستعد به حمل سلاح را تربیه نظامی داده با توضع تفنگ ها بآنها یک ملت مسلح را تشکیل دهد. برای اولین بار درافغانستان سه سپه سالار بقیادت لشکرهای بزرگی درسه مناطق ستراتیجیکی کشور یعنی هرات، ترکستان و ننگرهار با اختیارات وسیع در امور ملکی و نظامی بحیث وایسرای امیر مقیم ساخته شدند. افغانستان بلحاظ نظامی بسیارقوی گردید و اگر روسیه و انگلیس افغانستان را محاط نمیکردند امیرعبدالرحمن خان شاید مناطق از دست رفته را بدست می آورد و امپراتوری سابق درانی را احیاء مینمود. چون این نتوانست باستحکام قدرت در داخل پرداخت و در زمینه

بکارهای موفق شد که حکمرانان سابق افغان از انجام آنها عاجز مانده بودند. پروگرام وسیع نظامی را که امیر در پیش گرفت (بقول خود امیر تقریباً ۷۸ فیصد عواید دولت بان تخصیص داده شده بود) از مدارک مالیات ها، محصولات گمرکی و غیره که مستقیماً توسط یک بیوروکراسی وسیع و بعضاً از راه اجاره حصول میشد و همچنان از عواید خارجی که بنام معاش بامیر داده میشد- تمویل میگردد. برای اولین بار در تاریخ افغانستان مالیات های زمین بصورت بی سابقه زیاد شد بحدیکه از زمین هائیکه بوسیله نهرها آبیاری میشد ۳۳ فیصد حاصلات آنرا دولت بخود اختصاص داد. مزید برآن، دولت اقلام عمده تجارتی را هم در انحصار درآورد و باین کار خود تصدی های دولتی را اساس گذاشت. تعمیل این پروگرام نظامی و مالی و انحصار و تمرکز قدرت عالی سیاسی به سبب ظهور بیش تر از ۴۰ قیام درسراسر کشور شد ولی تمام آنها بکومک قوه نظامی و ایله جاری قومی منکوب گردید. با آنهم حکومت نظامی نبود و شخص نهایت پرکار امیر بحيث یک سلطان مطلق العنان قدرت اعلیه را از راه قوه اجرائیه مخصوصاً قوه های نظامی وامنی و با ایجاد یک شبکه بسیار وسیع جاسوسی بخود اختصاص داد. امیر هئیت وزراء و صدراعظم نداشت آمران خانه ها بشمول والیان ولایات مامورینی بیش نبودند. بزرگان قومی و روحانیون اختیارات عنعنی را ازدست دادند و در جمله اعضای نیمه رسمی دولت درآمدند. عمال و مامورین دولت بحمایه قوای نظامی و امنی که درقسمت های مختلف کشور مقیم ساخته شده بودند برای اولین بار مستقیماً درسراسر کشور بادهاره پرداختند. مخالفین اگرچه در دوره های سابق هم نابود می شدند ولی دراین دوره از بین بردن مخالفین بطور وسیع عملاً جزسیاست رسمی قرار گرفت ودولتی را که امیرعبدالرحمن خان تنظیم نمود اصلاً

برتشدد و قوت واصل تمرکز قدرت سیاسی متکی بود. آزادی فرد در برابر جامعه بی ارزش ساخته شد. فرد صرف در داخل جامعه حق زندگی داشت و موظف بود در وقت لزوم حیات خود را فدای جامعه نماید. با آنهم قاضیان شریعت استقلال عنعنی خود را حفظ کردند. در نتیجه این اقدامات نظم و نسق مخصوصاً در سال های اخیر سلطنت امیر در سراسر کشور تامین شد. در عین حال برای عصری شدن کشور بکومک متخصصان مستخدم اروپائی منجمله انگلیس در ساحات تخنیک، طب و کارخانه نظامی قدمهای اولی برداشته شد ولی معارف بحال ابتدائی و عنعنی باقی ماند. افغانستان در عهد امیر عبدالرحمن خان تا حدی برای عصری شدن آماده شد ولی در عین حال در این دوره ضدیت بین رعیت و حکومت بصورت بیسابقه حاد گردید و این یک بعد جدید را در تاریخ سیاسی افغانستان علاوه نمود.

خصوصیت عمده دیگر دوره سلطنت امیر عبدالرحمن خان تشکیل تحدید سرحدات میباشد. این کار اول با تعیین شدن دریای آمو بحیث سرحد بموافقه انگلیس ها و روسها و تحدید سرحد در سیستان در وقت امیر شیرعلی خان آغاز یافته بود. ولی در دوره امیر عبدالرحمن خان تمام سرحدات یا بموافقه روس ها و انگلیس و یا بموافقه افغانستان و هند برتانوی تحدید شد. در این تحدیدات مناطق وسیع در شرق و شمال غرب از افغانستان جدا ساخته شد. به این ترتیب از سقوط دوره سدوزائی در ۱۸۱۸ تا ۱۸۹۳ در عهد امیر عبدالرحمن خان قسمت بیشتر افغانستان اصلی و تاریخی اول بدست سک ها و بعد بدست انگلیس ها افتاد و افغانستان فعلی بدون قسمت هائی زیاد و مزدحم افغانستان اصلی و تاریخی ظهور نمود.

دردوره های مابعد افغانستان هم بلحاظ سیستم دولتی و هم بلحاظ
ساحه ادامه و شکل انکشاف یافته افغانستان دوره امیرعبدالرحمن خان
بود. ۹۹

ریفرنس ها

- ۱- ایضاً.
- ۲- تاریخ شیرشاهی ، عباس خان سروانی، به حواشی و تعلیمات سید محمد امام الدین، داکه - ۱۹۶۴ - ۴ ر ۹ .
- ۳- لودی ها، حمید الدین، در کتاب قبل الذکر سلطنت دهلی ، ص ۱۴۱.
- ۴- تاریخ شیرشاهی، عباس سروانی، تالیف و تدوین Elliot، در تاریخ هندوستان بقول مورخان آن ، ۱۸۷۲ - ج ۴ - ص ۳۰۸ . در تاریخ شیرشاهی مدونه امام الدین مذکور است که جدشیرخان ابراهیم نام افغانستان از مقام ژغری (بلستان افغانی) وروهری (بزبان ملتانی) که واقع برکنارگمال در سلسله کوه سلیمان بود آمد، ص ۸.
- ۵- تاریخ سلطانی ، ص ۳۳ .
- ۶- تاریخ فرشته ، ملا محدم قاسم فرشته، کانپور، ۱۸۸۴ ، ص ۲۲۹، ۲۳۰ . تاریخ سلطانی ، ص ۴۱ ، کتاب قبلا الذکر سلطنت افغانستان ، تیت، ص ۲۱.
- ۷- از مقدمه امام الدین بر تاریخ شیرشاهی ، اثر سروانی، داکه، ۱۹۶۴ (بانگلیسی) ۱۱ .
- ۸- دیباچه بر کتاب فوق از M.O.Ghani، ۱۷ .
- ۹- تاریخ آسیا تالیف W.Bingham و دیگران، بوستون، چاپ دوم، ۱۹۷۴ ، دوجلد، ج ۱، ص ۲۳۱.
- ۱۰- کتاب قبل الذکر تیت، ۲۲ .

- ۱۱- "خان جهان لودی و اسلاف او" امام الدین، کولکتور اسلامی، (ک ۱)، شماره ۳، ۱۳۴۹ - ص ۱۷۱ - ۱۹۸ .
- "۱۱ الف - تاریخ پیشرفتۀ هندوستان جز سوم هندوستان معاصر، ازماجومدار وغیره، نشریۀ میکمیلن، پشتی کاغذی، چاپ سوم، ۱۹۷۰ ص ۷۱۸ .
- ۱۲- برای تفصیل مراجعه شود به مقاله "مناسبات گورگانیان یا اقوام شمال غرب" C.Verma .، ک ۱، شماره ۳، ۱۹۵۰ - ۲۴۹ - ۲۶۰ .
- ۱۳- دراین اواخر در کابل و پیشور کتاب های مهمی منجمله تاریخ مرصع ، و خیرالبیان با مقدمه ها و مقالات نویسندگان معاصر انتشار یافته است این نشرات مواد و منابع مهمی درباره تحریک روشانی رادبر دارد. نویسندۀ استفاده از آنها را بیک وقت دیگری موکول مینماید و آنچه درباره این موضوع نوشته است تقدیم میکند.
- ۱۴- بایزید روشن ، قیام الدین خادم، پشتو ټولنه ، کابل، ۱۹۴۵ . ص ۱۲۲ .
- ۱۵- کتاب قبلالذکر پتان ها ، ص ۱۹۸ ، ۲۰۴ .
- ۱۶- "تحریک روشانی و گورگانی ها" ، D.Bhanu ، ک ۱ ، شماره ۲ ، ۱۳۵۲ ، ص ۱۴ .
- ۱۷- تیت ، ص ۳۰۱ .
- ۱۸- "سیاست قبایل گورگانی ها" R.C.Verma ، ک ۱ ، شماره ۳ ، ۱۹۵۲ ، ص ۱۴ .
- ۱۹- مقاله متذکرۀ بهانو، ص ۵۸ .
- ۲۰- کتاب متذکرۀ خادم، ۱۰۷ .

- ۲۱- خادم، ۱۲۲ .
- ۲۲- خادم، ۱۰۷ .
- ۲۳- بهانو - ص ۱۴ .
- ۲۴- خادم - ص ۱۰۸ .
- ۲۵- ورما - ص ۱۵ .
- ۲۶- بهانو - ۶۲ .
- ۲۷- ایضاً .
- ۲۸- ایضاً، ص ۶۴
- ۲۹- از تقریظ J.Becka Archir Oriental ، ۳۴ ، ۱۹۶۶،
ص ۴۶۵ . مارگن سترن مینویسد که کلمه پشتون صرف به تسمیه زبان
منحصر نمی شود بلکه معنی دستور مردم و سلوک و اخلاق و آئین را دارد.
اواضا فیه میکند که پشتون ها بین خود گویند که "پشتون نه آنست که پشتو
گویند بلکه آن است که پشتون" دارد. مقاله او در کتاب متذکره تاریخ تلفظ و
صرف پشتو ، ترجمه روان فرهادی ، ج ۱، ص ۲۱۱.
- ۳۰- ورما - ۲۷ .
- ۳۱- تاریخ مختصر اورنگ زیب، ۱۶۱۸ - ۱۷۰۷، J.A.Sarkar -
- چاپ سوم، کلکته، ۱۹۶۲، ص ۱۳۳ . ورما، ۲۸ .
- ۳۲- ورما ، ۲۸ .
- ۳۳- ورما ، ۲۰ .
- ۳۴- تیت ، ۱۳۰ .
- ۳۵- سرکار، ۱۳۰ .
- ۳۶- ایضاً .

- ۳۷- سرکار، ۱۳۹ . ورما، ۳۰ .
- ۳۸- ورما، ۳۲ .
- ۳۹- ورما، ۳۴ .
- ۴۰- ورما، ۱۳۴ .
- ۴۱- کتاب قبل الذکر تاریخ سلطانی ، ص ۶۰ ، تیت، ۳۴ .
- ۴۲- تاریخ سلطانی ، ۶۴ .
- ۴۳- تاریخ فارس ، جان ملکم، لندن، ۱۹۲۹ ، ج ۲ ، ص ۴۰۴
این کتاب را یک ایرانی بنام محمد اسمعیل وکیل الملک بفارسی بصورت آزاد ترجمه و نشر کرده ولی تا جائیکه با افغانستان تعلق دارد بهتر است گفت که آنرا مسخ نموده است.
- ۴۴- ایضاً .
- ۴۵- تاریخ سلطانی ، ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ .
- ۴۶- کتاب متذکره تاریخ فارس ، ص ۴۰۴ .
- ۴۷- داستانهای یک سیاح و یا تاریخ جنگ های افغانان با فارس ، از کروشنسکی، این کتاب اول بنام تاریخ سیاح در ۱۷۲۷ در استانبول نشرشد. بعد J.C.Cloudis در لایپزیک آنرا به لاتین درآورد در ۱۸۴۰ از طرف C.N.Mitford به انگلیسی در آورده شد، لندن ۳۲ - ۳۳، سقوط خاندان صفوی ، لاکهارت ، کیمبرج، ۱۹۵۸ ، ص ۸۴ .
- ۴۸- تاریخ فارس ، جان ملکم، لندن، ۱۹۲۹ ، ج ۲، ص ۴۰۵ .
- ۴۹- تاریخ سلطانی ، ۶۷ - ۶۸ .
- ۵۰- جغرافیة قدیمی هند ، ص ۸۹ .

- ۵۱- برای تفصیل مراجعه شود به سقوط خاندان صفوی و غلبه افغان ها بر فارس ، لاکهارت، کیمبرج، ۱۹۵۸ ، ص ۸۲ .
- ۵۲- "روابط گورگانیان با قبایل شمال - غرب" Verma ، ک ۱ ، شماره ۴ ، ۱۹۵۰ ، ص ۲۵۱ .
- ۵۳- کتاب متذکره سقوط خاندان صفوی ، ص ۸۳ .
- ۵۴- تاریخ فارس ، جان ملکم ، ۱۹۲۹ ، لندن، ج ۲، ص ۴۰۴ .
- ۵۵- "روابط گورگانیان با فارس" عبدالرحیم، ک ۱، ۱۹۵۳ ، ص ۱۲۹ .
- ۵۶- اثر قبلا الذکر کروشنسکی، ص ۵۲ .
- ۵۷- تیت، ص ۴۳ .
- ۵۸- تاریخ فارس ، جان ملکم، ص ۴۰۶ ، ۴۰۵ .
- ۵۹- کتاب قبل الذکر کروشنسکی، ص ۳۴ .
- ۶۰- کروشنسکی ص ۴۷ . بقول میرزا محمد مهدی "وقتی که گرگین خان بعزم تنبه طایفه کاکری و در منزل ده شیخ خارج قندهار بود" ازبین برده شد تاریخ جهان گشای نادری ، ۱۳۰۹ ق، ص ۶ . هانوی روایت مختلفی دارد.
- ۶۱- ایضاً، ۴۹ .
- ۶۲- ایضاً، ۴۹ ، ۵۰ .
- ۶۳- ایضاً، ۴۷ ، ۴۸ .
- ۶۴- ایضاً، ص ۵۱ .
- ۶۵- ایضاً، ص ۵۲ - ۵۳ .
- ۶۶- ایضاً .

- ۶۷- تاریخ فارس ، جان ملکم، ص ۴۱۱ .
- ۶۸- ایضاً .
- ۶۹- تاریخ سلطانی ، ص ۷۲ .
- ۷۰- سقوط خاندان صفوی و غلبه افغان بر فارس ، لاکهارت، کیمبرج، ۱۹۵۸ ، ص ۹۲ .
- ۷۱- انقلابات فارس شامل سلطنت شاه حسین و غلبه افغانها، لندن، ۱۷۶۲ ، ص ۱۲۰ .
- ۷۲- کتاب متذکره سقوط خاندان صفوی ، ص ۹۲ .
- ۷۳- تاریخ فارس ، ملکم ۴۱۲ . مترجم ایرانی این کتاب جمله فوق درباره شخصین میرویس را حذف کرده است ص ۱۲۹۱ . برای بیوگرافی میرویس مراجعه کنید به میرویس بابا ، نشریه اول وزارت اطلاعات. میرویس نیکه ، تالیف عبدالرؤف بینوا.
- ۷۴- تاریخ سلطانی ، ۷۳ .
- ۷۵- " سهم زنان در ادب شفاهی " معصومه عصمتی، عرفان، شماره ۹ ، ۱۳۵۵ . ۷۵ الف - وقتیکه خبر فتح حیرت آور شاه محمود باروفا رسید در ۱۷۲۴ در لندن یک رساله کوتاهی بنام کرومول فارس از طرف یک نویسنده نامعلوم انتشار یافت. این اثر کاملاً خیالی است. درباره میرویس که در ۱۷۱۷ وفات کرد در آن مذکور است که او در ۱۷۲۲ اصفهان را فتح کرد و تاج شاهی بشرطی برایش تقدیم شد که موصوف مذهب سنی را بپذیرد. برای تفصیل مراجعه شود به کتاب قبل الذکر لاکهارت، بنام سقوط خاندان صفوی ، ص ۵۳۴ .
- ۷۶- کتاب قبل الذکر لاکهارت، ۱۳۶ - ۱۴۲ .

- ۷۷- هان وی، ص ۱۸۰ .
- ۷۸- هان وی، ص ۱۲۱ .
- ۷۹- هان وی، ایضاً .
- ۸۰- هان وی، ۲۴۲ .
- ۸۱- ایضاً، ۲۴۳ .
- ۸۲- ایضاً، ۲۴۷ .
- ۸۳- ایضاً، ۲۴۸ .
- ۸۴- ایضاً، ۲۵۱ .
- ۸۵- ایضاً، ۲۵۳ .
- ۸۶- ایضاً، ۵۲۱ .
- ۸۷- برای تفصیل مزید مراجعه شود به کتاب نادرشاه ، لاکهارت، لندن، ۱۹۳۸ .
- ۸۸- هان وی، ۲۷۱ .
- ۸۹- ایضاً، ۲۷۴ .
- ۹۰- ایضاً .
- ۹۱- تاریخ سلطانی ، ۸۵ .
- ۹۲- تاریخ سلطانی ، ۹۷ - ۱۱۸ .
- ۹۳- برای تفصیل مزید مراجعه شود به "راپور درباره اقوام درانی ۱۹ اپریل ۱۸۴۱" نوشته رانسن، ضمیمه کتاب: آسیای مرکزی، جلد ۲، افغانستان ، تالیف چارلز مک گریگر، کلکته، ۱۸۷۱ . این راپور خیلی مهم باستناد اوراق رسمی افغان در کندهار تهیه شده است. تاریخ سلطانی ، ۱۲۱ .

۹۴- درباره سلطنت احمدشاه کتاب های زیادی موجود است. بهترین آنها عبارتند از احمدشاه بابا موسس افغانستان معاصر، تالیف گنده سنگ و احمدشاه بابای افغان، تالیف میرغلام محمد غبار.

۹۵- برای تفصیل مزید مراجعه شود بمقاله این نویسنده بنام "مالیات های افغانستان در دوره سلطنت سدوزائی" مجله ورمه، شماره ۲، ۱۳۴۷، ص ۶۹ - ۷۱. ۹۵ الف - یادداشت ها درباره تاریخ هندوستان، کال مارکس، نشریه موسسه نشراتی لسان های خارجی، مسکو، ۱۹۴۷، ص ۱۳۲.

۹۵ب- ایضاً، ص ۱۳۲

۹۶- برای تفصیل مراجعه شود به عروج بارکزائی ها، تالیف پیرس، ایدورد الاس، ترجمه محمد عثمان صدقی و عبدالرحمن پژواک، نشریه انجمن تاریخ، کابل ۱۳۳۳. ۹۶

الف - کتاب قبل الذکر، یادداشت ها درباره تاریخ هندوستان، ص ۱۳۸. ۹۷- تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، نوشته اعتضاد السلطنه علی قلی میرزا، تهران، ۱۸۵۳، ۱۶۶.

۹۸- صاحب کتاب فوق مینویسد (ص ۱۶۳): "پس از انجام این فتح... چنان وحشتی از محمداکبرخان درقلوب صغیر و کبیر و برناوپیران ممالک افتاد و چنان شهرتی در رشادت و چستی و جلادت و زبردستی یافت که نام وی در تمامت مملکت هندوستان و انگلستان مانند کرد زابلستان درایران و توران معروف و مشهور گشت".

۹۹- برای تفصیل بدوره امیرعبدالرحمن مراجعه شود به آثار اینجانب.

افغانستان، انکشافات سیاسی داخلی ۱۸۸۰ - ۱۸۹۶، لاهور، ۱۹۷۰. این اثر M.Phil، است که در سال ۱۹۶۸ به پوهنتون لندن تحت عنوان "استحکام قدرت مرکزی در افغانستان در دورهٔ امیر عبدالرحمن خان. ۱۸۸۰ - ۱۸۹۶" پیش شده بود. این اثر از روی موادیکه بعدها بدست آمد با اضافه بحث های جدید انکشاف داده شده و اکنون تحت عنوان "تاریخ دیپلوماتیکی و سیاسی افغانستان در دورهٔ امارت امیر عبدالرحمن خان ۱۸۸۰ - ۱۹۰۱" برای نشرآماده میباشد. اثر دیگر عبارت از تیس داکتری است که تحت عنوان "افغانستان در دورهٔ امارت امیر عبدالرحمن خان ۱۸۸۰ - ۱۹۰۱" در ۱۹۷۵ به یونیورسیتی لندن پیش شده بود. بعدها براین اثر تجدید نظرکلی بعمل آمده و پوهنتون تکساس امریکا در آستین آن را بنام حکومت و جامعهٔ افغانستان در دورهٔ امارت امیر عبدالرحمن خان ۱۸۸۰ - ۱۹۰۱ در ۱۹۷۹ در ۳۰۰ صفحه نشر نموده است.

.....

لست مأخذها

بطوریکه در آثار تحقیقی معمول است زیرنام کتاب ها و رساله ها خط کشیده شده ومقالات در ناخونکها گرفته شده است. (۱) آثار بزبان انگلیسی (د) بزبان دری و (پ) پشتو را نشان میدهد.

الف

البیرونی، ابوریحان

تحقیق ما الهند، ترجمه ساچاو، هند البیروی، ۲ ج، لندن، ۹۱۰، (۱)

الفستن، م.

شرح و بیان سلطنت کابل و توابع آن درهند، تاتاری تاتاری وفارس، ۲ ج، لندن، ۱۸۴۳ (۱)

اسفزاری زمچی

روضة الجنات فی اوصاف مدینه هرات، بمقدمه و نوت کاظم امام، ۲ ج، تهرانی ۱۹۵۹ (د)

امام الدین، محمد

"خان جهان لودی و اسلاف او" مجله کولتوراسلامی شماره ۲، ۱۹۴۹ (۱)

اریان

لشکرکشی های سکندر، ترجمه می. لن. کوارت، نشریه پنگون، ۱۹۷۱ (۱)

ب

بابر

بابرنامه، ترجمه بیوریج، لندن، ۱۹۲۱ (۱)

بچکا، ج.

تقریظ بی عنوان در Arclar Oirentali، ۱۹۶۶ (۱)

بنگهم، و. (مدون)

تاریخ آسیا، ۲ ج، بوستون، چاپ دوم، ۱۹۷۳ (۱)

بوزورت، ج

امپراتوری غزنویها، نشریه پوهنتون ادنبره، ۱۹۶۳ (۱)

"تحریک روشانی و گورگانیان"

کولتور اسلامی شماره ۲، ۱۹۵۲ (۱)

بینوا عبدالروف

میرویس نیکه، کابل، ۱۳۲۵ (پ)

هوتکی ها، نشریه انجمن تاریخ، ۱۳۳۵ (د)

بیلو، ه.و.

افغانستان و افغان ها، لندن، ۱۸۷۹ (۱)

یک تحقیق درباره انتوگرافی افغانستان، ۱۸۹۱ (۱)

نژادهای افغانستان، کلکته، ۱۸۸۰ (۱)

پ

پیرس ایدوردالاس

عروج بارکزائیها، ترجمه عبدالرحمن پژواک و محمد عثمان صدقی، انجمن تاریخ، ۱۳۳۳ (د)

ت

تورویانا، نجیب الله

اریانا یا افغانستان، کابل، ۱۳۲۳ (د)

تیت، ج. پی.

سلطنت افغانستان، کلکته، ۱۹۱۱ (۱)

تیمور

ملفوظات تیموری، ترجمه دی وی، اکسفورد، ۱۷۸۳ (۱)

ملفوظات تیموری در تاریخ هندبقول مورخان آن، مدونه

ایلیت، لندن، ج ۳، ۱۸۷۱ (۱)

ج

جاوید احمد

"افغان و افغانستان" مجله لمر، شماره ۱۲، ۱۳۴۹ (د)

جلالی، غلام جیلانی

نامه احمدشاه به سلطان عثمانی، کابل، ۱۳۴۶ (د)

چ

چونگ، شون

اسناد بودائی جهان غرب، ج ۲، تالیف و ترجمه سامویل بیل،

لندن، ۱۸۸۳ (۱)

ح

حبیبی، عبدالحی

"روه در ادب و تاریخ" مجله ورمه، شماره ۳ و ۴، ۱۳۵۲ (پ)

حمیدالدین

"لودیها" در سلطنت دهلی، مدوته ماجومدار، ار.سی، بمبی، ۱۹۶۷ (۱)

خ

خادم، قیام الدین

بایزید روشن، نشریه انجمن پشتو، کابل، ۱۹۴۵ (پ)

د

دارمستتر، جم

شعرهاروبهار پشتونخوا، چاپ افیست انجمن پشتو، کابل، ۱۳۵۶ (پ)

درانی، سلطان محمد

تاریخ سلطانی، بمبی، ۱۸۸۰ (د)

ر

رالنسن، هـ.

"راپور درباره اقوام درانی اپریل ۱۸۴۱" در آسیای مرکزی جلد دوم افغانستان، تالیف مک گریگر، چ، کلمکت، ۱۸۷۱ (۱)

رشاد، عبدالشکور

"پتھان (پستانه)" مجله ورمه، شماره ۳، ۱۳۵۴ (پ)

رشتین، صدیق الله

تاریخ ادب پشتو، انجمن پشتو، کابل، ۱۳۲۵ (پ)

رضوانی، قاضی

شکرستان افغانی، پشاور، ۱۹۳۸ (پ)

س

سایکس، پرسی

تاریخ افغانستان، ۲ ج، لندن، ۱۹۴۰ (۱)

سنگه، گندا

احمدشاه بابا، نشریه دارالتالیف آسیا، دهلی جدید، ۱۹۸۹ (۱)

سرکار، ج. ۱۰.

تاریخ مختصر اورنگزیب ۱۶۱۸ - ۱۸۰۷، چاپ سوم، کلکته،

۱۹۶۲ (۱)

سروانی، عباس

تاریخ شیرشاهی، بع تحشیه و تعلق محمد امام الدین، داکه،

۱۹۶۴ (د)

تاریخ شیرشاهی در تاریخ هند بقول مورخان آن، مدونه

سرایلیت، ۱۸۷۲ (۱)

ش

شاستری، ماجومدار

هندقدیم طوریکه بطلیموس شرح نموده است، کلکته، ۱۹۲۷، (۱)

شپرنگلنگ، م.

"شاهپور کبیراول بالای کعبه زردشتی"، مجلهٔ لسانهای و ادبیات عبرانی امریکائی، شیکاگو LVII - اکتوبر ۱۹۴۰ (۱)

شورمان، ج.

مغلهای افغانستان، گری هن هاگ، ۱۹۶۲ (۱)

ع

عبدالرحمن خان امیر

نصایح نامچه، کابل، ۱۸۸۶ (د)

عبدالرحیم

"روابط گورگانیان با فارس" مجلهٔ کولتور اسلامی، شمارهٔ ۱، ۱۹۳۵ (۱)

عصمتی، معصومه

"سهم زنان در ادب شفاهی" مجلهٔ عرفان شمارهٔ ۹، ۱۳۵۵ (پ)

غ

غبار، میرغلام محمد

افغانستان در مسیر تاریخ، کابل، ۱۹۶۷ (د)

"شهرکابل" مجلهٔ کابل، شمارهٔ ۱۳۱۰-۱ (د)

خراسان، نشریهٔ انجمن تاریخ، کابل، ۱۳۲۶ (د)

"افغانستان ونگاهی به تاریخ آن" یک سلسله مقالات در شماره های مختلف سال اول مجل کابل، ۱۳۱۰ (د)

احمدشاه بابای افغان، کابل، ۱۹۴۳ (د)

"افغانستان بیک نظر" در سالنامه کابل، سال ۱۶، انجمن پشتو، ۱۳۲۶ (د)

ف

فرشته، محمدقاسم

تاریخ فرشته، کانپور، ۱۳۰۱ (د)

تاریخ عروج قدرت مسلمانان در هندوستان تا ۱۶۱۲، ترجمه برگز

۱۸۲۹ (۱)

فرهادی، روان (مترجم)

تاریخ تلفظ و صرف پشتو، ۲ ج، فاکولته ادبیات، کابل، ۱۳۵۶ (د)

(گردآورنده) محمود طرزی در سراج الخبار افغانیه ۱۲۹۰-۹۷ ش،

نشریه بیهقی، کابل، ۱۳۵۵ (د)

فریه، ج.پ.

تاریخ افغانها، ترجمه جی سی، لندن، ۱۸۵۷ (۱)

ک

کاکړ، محمدحسن

افغانستان یک تحقیق درباره انکشافات سیاسی داخلی

۱۸۸۰ - ۱۸۹۶، لاهور، ۱۹۷۰، (۱)

حکومت و جامعه افغانستان در دوره امارت امیر عبدالرحمن خان

۱۸۸۰ - ۱۹۰۱، نشریه پوهنتون

تکساس در استین، ۱۹۷۹ (۱)

"سیستم مالیاتی افغانستان در قرن نهم"، مجله افغانستان، شماره

۳، ۱۳۵۶ (۱)

"سیستم مالیاتی افغانستان در دوره سدوزائی" مجله ورمه، شماره ۲،

۱۳۴۷ (پ).

"تحلیل تمرکز قدرت سیاسی در افغانستان در دوره امارت امیر عبدالرحمن خان" مجله افغانستان شماره ۲، ۱۳۵۶ (ا)
"تمایلات در تاریخ افغانستان معاصر" در افغانستان در دهه ۱۹۷۰،
مدون دویری و البرت، نشریه پریگر، نیویارک ۱۹۷۴ (ا)

کننگهم، ا

جغرافیه قدیمی هند، لندن، ۱۸۷۱ (ا)

کروشنسکی، ج.ت.

داستان های یک سیاح و یا تاریخ جنگ های افغانستان با فارس،
ترجمه مت فرت، لندن، ۱۸۴۰ (ا)

کریمرز، ج.ت.

"ایران" در دایرة المعارف اسلامی، چاپ اول، ج ۳، ۱۹۳۶ (ا)
که رو، اولاف

پتان ها، نشریه میکمیلن، لندن ۱۹۵۶ (ا)

کهزاد، احمد علی

"نام های کابل در ادوار تاریخ" مجله اریانا، شماره ۸، ۱۳۲۳ (د)
درفش ملی، موسسه بیهقی، کابل، ۱۳۵۴ (دافغانستان در شاهنامه،
موسسه بیهقی، کابل، ۱۳۵۵ (د).

اریانا، انجمن تاریخ، کابل، ۱۳۲۱ (د)

تاریخ افغانستان، ج ۲، انجمن تاریخ، کابل ۱۳۲۵ (د)

گ

گرشمن

ایران، نشریه پنگون، چاپ ۱۳۶۱ (ا)

گرشی، وچ، ۱.

"ادبیات ایرانی، در ادبیات شرق، مدونه سیدل، نشریه ایوگرین، نیویارک، ۱۹۵۹ (۱)

گریگورین، و.

ظهور افغانستان معاصر، نشریه پوهنتون ستنفرد، ۱۹۶۹ (۱)
گودلفن، ف. (مدون)

مورخان یونانی، ترجمه رالنسن، ۲ج، نیویارک (۱)

ل

لاکهارت، ل.

سقوط خاندان صفویه و غلبه افغان بر فارس، کیمبرج، ۱۹۵۸ (۱)
نادرشاه، لندن ۱۹۳۸ (۱)

م

ماجومدار، ر.س.

آثار کلاسیک درباره هندوستان، کلکته، ۱۹۶۰ (۱)
(مدون)

سلطنت دهلی، بمبئی ۱۹۶۷ (۱)

تاریخ پیشرفته هند، جز سوم هند معاصر، نشریه میکمیلن،
چاپ سوم، ۱۹۷۰ (۱)

مارکس، کارل

یادداشت‌ها درباره تاریخ هندوستان، نشریه مؤسسه نشراتی لسان‌های

خارجی، مسکو، ۱۹۴۷ (۱)

مارگن سترن، ج.

"افغان" در دایرة المعارف اسلامی، ج ۱، چاپ دوم ۱۹۶۰ (۱)

"لسان‌های افغانستان" مجله افغانستان، شماره ۳، ۱۹۶۷ (۱)

مک گورن، م.

امپراتوری‌های آسیای مرکزی، نیویارک، ۱۹۳۹، (۱)

ملکم، جان

تاریخ فارس، لندن، ۱۹۲۹ (۱)

محمد حافظ نور

"نظری بتاریخ کابل" مجله کابل، شماره ۳، ۱۳۱۰، (۱)

محمدکاتب، فیض

سراج التواریخ، ۳ ج، کابل، ۱۹۱۵ (د)

میرزا، اعتضاد السلطنه علیقلی

تاریخ وقایع وسوانع افغانستان، تهران، ۱۸۵۳ (د)

مهدی خان، میرزا

دره نادریه، تهران، ۱۲۸۰ هجری قمری، (د)

تاریخ جهان گشای نادری، بمبئی، ۱۳۰۹ (د)

ن

نظامی، ک.ا.

"لودی‌ها" در تاریخ عمومی هندوستان، ۵ ج،

مدونه محمد حبیبی دهلی، ۱۹۵۰ (۱)

نعمت الله، ملا

تاریخ افغان ها، ترجمه دورن، چاپ دوم، لندن، ۱۹۶۵ (۱)

نویسنده نامعلوم

میرویس بابا، نشریه اول وزارت اطلاعات و کلتور، کابل تاریخ ندارد (پ و د)

و

ولسن ه. ه

اریانای قدیم، شرح و بیان آثار عتیقه و مسکوکات افغانستان،

لندن، ۱۸۴۱ (۱)

ولبر، د. ا

افغانستان، نیوهی ون، ۱۹۶۲ (۱)

ورما، ر. س.

"سیاست قبایلی گورگانیان" کولتور اسلامی، شماره ۳، ۱۹۵۳ (۱)

وراهامیرای

بری هت سمهیتا، ترجمه شاستری، س. س، بنگلور، ۱۹۴۱ (۱)

ویلر، ب. ا.

سکندر کبیر، نشریه پسران پت من، لندن، ۱۹۰۰ (۱)

ه

هان وی، ج.

انقلابات فارس شامل سلطنت شاه حسین و غلبه افغان ها،

لندن، ۱۷۶۲ (۱)

هوارت، هـ .

"خراسان" در دایرة المعارف اسلامی، چاپ اول، ج ۲، ۱۹۲۷ (۱)

هرودوت

جنگ های فارس، ترجمه رالنسن، بامقدمه گودلفن،

نشریه پنگون، چاپ ۱۹۴۲ (۱)

هروی، سیفی

تاریخ نامه هرات، بمقدمه و نوت های ذبیر صدیقی، کلکته، ۱۹۴۳ (د)

نوم	مولف	مترجمه
د خنارو فارم	جارج ار ول	پروفیسر رسول امین
روسهای عظمت طلب و تیوری نشنلزم نوین	پروفیسر تیواری	شفق ستانیزی
د روس فاسد ټولنه، په درې جلدو کې	کانټسنټین میخائل سمیس	محمد آصف اکرام
د کی، جی، بی دننه، په دوه جلدو کې	الگسی مایگرف	اختر محمد
کمپهای مرگ کولیمما	رابرت کانگریسټ	ز، ع ممتز
دروغهای جدید بخاطر دروغهای قدیم جلد اول	اناقولی کایستن	سید فقیر علوی
شوروی اتحاد او ډار اچونه	رابرتا گورین	محمد آصف اکرام
دکیمیای زهرجنموادو په برخه که لومړنۍ لارښوونې	ډاکتر تاج الدین ملت مل	-
تلاش های روس برای اشغال افغانستان	عبدالکریم محب	-
طبقه نوین	میلوان جیلاس	ج، ح ابراهیمی
دروغهای جدید بخاطر دروغهای قدیم جلد دوم		سید فقیل علوی
انتقاد ماتریالیزم دیالکتیک	ابوالوفا "افغانی"	
په اسیا کې د روس د پراختیا غوښتنو پالیسی	جوزف پوپوسکی	مرسی خان جلالزی

ماده و معنی	ابوالوفا "افغانی"	
په روسیه کې مخالفین	ریودولف ل، توکس	عبدالکریم محب
افغانستان - درگیری شوروی	ادورد جیرادرت	ج، ح ابراهیمی
دترکستان مستعمره کول	پ، گ، گلوزا	جگرن نصرالله صافی
اقوام مسلمان در روسیه	آباد شاه پوری	جگرن غلام دستگیر شکیب

د ارواښاد پوهاند محمد حسن کاکړ خپاره شوي اثار

۱. په افغانستان کې دولت او ټولنه (د امير عبدالرحمن خان دوره) -انگليسي
۲. افغانستان (د شوروي يرغل او د افغانانو غبرگون) — انگليسي
۳. د افغانستان په کورني سياست کي د پرمختگونو يوه خپرنه
انگليسي (۱۸۸۰ – ۱۸۹۶)
۴. د افغانستان سياسي او ډپلوماتيک تاريخ (۱۸۶۳ – ۱۹۰۱) انگليسي
۵. د افغان — شوروي جگړه — پښتو
۶. د پاچا امان الله واکمنۍ ته يوه نوې کتنه — پښتو
۷. وطن ته يو سفر (طالبان او اسلامي بنسټپالنه) — پښتو او دري
۸. پښتون ، افغان ، افغانستان — پښتو
۹. د افغانستان په باب د ژينو جوړه — پښتو
۱۰. افغان ، افغانستان (په هند، فارس او افغانستان کې د دولتونو رامنځته کول) — دري
۱۱. افغان انگليس دوهمه جگړه — پښتو او دري
۱۲. رڼا او دفاع د افغانستان دنفوسو،تاريخ او روانو پېښو په باب ليکنې، — پښتو
۱۳. دموکراسي در جهان امروز — دري
۱۴. د کابل سلطنت بيان — پښتو
۱۵. زما غوره ليکنې — پښتو
۱۶. افغانستان در پنج قرن اخير — دري

۱۷. خاطري (د يوې دورې لنډ تاريخ) — پښتو
۱۸. د ثور کودتا د افغانستان د اوږدې بې ثباتۍ پيلامه — پښتو
۱۹. د ثور کودتا او د هغې ژورې پايلې — پښتو
۲۰. تاريخ څه ته وايي ؟ — پښتو
۲۱. جان ستورات مل په ۹۰ دقيقو کې — پښتو
۲۲. د انسانتوب په اړه د اخلاقپوهنې پرنسپونه — پښتو
۲۳. جنگ او زمونږ نړۍ — پښتو
۲۴. د سقراط ، افلاطون ، ارسطو ، اپيکور او زينو په نظر بڼه انسان — پښتو

يادونه: د پوهاند محمد حسن کاکړ د ژوند او علمي کارونو په اړه د لا ډېرو

معلوماتو لپاره لاندې ويبپاڼه وگورئ

www.kakarfoundation.com